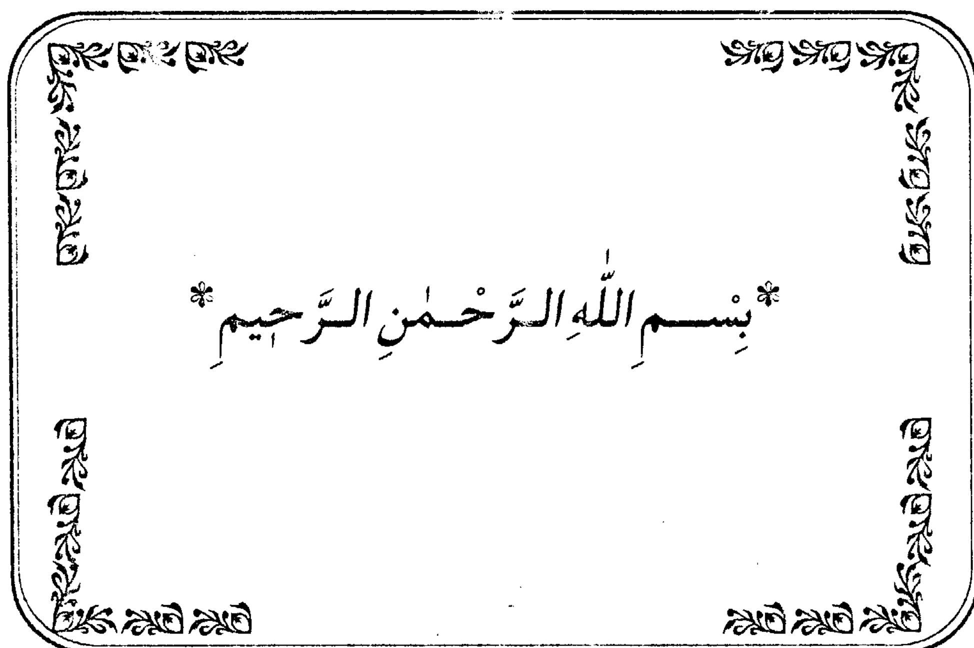

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

باسمه تعالی

دانشگاه امام صادق(ع)

دانشکده الهیات،معارف اسلامی وارشاد

عنوان:

تحقیقی پیرامون شخصیت و کتاب رجالی ابن غضایری

پایان نامهٔ کارشناسی ارشد پیوسته

استاد راهنما:آیت الله محمد هادی معرفت

استاد مشاور: جناب آقای علی اکبر غفاری صفت

نگارش از: محمد رضا آرام

دانشجوی کارشناسی ارشد پیوسته

رشتهٔ الهیات،معارف اسلامی وارشاد

گرایش علوم قرآن و حدیث

پاییز ۱۳۷۵

۱ـ دانشکده الهیات، ومعارف اسلامی وارشاد مسئول عقائدی که نویسنده در این پایان نامه اظهار کرده است نمی باشد

۲ـ کلیه حقوق ناشی از این اثر متعلق به دانشگاه امام صادق (علیه السلام) می باشد و هرنوع استفاده از کل یا بخشی از آن مانند واگذاری به دیگر مؤسسات، چاپ، و مانند آن منوط به اجازه کتبی از دانشگاه می باشد.

چکیده پایان نامه

در مقدمه رساله پس از اشاره کوتاه به اهمیت علم رجال ، نگاهی اجمالی به تاریخ تدوین کتب رجالی شیعه به معنی مصطلح و عام آن تا قبل از زمان رجال ابن غضائری شده است و از آنجائیکه ابن غضایری وکتاب رجالی وی از دیر باز مورد نقد وبررسی محافل علمی ، مخصوصاً علمای رجال بوده وهست لذا قبل از پرداختن به ارائه دیدگاههاو تحلیلهای مختلف پیرامون کتاب رجالی وی در فصل اول به شخصیت واحوال خود ابن غضایری پرداخته شده است لازم به تذکر است زندگی وی در هاله ای از ابهام قرار دارد چرا که در منابع رجالی شیعه همچون الفهرست، رجال طوسی، رجال نجاشی وآثار متاخر که به استناد این منابع نوشته شده اند شرح حالی از وی بدست داده نشده وتنها نجاشی در برخی از تقل قولهایی که از وی نموده به زندگی ودانش وی اشاراتی کرده است. شناحت کامل این است که بگوییم شیخ ابوالحسن احمد فرزند حسین بن عبید الله بن ابراهیم ، از اعاظم علمای شیعه در قرن پنجم هجری واز شیوخ محدثین امامیه واجلاء محققین می باشد. وی از شاگردان پدرش حسین معروف به غضائری (م ۴۱۱ ه.ق) وشریک بحث ابوالعباس احمد نجاشی (۳۷۲ - -۴۵۰ه.ق) بوده است. فصل دوم پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری ومعیار وملاک وی در جرح وتعدیل راویان حدیث واکثاروی در جرح ثقات می باشد. عده ای از علماء معتقدند که در تضعیف وجرح ابن غضائری مستند به شهادت وسماع نیست بلکه بعد از دقت در روایات افراد، بر اجتهاد خویش اعتماد می کردولذا هر گاه برحسب اعتقاد خویش روایتی را شامل غلو و اغراق می دانست آن روایت را ضعیف می دانست وراوی را به وضع کردن حدیث متهم می کرد در فصل سوم دیدگاههای مختلفی پیرامون ضعفاءابن غضائری بیان شده وبرخی از آنان مورد نقد وبررسی وتحلیل قرار داده شده است ، مجموعه این دیدگاهها در دو بخش : ۱- دیدگاههای قدماء و ۲- دیدگاههای متاخرین تقسیم بندی شده است ، ولی عقیده صحیح درباره کتاب ابن غضائری این است که بگوییم تو ثیقات وتصعیفات ابن غضائری مستند به حس وشهود وسماع از مشایخ وثقات نیست بلکه مستند به حدس واستنباط است، لذا هیچ یک از تصعیفات ابن غضایری معتبر نیست.

مقدمه

علم رجـال ازدوران رواج حدیث از اهمیت ویـژه‌ای برخوردار بـوده‌ودربین اهل علم جایگـاه خاصی داشته است .ازطرفی دیگر علم رجال اساس احکام شرعی محسوب میشود تـا آنجـا کـه علماءاستنبـاط احکام از روایات معصومین علیهم السلام را بدون علم به احوال رجـال حدیث نـادرست میدانند.لذاقبل از ورود به اصل بحث، لازم است که پس ازاشاره‌ای کوتـاه بـه اهمیت علم رجـال نگـاهی اجمـالی بـه تـاریخ تـدوین کتب رجالی شیعه به معنای مصطلح و به معنای عام ان تا قبل از زمان رجال ابن غضائری داشته باشیم .

علم رجـال بـه معنای عام مشتمل بر رجال (شناسایی‌نام راویان یا اوصافی که در رد و قبـول خبـرآنـان مـؤثـراست) فهـرست(شنـاسـایی نـام مـؤلفـان و مصنفـان) تـراجم یاتـاریخ‌الـرجـال(شنـاسایی تاریخ و شرح‌حال‌علماء‌یاروات لکن نه به لحاظ دخالت در رد و قبول خبر) و مشیخه (شناسایی سلسله اساتید روایتی)است .

تدوین کتب رجال به معنای مصطلح یعنی آنچه مربوط به ذکرحالات راویان حدیث از لحـاظ صفاتی است کـه دررد و قبول خبر آنان میتواند مؤثر باشد به گمان قوی از نیمه‌اول قرن دوم یعنی ازروزگـار رواج حدیث آغازشده است شاید با قاطعیت بتوان گفت که انگیزه اصلی بـرای پیـدایش‌این فن و تـدوین مصنفـات مربـوط بـه آن اهتمام و مراقبت شدید ونزدیک به وسـواسی بـود کـه محدثـان وجمع‌آوران حدیث در کارتدوین روایات بکار می‌بردند . در آن دوره عـوامل جعل فـراوان بـود، اولاً ارزش و وزنی که محدثان و حاملان حدیث در اجتماع داشتنـد، عـده‌ای بی مایـه وشهـرت طلب را بـرای ورود در جـرگـه محدثـان بدینکـار وادار می‌سـاخت، ثانیـاً اغـراض سیاسی و فرقه‌ای نیز هریک عامل مهم و مستقلی در این مورد به شمـار میرفت و در نتیجه احادیث فراوان از زبان منابع حدیث به رسول اکرم(ص) یا در حوزه تشیع بـه ائمه اطهار علیهم‌السلام نسبت داده می‌شد. این موضوع که در بسیاری از بیانات ائمه علیهم السلام یا رُوات منعکس است موجب شد که خبرگان فن برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم به ذکر نام راویان و تمیز ممدوح از مذموم بپردازند.[1]

البتـه نویسنـدگـان متأخر، که درباره علم رجال،کتاب نوشته‌اند،معمولاً درنوشته های

(۱)چهارکتاب‌اصلی‌علم‌رجال،آیه‌الله‌خامنه‌ای،ص۱۸.

خود علم رجال را به معنای عام آن یعنی شرح حال علماً و شخصیتها و راویان حدیث بدون توجه به رد و قبول قول انها که تراجم نیز میشد ، گرفته اند و فرقی میان تراجم و رجال قائل نشده اند و از جمله کسانی که میان ایندو علم تفکیک کامل کرد ،محدث بزرگ شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه است که با نوشتن «رجال» و «امل الامل » در تراجم علمای جبل ، میان علم رجال و تراجم تفکیک کرد و بعد از او نیز دانشمندانی مثل شیخ عبدالله افندی مؤلف « ریاض العلماء » و علامه خوانساری مؤلف « روضات الجنات » و علامه سید محسن امین صاحب «اعیان الشیعه » و محدث قمی صاحب «الکنی و الاقاب » و مدرس تبریزی صاحب «ریحانة الادب ».ز.ین شیوه پیروی کرده اند.[1]

نخستین کسی که در باره علم رجال بمعنای عام کتاب نوشته «عبیدالله بن ابی رافع » کاتب حضرت علی علیه السلام است که طبق نظر علامه تهرانی در الذریقه .و در نیمه اول قرن اول هجری کتاب « تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین (ع) الجمل و صفین و النهروان من الصحابة) را نگاشته است.[2]

بهرحال تألیف و تدوین کتب رجالی در قرن دوم و سوم وچهارم ادامه داشته است ، از کتابهای رجالی معروف در قرن چهارم کتاب ابوالعباس احمدبن محمدبن سعید معروف به ابن عقده متوفای سال ۳۳۳ که مشتمل بر رجال امام صادق علیهم السلام است ودر آن از چهار هزار نفر تشرف یافته به صحبت و روایت حض رت امام صادق علیهم السلام نام برده است.

معروفترین کتاب رجالی قرن چهارم ، کتاب « معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین علیهم السلام » است که تألیف شیخ ابی عمروبن محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی که خلاصه و منتخبی از آن بنام اختیار الرجال ،در حال حاضر موجود و نسخ چاپی آن معروف ودر دسترس است.[3]

از نیمه اول قرن پنجم کتابهای ارزشمندی در علم رجال بااستفاده از کتب یاد شده نوشته شد که تا کنون چون خورشیدی فروزان در آسمان علوم اسلامی می درخشند که آنها به « کتب اربعه رجالیه » نام برده میشود. « کتب اربعه رجالیه » عبارتند از « اختیار الرجال کشی ، فهرست شیخ طوسی ، رجال شیخ طوسی ،رجال نجاشی ».

در این مقدمه ،ما تلاش داریم جهت شناخت این کتب ، شرح مختصری را پیرامون کتب اربعه رجالیه ارائه دهیم . لازم به یاد آوری است که کتابهای رجالی بسیاری قبل و بعد از

(۱) کلیات فی علم الرجال آیه الله جعفر سبحانی ،ص ۱۲.

(۲) علم الحدیث ،قربانی ،ص ۸۹ به نقل از الذریعج ۱۰ ص ۸۰ تا ۸۳.

(۳) چهار کتاب اصلی علم رجال ، آیه الله خامنه ای ،ص ۱۳.

کتب اربعه رجالیه نوشته شده است که از این مقدمه تحقیقی ،بررسی آنها بیرون است و نمیتوان همهٔ آنها را مورد بحث وبررسی قرار داد .

۱ـ اختیار الرجال یا تلخیص رجال کشی:

ابو عمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز الکشی شاگرد عیاشی واستاد ابن قولویه که معاصر مرحوم کلینی بوده ،کتابی در علم‌الرجال نوشته به نام «معرفة‌الناقلین عن الائمة صادقین» که براثر حوادث روزگار از بین رفته است ولی مرحوم شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ آنرا مختصر کرده و اصلاحاتی در آن انجام داده وبنام اختیار الرجال کشی هم اکنون در دست ما است و یکی از کتب اربعه رجالیه شمرده می شود .

۲ـ فهرست شیخ طوسی:

از قرن سوم به بعد فهرست نویسی میان دانشمندان اسلامی معمول گردید زیرا منظور از فهرست ذکر آثار علمی و مؤلفات رجال و شخصیتها است و منظور از تراجم رجال ، شرح زندگی و بیان مشخصات ومختصات آنهاست اگرچه در هردو مشخصات وآثار علمی افراد ذکر می شود اما اساس کار و هدف در فهرست آثار علمی است ودر تراجم و رجال شرح حال و زندگی آنهاست .

مهمترین کتابی که پیش از شیخ طوسی درباره فهرست کتب علمی دانشمندان بطور عموم نوشته شده و مرحوم شیخ در نگارش فهرست از آن استفاده کرده است ، فهرست محمدبن اسحاق معروف به «ابن ندیم» است که مؤلفش درهمان سال ولادت شیخ ۳۸۵ و یا پنجسال پیش ازولادت وی (۳۸۰) بدرود زندگی گفته است.

بعد از فهرست ابن ندیم مفصلترین کتابی که در فهرست اصول و مصنفات ما نوشته شده ، فهرست شیخ طوسی است که یکی ازچهار کتاب اصلی علم رجال شیعه است که از

کتب اربعه رجالیه نوشته شده است که از این مقدمه تحقیقی ،بررسی آنها بیرون است و نمیتوان همهٔ آنها را مورد بحث وبررسی قرار داد .

۱ـ اختیار الرجال یا تلخیص رجال کشی :

ابـو عمـرو محمدبن عمربن عبـدالعزیـز الکشی شـاگـرد عیـاشی واستاد ابن قولویه که معـاصـر مـرحـوم کلینی بـوده ،کتابی در علم‌الرجـال نوشته به نام « معرفة‌الناقلین عن الائمة صـادقین » که براثر حوادث روزگار از بین رفته است ولی مرحوم شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ آنرا مختصـر کـرده و اصلاحاتی در آن انجام داده وبنام اختیار الرجال کشی هم اکنون در دست ما است و یکی ازکتب اربعه رجالیه شمرده می شود .

۲ـ فهرست شیخ طوسی :

از قـرن سوم به بعد فهرست نویسی میان دانشمندان اسلامی معمول گردید زیرا منظور از فهـرست ذکر آثار علمی و مؤلفات رجال و شخصیتها است و منظور از تراجم رجال ، شرح زنـدگی و بیان مشخصات و مختصات آنهاست اگر چه در هر دو مشخصات وآثار علمی افراد ذکر می شود اما اساس کار و هدف در فهرست آثار علمی است ودر تراجم و رجال شرح حال و زندگی آنهاست .

مهمترین کتابی کـه پیش از شیخ طـوسی درباره فهرست کتب علمی دانشمندان بطور عمـوم نـوشتـه شـده و مـرحـوم شیخ در نگارش فهرست از آن استفاده کرده است ، فهرست محمدبن اسحاق معروف به « ابن ندیم » است که مؤلفش در همان سال ولادت شیخ ۳۸۵ و یا پنجسال پیش از ولادت وی (۳۸۰) بدرود زندگی گفته است.

بعـد از فهـرست ابن ندیم مفصلترین کتابی کـه در فهرست اصول و مصنفات ما نوشته شـده ، فهـرست شیخ طـوسی است که یکی ازچهار کتاب اصلی علم رجال شیعه است که از

قدیم باقی مانده و در آن بیش از نهصد تن از نویسندگان و در حدود دو هزار جلد کتاب معرفی شده است.[1]

۳ـ رجال شیخ طوسی :

سومین اثر ارزشمند رجالی ، کتاب «الرجال» یا «الابواب» مرحوم شیخ طوسی است که در آن اسامی بیش از ۸۹۰۰ نفر از کسانیکه از صحابه پیامبر اکرم (ص) یاائمه معصومین علیهم السلام بوده‌اند و یا آنکه همعصر و صحابی نبوده لکن از آن بزرگواران نقل حدیث کرده‌اند به ترتیب ذکر شده وبدون آنکه ممدوح آنها از مذموم شناسانده شود مگر بطور استراد یا رفع شبهه و این کتاب را مرحوم شیخ بعد از الفهرست نوشته است.[2]

٤ـ رجال یا فهرست نجاشی :

چهارمین اثر ارزشمند رجالی که در میان کتب اربعه رجالیه همانند اصول کافی در میان کتب اربعه حدیث است ، کتاب رجال نجاشی است که بعضی آن را فهرست نجاشی نیز می نامند.

مؤلف این کتاب ابوالعباس احمدبن علی بن احمدبن عباس نجاشی معاصر شیخ طوسی و از اکابر شاگردان سید مرتضی متوفی ۴۵۰ واز نوادگان عبدالله نجاشی والی اهواز است .

مرحوم نجاشی در مقدمه رجال خود علت و انگیزه کتابت این کتاب ارزشمند را بیان کرده است :

«من هنگامیکه آگاه شدم به گفته سید شریف (مراد مرحوم سید مرتضی علم الهدی است) خداوند عمرش را طولانی وبر توفیقات وی بیافزاید که جمعی از مخالفین ما را که گفته بودند شما شخصیتها و نویسندگانی ندارید ، سرزنش فرموده بودند در صورتیکه این حرف

(۱) علم الحدیث، زین العابدین قربانی، ص۹۲.

(۲) مقدمه آقای سید محمد صادق بحرالعلوم بر کتاب (رجال الطوسی) ص۵۶.

مـال کسانی است کـه هیچگونه آگاهی از وضعیت شیعه ندارند و از موقف و تاریخ اهل علم آنها بی خبرند و با افرادی که از حقیقت باخبرند تماس نگرفته‌اند تا حقیقت را درک کنند و طبعاً کسیکـه از حقیقت نـا آگـاه و بی خبـر است حجت و دلیلی علیه ما ندارد از اینرو بر آن شـدم کـه بقـدر تـوانم از نویسنـدگـان مـا و نوشتـه هایشان گرد آورم ، اگرچه نتوانستم به همهٔ کتابهـای آنـان دست یابم زیـرا بسیـاری از کتابهایشـان از بین رفته است و این را بدین جهت گفته‌ام که هرگاه کسی به کتابی دست یافت و من آنرا ذکر نکرده‌ام ، عذرم را بپذیرد...»[1]

«تقسیم مطالب و طرح رساله»:

ابتـداً قبل از ورود بـه تـوضیح دربـارهٔ فصلهـای رسالـه ،لازم است که شرح مختصری دربـارهٔ ضـرورت مـوضـوع وتازگی آن، ارائه شود. از آنجائیکه رجال ابن غضایری از دیر باز ،هم از دیـر بـاز ،هم از جهت اعتبـار و وثاقت خود ابن غضایری وهم از جهت میزان صحت انتسـاب کتـاب « ضعفـاء» بـه ابن غضایـری و هم از جهت ارزش علمی آن کتـاب در نـزد علمـاءوهم بخاطـر میزان تاءثیر پذیری علمای رجال از ابن غضایری و اختلاف دید گاههای حدیثی و فقهی مترتب برآن،مورد بحث و بررسی بوده است،لذا برحسب ضرورت،مصمم هستیم تـا در مـورد شخصیت و کتـاب رجـالی ابن غضایری تحقیق و پژوهشی داشته باشیم .مضاف بر اینکه، سیدبن طاووس در قرن هفتم هجری در کتاب «حل الاشکال» خود،رجال ابن غضایـری را در کنـار کتب اربعـه رجـالیـه نام برده واز آنها بعنوان کتب خمسهء رجالیه یاد میکنـد.از ظـاهـر گفتـار سیـد بن طاووس بر می‌آیدکه ایشان،کتاب ضعفاء ابن غضایری را از کسی روایت نکرده است،بلکه آنرا به صورت منصوب به ابن غضایری یافته است.

تـا قبل از سیـد بن طاووس،کتاب ضعفاءابن غضایری اصلاً مطرح نبوده است و برای اولین بار،سید بن طاووس آن را مطرح کرده است وفقط دو تن از شاگردان وی که علامه‌حلی و ابن داوود بـاشنـد،ازکتـاب ضعفـاءنقل میکنند.لـذا از این حیث مجدداً ضرورت بحث از رجال ابن غضایری آشکار میشود.

در مقـدمـه فصل اول،تحقیقی پیـرامـون کلمهء « غضایر »خواهیم داشت وبعد از این مقـدمـه ،در بخش اول بـه زنـدگی نـامـهءاحمـدابن حسین ابن عبیـدالـله غضایری خواهیم

(۱)رجال نجاشی،مقدمه مرحوم نجاشی،ص۲.

پـرداخت وسپس مشایخ وتاءلیفـات وی را بتفضیل بیان خواهیم نمود .وبخاطر اینکه عـدهـای از علمـاء،کتـاب «ضعفـاء»را بـه پدر یعنی (حسین ابن عبیدالله غضایری)نسبت میدهنـد،لـذا برای واضح شدن این مسئله،در بخش دوم،بحثی اجمالی پیرامون زندگینامهء حسین بن عبیدالله غضایری،استادان،تلامیذ و تاءلیفات وی خواهیم داشت و سپس به بیان دیدگاههای علماءدر باره حسین بن عبیدالله خواهیم پرداخت .

ازآنجـائیکـه حجیّت کتاب «ضعفاء» منوط به اثبات و ثاقت مؤلف آن و منوط به اثبات صحت انتصـاب آن به ابن غضایری میباشد ،لذا لازم است که ما بعد از زندگینامهء حسین بن عبیـداللـه غضایری گفتاری پیرامون اعتبار ابن غضایری داشته باشیم و وثاقت یا عدم آن را از دیدگاه علمای رجالی شیعه نظیر کشی،علامه حلّی ،علامه مجلسی، وحید بهبهانی ، و سایر علماءمورد بحث و بررسی قرار دهیم .

فصل دوم بـه کتـاب رجـالی ابن غضایری اختصاص دارد.در این فصل سعی ما بر این است کـه ضمن بحث وبـررسی در بـارهٔ معیـار وملاک ابن غضایری در جرح و تعدیل راویان حدیث به مسئله تعارض توثیقات علماء مشهور رجالی شیعه با جرح ابن غضایری و اکثار وی در جرح قدح ثقات بپردازیم.

برای اینکه این رساله ثمره و نتیجه علمی داشته باشد ، به همین منظور بخش سوم را که همـــان بخش پایـانی فصل دوم است بـه بحث «میـزان تأثیـر پذیـری علمـای رجـال از ابن غضایری » اختصاص دادهایم و درآن می خواهیم تأثیری را که رجال ابن غضایری در جرح و تعدیل علمـای رجـالی بعد ازخود داشته است به تفضیل بیان کنیم و همچنین در ادامهٔ همین بخش،نمونـه هائی ازاختلاف دیدگاههای حدیثی و فقهی را که در نتیجه همین تأثیر پذیری بوجود آمده است،ذکرخواهیم کرد.

فصل سـوم کـه آخرین فصل این رسالـه می باشد به نقد و بررسی وتحلیل دیدگاههای مختلف پیـرامـون کتـاب ضعفـاء ابن غضایـری می پـردازد.مجمـوعهٔ این دیدگاههـا در دو بخش:۱ـ دیـدگـاههـای قدمـاء ۲ـ دیدگاههای متأخرین مورد بررسی و نقد قرار می گیرند و در«خاتمه »خلاصه ای ازاهم نتایج بحث را بیان خواهیم کرد.

در اینجـا بـرخـود لازم میدانم اززحمـات و الطـاف کریمانهٔحضرت آیت الله محمد هـادی معرفت و استاد گرانقدر علی اکبر غفاری صفت که به تمام مراحل کار مرا یاری نمودند نهایت سپاسگـذاری وامتنان رابنمایم و برایشان سلامتی و موفّقیت و طول عمر با برکت را از

خداونـد متعال آرزو کنم و نیز از آقایان دکترنقیئی و دکترایزدی و آقای بادکوبه که که مرا ازکمکهـای بی دریغشـان بهـره‌منـد ساخته‌اند،کمال تشکر و امتنان را دارم. و در آخر، خدای تعـالی را بـه این تـوفیق شکـر گـزاریم و همیشـه ازخطـا و لغزش فکر و قلم به او پناه میبریم و هدایت ورهبری آن دو را در طریق مستقیم دین حنیف اسلام و روش پاک و معتدل پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین ازدرگاه کریمش خواستاریم

محمد رضا آرام پائییز ۷۵

فصل اول:

«نگاهی به شخصیت و احوال ابن غضائری»

تحقیقی پیرامون کلمهٔ غضائر

غضائر بفتح غین و مناد جمع غضاره است که بمعنای گل خوشبو سبز برچسفان نیکو (منتهی الارب) ، و سفال سبزی است که برای دفع چشم زخم استعمال می شود (المنجد الابجدی) و منظور از آن مهره ای است که برای دفع چشم زخم همراه کودک می کردند.

و همچنین غضاره به معنی «نعمت و فراوانی و ارزانی و فراخی» ، «گشادی»، توانائی ، وسعت»[1] ، «خوشی زندگانی (طیب عیش)»، «بفراخی رسیدن وبسیار مالدار شدن و زندگی خوش داشتن»[2] ، «تازگی» و «بهجت»[3] استعمال شده است.

درکتاب «قاموس اللغة» چنین آمده است: غضاره گل چسبندهٔ نیکویی است که سبز رنگ می باشد، و غضار بروزن سحاب بمعنای ظرف سفالینی است که برای چشم و نظرحمل می‌شود.[4]

ابی سعد سمعانی «الأنساب» می گوید: غضائری جمع غضارة و منسوب به آن است و غضارة بمعنای ظرفی است که در آن غذاخورده می شود و آن کاسهٔ بزرگی (قصعة كبيرة) است، و بطوریکه از طراز اللغة استفاده می‌شود عده‌ای از محدثان به ساختن مهره های مزبور یا ظروف سفالین می پرداختند و باین اسم شهرت پیدا کرده بودند، و مرحوم علامهٔ مامقانی در کتاب «تنقیح المقال فی علم الرجال» می نویسد: «غضائر جمع غضاره به معنی خزف است که از گِل داغ سبز درست می کنند و گویا کار جدّ آنها بوده‌است. همچنین غضائر جمع غضیره است که به معنی زمین هموار خوش آب و هوا بوده ، مثل این که آنها در چنین سرزمینی سکونت داشته اند و بدان منسوب گشته‌اند.»[5]

غضاره که از همین کلمه است، نام کوهی است. ابن نجده هذلی می گوید:

تُغَنّی رِنسوةٌکَنَفَا غُضارٍ   کَأَنَکَ بالنشید لَهُنَّ رَأم

و (رأم) بمعنی فرزند است.[6]

(۱) «اقرب الموارد» و «منتهی الارب».
(۲) «لسان العرب» و «دائرة المعارف القرن العشرین».
(۳) مهذب الاسماء.
(۴) به نقل از کتاب الکنی والالقاب - مرحوم حاج شیخ عباس قمی - جلد دوم - ص ۲۸۶.
(۵) تنقیح المنقال - جلد۱ - ص ۵۷.
(۶) معجم البلدان - امام شهاب الدین ابن عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی - جلد چهارم - ص

علامه شیخ محمد حسین حائری، بعد از اینکه غضائر را به معنی نعمت و برکت و خوشی زندگانی معنا می کند، می افزاید: غضائری لقب جماعتی است که از آن میان می توان به حسین بن عیسی بن زید و احمد برکات بن مسلم و... اشاره کرد ولی از میان آنها احمد بن حسین عبیدالله بن ابراهیم که امامی وثقه است، به این لقب معروفتر است.[1]

غضارة، ظاهراً در استعمال ایرانیان بمعنی تغار یا سبتوی سرگشاده آمده است. و تغار بمعنای ظرف سفالی است که از خاکی که در آن ریگ نباشد، می سازند.[2]

یاقوت حَمَوی در «مُعجم الأدباء» نوشته است:

«احمدبن حسین بن عبیدالله بن ابراهیم بن عبدالله اسدی غضاری، از ادباء و فضلای هوشمند و دارای خطی زیبا بوده که همچون خط «ابن مُقْله» است.[3]

از این که یاقوت او را «اسدی غضاری» شناخته، می نماید که از فرزندان بنی اسد باشد که در «غاضریه» بودند و امام حسین علیه السلام را در آنجا دفن کردند، چنانکه مفید در «ارشاد» گفته است.

یاقوت در «معجم البلدان» می نویسد: «غاضریه قریه ای است از نواحی کوفه نزدیک کربلا که به نام غاضرهٔ قبیلهٔ بنی اسد است.» و ابن دُرید در کتاب «الجَمْهَرَة» تصریح نموده که «غاضره» قبیله ای از بنی اسد می باشد.[4]

در پایان باید بدانیم که غضائر بفتح غین و مناد جمع غضاره است و غضائری نسبت جد یا پدر ابن غضائری است چنانچه در احوال او ایراد خواهیم کرد.

(۱) دائرة المعارف الشیعیة العامه - علامه شیخ محمد حسین الاعلمی الحائری - جلد دوم - ص ۲۹ و ۳۰.

(۲) لغت نامهٔ دهخدا - جلد ۳۵ - ص ۲۴۵.　(۳) معجم الادباء (ارشاد الاریب الی معرفة الادیب) ج ۱ ص ۱۱۸

(۴) نقل از: قاموس الرجال - ج ۱ ص ۲۹۷ - ۲۹۰.

۱- زندگینامهٔ «احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری»

الف- مشایخ ابن غضائری:

احمدبن حین بن عبیدالله بن ابراهیم عبدالله غضائری ،رجال شناس و محدث امامی بغداد در سده های ۴و۵قمری / ۱۰و۱۱میلادی . کنیهٔ وی به اختلاف ابولحسن یا ابوالحسین ضبط شده است.[۱] زندگی وی در هاله ای از ابهام قرار دارد،چرا که در منابع رجالی شیعه همچون الفهرست،رجال طوسی،رجال نجاشی و آثار متأخرکه با استناد به این منابع نوشته شده‌اند. شرح حالی از وی به دست داده نشده و تنها نجاشی در برخی نقل قولهایی که از وی نموده،به زندگی و دانش وی اشارتی کرده است.همچنین از قراینی همچون سندی که افندی (۱۳۵/۲-۱۳۶) به نقل از فلاح السائل ابن طاووس به دست داده،برمی‌آید که وفات وی چندی پس از فوت پدرش (۱۵صفر۴۱۱)واقع شده است.

از استادان و مشایخ وی تنها پدرش حسین بن عبیدالله بن غضائری که از محدثان بنام بغداد بوده ،احمدبن عبدالواحدابن عبدون و ابولحسین محمد بن عثمان نصیبی را می‌شناسیم[۲]

از شاگردان او کسی را نمی شناسیم،تنها می دانیم که نجاشی ازنظرات رجالی و تاریخی وی بسیار استفاده نموده و به گفته های وی در زمینهٔ رجال ارزش بسیار میداده است.[۳]

در لغت نامهٔ دهخدا چنین آمده است:ابولحسین احمدبن حسین بن عبیدالله الغضائری،عالم شیعی در اوائل قرن پنجم،صاحب کتاب رجال معروف،اونزد پدرخود حسین بن عبیدالله متوفی به (۴۱۱) و سایر علمای عراق فنون ادب و فقه فراگرفت وظاهراً ببغداد می زیست.[۴]

علامه میرزامحمدعلی مدرسی می نویسد:«احمدبن حسین بن عبیدالله که کنیه‌اش ابولحسین ،به ابن غضائری معروف و گاهی به غضائری نیز موصوف می‌باشد از اکابر و ثقات مشایخ امامیه اوائل قرن پنجم هجرت می باشد.»[۵]

(۱)رجال طوسی بچ مرتضویه،ص۱-رجال نجاشی،ص۱۱-رجال علامه حلی،ص۸ .

(۲)نجاشی،۸۳،۲۱۹،۲۵۸-۲۵۹،افندی،همانجا،به نقل از فلاح السائل

(۳)دائرةالمعارف بزرگ اسلامی-زیرنظرکاظم موسوی بجنوردی-جلد چهارم-ص۳۶۱.

(۴)لغت نامهٔ دهخدا-جلد دوم-ص۳۵۵.

ونیز دائرةالمعارف تشیع وی را چنین معرفی می کند: «شیخ ابولحسین ابن عبیدالله بن ابراهیم، ازاعاظم علمای شیعه در قرن پنجم هجری و از شیوخ محدثین امامیه و اجلاء محققین. وی از شاگردان پدرش حسین معروف به ابن الغضائری (م ۴۱۱ ق) و شریک بحث ابولعباس احمد نجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق) بوده است.»[۱]

مرحوم علامه مامقانی می نویسد: «کنیه وی ابولحسین و در کتب رجال معروف به «ابن غضائری» می باشد. وی معاصر شیخ طوسی و نجاشی، بلکه به گفته میرداماد در رواشح، او در قرائت نجاشی بر پدرش حسین بن عبیدالله شریک درس نجاشی بوده است، و درحاشیه می نویسد: نجاشی در ترجمه احمدبن حسین بن عمر صیقل تصریح به این معنی می کند. ولی از مجمع الرجال مولی عنایت الله قهپائی نقل شده که او استاد شیخ و نجاشی و استاد فن رجال، و بزرگی در طائفه شیعه بوده است...»[۲]

مؤلف قاموس الرجال که همه جا در صدد نقد و بررسی کفتار مامقانی است، و چنانکه خود می گوید: کتابش «تصحیح تنقیح المقال» اوست، در اینجا می نویسند: اینها همه شناختی ناقص ازاحمدبن حسین است. شناخت کامل این است که گفته شود او همعصر شیخ طوسی بوده بدون اینکه در استاد و روایت یکی با دیگری شریک باشند. هرچند هردوی آنها از ابن عبدون و حسین بن عبیدالله روایت می کنند.

همچنین وی تعدادی ازکتابهای علی بن حسن فضال را با نجاشی در نزد ابن عبدون و پدرش قرائت کرده است. چنانکه در ترجمه احمدبن حسین بن عمر صیقل است. همانطور که در بسیاری ازرجال وی، استاد نجاشی بوده، بدین گونه که نجاشی مطالب را دربارهٔ برخی ازرجال گاهی به طور شفاهی و زمانی به نقل از تألیفات او، ازوی اخذ کرده است. نصّی که دلالت بر اخذ شفاهی نجاشی ازوی دارد این است: « كان محمدبن عبدالله الحِمْيَرى ثقة وجهاً كاتب صاحب الامر، وسأله مسائل فى أبواب الشريعة، قال لنا احمد بن الحسين؛ «وَقَعَتْ هذه المسائل اِلَىّ فى أصلها، والتوقيعات بين السطور».

ونصّی که دلالت بر مساهمت نجاشی در تألیف کتب دارد، این است: «وقال؛ لأبى جعفر الأحول كتاب افعل لاتفعل، رأيته عند أحمدبن الحسين بن عبيدالله - رحمه الله - كتاب كبير...»

ونیز در مواردی، نجاشی ازکتاب «مصنفات» و «اصول» ابن غضائری بدون اینکه از ابن غضائری روایت کند، استفاده کرده است و در تمامی آنها می گوید: «قال احمدبن الحسين»، «ذكر احمدبن الحسين»، که در ذیل نمونه هایی ازآنرا ذکر می کنیم.

(۱) دائرةالمعارف تشیع - جلداول - ص ۳۵۴.
(۲) تنقیح المقال - مامقانی - جلد۱، ص ۵۷.

درص ۲۹، ترجمهٔ حسن بن ابی قتاده اشعری می گوید: «ذکر أحمدبن الحسین رحمه الله؛أنّ له کتاب الردّ علی من زعم انّ النبیّ کان علی دین قومه قبل النبوّة.»

درص ۱۴۹ترجمه صالح أبی مقاتل الدّیلمیّ می گوید: «ذکره احمدبن الحسین و قال؛ صنّف کتاباً فی الامامة کبیراً، حدیثاً و کلاماً، و سمّاه کتاب الاحتجاج.»[1]

ازگفته های نجاشی در زندگینامهٔ(ترجمهٔ)احمد بن حسین صیقل چنین بر می آیدکه ایشان (یعنی نجاشی) با ابن غضائری در اخذ حدیث از پدر این غضائری و از غیر ایشان، شریک بوده‌اند، آنجا که می گوید:

«وی دارای کتبی است که فقط نوادر آن مشهور است،نوادر آن را من و احمد بن حسین (رحمه الله) بر پدرش قرائت کردیم.»[2]

وهمچنین این مطلب اززندگینامهٔ علی بن حسن بن فضّال آشکار می‌شود، آنجا که نجاشی می‌گوید:«احمدبن حسین کتاب صلاة و زکوة و مناسک حج و روزه و طلاق و ... را بر احمد بن عبدالواحد در مدتی که من با او این روایت را شنیده بودم،قرائت کرد»[3]

و نیز نجاشی در ضمن زندگینامهٔ عبدالله بن ابی عبدالله محمد بن خالدبن عمر طیاسی می‌گوید:

«عبدالله دارای تاب نوادر است ـ تا آنجا که می‌گوید:ـ و نسخهٔ دیگر نوادرصغیری است که ابوالحسین نصیبی آن را روایت می کند و این نسخه را احمد بن حسین برما قرائت فرمود.»

آری اززندگینامهٔ علی بن محمد بن شیران آشکار می‌شود که ابن غضائری از اساتید نجاشی می‌باشد،آنجا که می‌گوید:«ما همراه علی بن محمد بن شیران نزد احمد بن حسین گردآمده بودیم.»[4]

و اجتماع نزد عالم فقط برای استفاده کردن از وی صورت می گیرد. . کمال تعجب در اینجاست که نجاشی با وجود اینکه با وی دائماً در تماس بوده و با او اختلاط داشته است ولی او را در فهرست خودش مستقلاً ذکر نمی کند و آنچه را که شیخ درحق این غضائری نظیر داشتن دو کتاب مصنفات و اصول می گوید،ولی نجاشی چنین مطلبی را دربارهٔ ابن غضائری نمی‌گوید و اشاره‌ای دارد به دو کتاب مصنفات و اصول ابن غضائری نمی کند.

از بررسی برگرفته های نجاشی ازابن غضائری برمی‌آید که وی در شناخت آثار امامیه

(۱)معرفةالحدیث-شیخ محمدباقربهبودی-ص ۶۴-۶۱
(۲)رجال النجاشی: شمارهٔ ۲۰۰.
(۳)همان منبع شمارهٔ ۵۷۲.
(۴)همان منبع: شمارهٔ ۷۰۵.

اهتمام بسیار داشته وحتی برخی کتابها را تنها او دیده و شناسانیده است. دایرهٔ این تحقیق و کاوش را می‌توان در آثار ادبی و تاریخی امامیه نیز ملاحظه کرد. آنچه مسلم می‌نماید آن است که ابن غضائری در زمینهٔ «رجال شناسی» و «کتاب شناسی» از پدرش که از دانشمندان بزرگ بغداد بوده و ظاهراً مکتب ویژه‌ای در رجال‌شناسی داشته، استفادهٔ بسیار برده و شاید از این‌رو بوده که نجاشی تا بدین حد به گفته‌های همدرسش توجه داشته است.[1]

ب- تالیفات ابن غضائری

در مورد آثار ابن غضائری باید گفت که طوسی در مقدمهٔ الفهرست،[2] آنجاکه دربارهٔ فهرستهای امامیه سخن می‌گوید، یادآور شده که وی دو کتاب: یکی در ذکر «مصنفات» و دیگری در یاد کرد «اصول» امامیه تألیف کرده بوده است. همو افزوده که ابن غضائری در این دو کتاب بیش از پیشینیان کوشش کرده تا به تفصیل آثار امامیه را معرفی نماید. اما طوسی (همانجا) به نقل از منبع مجهولی نقل کرده که به سبب کم توجهی بازماندگانش، این دو کتاب و دیگر کتابهای او از بین رفته‌اند. نص عبارت شیخ در مقدمهٔ فهرست این است:

«فانه (اباالحسین) عمل کتابین؛ احدهما ذکر فیه المصنفات و الآخر فیه الاصول و استونا ها علی مبلغ ما وجده و قدر علیه، غیران هذین الکتابین لم نیسخهما أحد من اصحابنا و احترم هو- رحمه‌الله - وعمد بعض ورثته الی اهلاک هذین الکتابین و غیر هما من الکتاب علی ماهکی بعضهم عنه».[3]

و این عبارت نشان می‌دهد که این دو کتاب قبل از اینکه از آنها نسخه‌برداری شود از بین رفتند مگر نجاشی که از این دو کتاب کثیراً نقل می‌کند و همانطوریکه بیان خواهیم کرد آنچه راکه نجاشی نقل می‌کند غیر از این دو کتاب است.

ظاهر امر این است که ابن غضائری چهار کتاب را تألیف کرد و کتاب ضعفاء چهارمین کتاب ابن غضائری است. اولین و دومین کتاب ابن غضائری همان اصول و مصنفات است که شیخ در مقدمهٔ فهرست به آنها اشاره می‌کند و سومین کتاب ابن غضائری همان کتاب ممدوحین است که هرگز بدست ما نرسیده است، ولی علامه در خلاصه از آن نقل می‌کند و

(۱) دائرةالمعارف بزرگ اسلامی- زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی- جلد چهارم- ص۳۶۱.
(۲) الفهرست- شیخ طوسی- چاپ مرتضویه- ص۱-۲.
(۳) مقدمهٔ فهرس الشیخ- چاپ اول، ص۲-۱ و چاپ دوم ص۴.

چهارمین کتاب وی همان کتاب «ضعفاء» است و ظاهر امر این است که نجاشی بخاطر مخـالطة و معاشرتش با ابن غضائری بر چرک‌نویس و یاداشتهای ابن غضائری وقوف و آگاهی یافته و از آن، آنچه را که می‌خواست، نقل کرده است.

وخیلی بعیـد به نظر می‌رسدکه ضعفاء همان دو کتابی باشد که شیخ در مقدمهٔ فهرست بـه آنـدو اشـاره می‌کنـد، وخیلی بعیـد بـه نظـر می‌رسـدکـه ابن غضـائـری فقط دو کتـاب «مصنفـات» و«اصـول»را نوشته باشد و مانند فهرست شیخ، هیچ اشاره‌ای به وثاقت یا ضعف شخص نکرده باشد و لذا برای چنین عالمی ضروری است که علاوه بر آندو کتاب (مصنفات و اصـول)، کتـاب رجـالی بـرای بیـام ضعفـاء و ممدوحین بنویسد، همانطوریکه بعید بنظر می‌رسد چنین عالمی فقط دربارهٔ ضعفاء کتاب بنویسد بدون اینکه دربارهٔ ثقات و ممدوحین کتابی نـوشتـه باشـد و دلیل ما بر تألیف کتابی دربارهٔ ثقات و ممدوحین این است که از ایشان توثیقاتی در حق عده‌ای از روات وجود دارد و نجاشی بعضی از آنها را نقل کرده است.

و مضـاف بـر اینکـه عـلاّمـه بـه تعدّد کتاب ابن غضائری تصریح می‌کند و در زندگینامهٔ سلیمـان نخعی می‌گویـد: «قال ابن‌غضائری ؛ سلیمان بن هارون نخعی ابو داود یقال له؛ کذاب النخع، روی عن ابی عبدالله ضعیفٌ جداً. و قال فی کتابه الآخر؛ سلیمان بن عمر ابو داود النخعی الخ ...»[(۱)]

و نیز علامه در ترجمهٔ محمد بن مصادف می‌گوید:

«اختلف قول ابن‌الغضائری فیه احد الکتابین انه ضعیف و فی الآخر انه ثقة»[(۲)]

و همچنین در ترجمهٔ عمربن ثابت می‌گوید:

«ضعیفٌ جدّاً قاله ابن الغضائری و قال فی کتابه عمر بن ابی المقدام ...»[(۳)]

و این نصـوص نشانـدهنـدهٔ این هستند که ابن غضائری دو کتاب داشته است یکی در مـورد ضعفـاء و مـذمـومین و دیگـری دربـارهٔ ممـدوحین و موثقین ؛ آنچه را که شیخ در اول فهرست می‌گوید ارتباطی به این دو کتاب ندارد.

در اینجـا لازم و ضروری است که بحثی پیرامون کیفیت وقوف و آگاهی علماء بر کتاب ضعفـاء داشتـه بـاشیم، اولین کسی کـه این کتاب را یافته است، سید جمال‌الدین ابوالفضائل احمدبن طـاووس حسنی حلی متوفی (سال ۶۷۳هـ.ق) است. سید این کتاب را در کتابش: «حل الاشکـال فی معرفةالرجال» که در سال ۶۴۴هـ.ق تألیف کرده است، آورده است. سیدبن طـاووس در کتابش، عبـارات کتب پنجگانـهٔ رجـالی را که عبارتند از رجال طوسی، فهرست

(۱) رجال‌العلامة: ص۲۲۵.

(۲) رجال‌العلامة: ص۲۵۶.

(۳) رجال‌العلامة: ص۲۴۱.

طوسی، اختیارکشی، فهرست نجاشی و کتاب ضعفاء منسوب به ابن غضائری را جمع کرده است.

سید در مقدمهٔ کتابش، بعد ازاینکه کتب رجالی را به ترتیبی که گذشت، ذکر می کند، می گوید:

«طریق روایات من به همهٔ این کتب، متصل است مگر کتاب ابن غضائری که روایت من از این کتاب متصل نیست.»

پس از این گفتهٔ سید بن طاووس چنین برمی آید که ایشان این کتاب را از کسی روایت نکرده است بلکه آنرا بصورت منسوب به ابن غضائری یافته است و سید کتاب دیگر منسوب به ابن غضائری معروف به ممدوحین را نیافته است زیرا اگر آن کتاب را می یافت حتماً آن را نیز نقل می کرد و فقط به نقل کتاب (ضعفاء) بسنده نمی کرد.

سپس دو شاگرد سید، علامهٔ حلی (متوفی ۷۲۶) درکتاب (خلاصه) و ابن داود در کتاب رجالی اش (مؤلّف در سال ۷۰۷) از سید بن طاووس تبعیت کردند و درکتابهایشان عین همان مطالبی را که استادشان سید بن طاووس در حل الاشکال آورده بود، نقل کردند و ابن داود در پایان ترجمه استادش در ضمن اشاره به آثار و احوالات سید بن طاووس، تصریح می کند که بیشتر افادات کتابش از اشارات و تحقیقات استاد نامبرده اش می باشد.

سپس علمای متأخر از علامه و ابن داود، این کتاب را از آندو نقل می کنند زیرا نسخهٔ ضعفائی که سید بن طاووس آنرا یافته است، روایتش از علمای متأخر از آن، قطع شده است، و از کتاب منسوب ابن غضائری چیزی جز آنچه که سید بن طاووس در حل الاشکال نقل می کند، باقی نمانده است، و اگر کتاب حل الاشکال نبود، اثری از کتاب ضعفاء تا بحال باقی نمی ماند.

ادارج این کتاب در حل الاشکال بوسیلهٔ سید بن طاووس، نشانگر اعتبار این کتاب در نزد سید بن طاووس نسیت بلکه بخاطر این است که هرکس از کتاب سید بن طاووس استفاده می کند به یک بصیرت و آگاهی کافی برسد و برتمامی آنچه که دربارهٔ کسی حقاً یا باطلاً گفته می شود و یا گفته اند، اطلاع یافته و تشرّف پیدا بکند و خود را مُلزم به تتبع و پیروی از حقیقت امر نماید.

و اما کتاب «حل الاشکال» بخط خود مؤلّف نزد شهیدثانی موجود بود، همانطوریکه شهیدثانی در اجازه اش به شیخ حسین بن عبدالصمد، آنرا ذکر می کند و این کتاب بعد از وی

به پسرش صاحب المعالم می رسد و از آن کتابی موسوم به (التحریر الطاووسی) استخراج می کند، عین این نسخه نزد مولی عبدالله بن حسین شوشتری (متوفای ۱۰۲۱ هـ.ق) که در عصر خود شیخ ارجالیین بود، موجود بود و این در حالی بود که این نسخه در حال از بین رفتن بود و ار این نسخه فقط خصوص عبارات کتاب ضعفاء منسوب به ابن غضائری استخراج شده و بر اساس حروف الفبایی مرتّب گشت و در مقدمهٔ کتاب فقط به علت استخراج آن اشاره شده است. سپس شاگردش مولی عنایت اله قهپائی تمام آنچه را که مولی عبدالله بن حسین شوشتری استخراج کرده یود، در کتابش «مجمع الرجال» که در آن کتب پنچگانهٔ رجالی را جمع کرده بود، داخل کرد و حتی عین مقدمهٔ ضعفاء نیز در اول مجمع الرجال آورده شده است.[1]

و اینک نص گفتار شیخ عبدالله شوشتری را بر حسب آنچه که شاگرداش قهپائی از او در مقدمه کتابش مجمع الرجال نقل کرده است، می آوریم:

«بدان - ایدک الله و ایانا - من زمانیکه کتاب رجالی سید معظم سید جمال الدین احمد بن طاووس را یافتم، دیدم که این کتاب مشتمل بر نقل آنچیزی است که در کتب سلف و پیشینیان آمده است و من فایده و بهرهٔ زیادی از آن کتابها برده بودم مگر کتاب ابن غضائری، و من در زمانمان نتوانسته بودم این کتاب را پیدا کنم و کتاب سید هم به خط شریف خودش بود و شامل کتاب ضعفاء ابن غضائری هم می شد. پس مرا واداشت که بخاطر انتفاع و بهره وری از کتاب ابن غضائری آن را به صورت مستقل .جدای از سایر کتب رجالی نسخه برداری کنم...»[2]

و بدین ترتیب، طریق و راه رسیدن به آنچه که ابن غضائری گفته است، عبارت است از آنچه که علامه و ابن داود در رجال خودشان گفته اند و در زمان اخیر طریق ما به کتاب ضعفاء، عبارت است از چیزی که قهپائی از استادش شوشتری و پس از جدا کردن و مستقل کردن کتاب ضعفاء از دیگر کتب رجالی، می باشد، ولی طریق سید بن طاووس به کتاب ضعفاء غیر معلوم و یا غیر موجود است.

و اما موضوعی که بسیاری از اعلام را به اشتباه انداخته و مقصد اصلی و مطلب کلی از بحث دربارهٔ معظم له را متوجه بدان است و باید تحقیق کافی نمود آن است که بگوییم ابن غضائری مطلق در کلمات رجالیها، معظم له است یعنی همان احمد بن حسین است و مسلماً این موضوع هم قابل انکار نبوده و از متأخران کسی هم برخلاف آن مطلبی ایراد نکرده

(۱) الذریعة الی تصانیف الشیعة - آقابزرگ طهرانی - ج ۱، ص ۹ - ۲۸۸ و ج ۱۰ ص ۹ - ۸۸.
(۲) مجمع الرجال - قهپائی - جلد اول، ص ۱۰.

علامه مامقانی می نویسد: «کنیه وی ابولحسین و در کتب رجال معروف به «ابن غضائری» می باشد...»[1]

غروی حائری نیز در کتاب جامع الرواة، کتاب ضعفاء را منسوب به ابن غضائری که همان احمدبن حسین بن عبدالله است می داند.[2]

و نیز شیخ آقابزرگ طهرانی[3] و میرزا عبدالله افندی اصبهانی[4] هریک در کتابهایشان «احمدبن حسین» را مشهور به ابن غضائری و او را صاحب رجال می دانند.

آری تنها کسی که اظهار مخالفت کرده شهید ثانی است که خود مستقلاً یا به پیروی از سیدبن طاووس چنانچه شیخ محمدسبط شهید اظهارداشته معتقد است که ابن غضائری علم پدرش حسین بن عبیدالله است. کتاب رجال هم که سیدبن طاووس و ابن داود نام می برند منسوب به پدر اوست و بلکه باید این معنی رامشهور بین متأخرین دانست.

لیکن اگر با دقت کامل توجه کنیم معترف خواهیم بود که اظهار نظر شهید مخالف با گفته‌ای است که از کلمات ناقدین و مطلعین بر احوال او بدست می آید.

زیرا خود سیدبن طاووس در توضیح رجال نامبرده می نویسد رجال ابولحسین احمدبن حسین بن عبیدالله غضائری منحصر به یادآوری از ضعفاء بوده و بترتیب حروف الفبا جمع آوری شده است.

علامه در ترجمه اسماعیل بن مهران می نویسد وقال الشیخ ابولحسین احمدبن الحسین بن عبیدالله الغضائری انه یکنی ابامحمد.

با آنکه جمله منقول از ابن غضائری در کتاب نجاشی وجود ندارد که بگوییم علامه از رجال وی نقل کرده و باید گفت خود علامه بکتاب مشهور ابن غضائری دست پیدا کرده و اظهار نظر ویرا در ترجمه اسماعیل ایراد نموده، بنابراین هرگاه بگوید قال ابن الغضائری مراد احمد است نه پدرش حسین.

و نیز در ترجمه احمدبن علی الخضیب الایادی می نویسد قال الغضائری حدثنی ابی، هرگاه منظور از ابن الغضائری پدرش حسین باشد بایستی از پدرش عبیدالله نقل قول کرده باشد با آنکه هیچگاه نقل قولی از عبیدالله نشده و تصنیفی هم از او سراغ نداریم و می توان گفت اعتراف به چنین موضوعی برخلاف اجماع محققان است.

و از متأخران کسیکه بالصراحه ابن الغضائری را احمد و کتاب رجال را منسوب بدو

(۱) تنقیح المقال ـ علامه مامقانی ـ جلد۱ ص ۵۷.
(۲) جامع الرواة ـ محمدبن علی اردبیلی غروی حائری ـ ج۱ ص ۴۸.
(۳) مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، شیخ آقابزرگ طهرانی، ص ۴۶.
(۴) ریاض العلماء وحیاض الفضلاء ـ میرزا عبدالله افندی اصبهانی جلداول ـ ص ۳۴ و ۳۵.

دانسته محقق داماد است، می‌نویسد ابن‌الغضائری صاحب کتاب رجالی است که علامه درخلاصه و ابن‌داود از او نقل می‌کنند و جرح و تعدیل روات را مبتنی بر گفتار او می‌دانند.

و مسلماً منظورشان از ابن‌الغضائری پدرش حسین بن عبیدالله نبوده، آری حسین عالم فقیه و بینای مشهوری است که از اخبار و رجال کاملاً با خبر بوده و شیخ طوسی و سایر از مشایخ دیگر به شمار می‌آید تا آنجا که گوید تحقیق آن است که صاحب کتاب رجال که همه جا از آن سخن می‌گویند و تضعیف و توثیق رجال را متوجه بدان می‌دانند فرزند بزرگوار این شیخ معظم است که ابولحسین احمد ابن الحسین باشد که باشتراک نجاشی از محضر پدرش حسین استفاده می‌کرده است.

وسایر از متأخران از قبیل محقق ملاعبدالله شوشتری و مدقق میرزامحمد صاحب رجال و سیدمرتضی تفریشی و علامهٔ مجلسی و شیخ حرعاملی و شیخ طریحی و صاحب مجمع‌الرجال و دیگر از مهرهٔ فن رجال باین حقیقت اشاره نموده‌اند.

آری آنچه در آغاز کار، تحقیقات مزبور را سست قلمداد می‌کند آنستکه احمد در کتب رجالیه نام برده نشده و اگر کسی هم از ابن غضائری نام برده منظورش پدر او حسین است که وی را کثیرالسماع و عارف بالرجال ستوده و ثابت است که عدم تذکر از وی دلیل برعدم وثوق به او و اینکه کتاب تألیف پدر اوست نمی باشد زیرا رجالیها با آنکه از پدر او بعظمت یاد کرده‌اند برای او تصنیفی در رجال نام نبرده‌اند و هرگاه تصنیفی می‌داشت و در آن روزگار مورد توجه اعلام بود بایستی مترجمین از آن نام می‌برند و مخصوصاً شیخ طوسی و نجاشی که شاگرد وی بودند و از دیگران از احوال او بهتر اطلاع داشتند از کتاب رجال او تذکری می‌دادند و از آنجا که یادی از کتاب وی نکرده یقین خواهیم کرد کتاب رجال منسوب به پسر او احمد است و با این مقدمه مختصر بسیاری از مشکلات توضیح داده خواهد شد.

از بزرگانیکه به مضامین فوق اشاره محقق داماد است در رواشح السماویه ذیل عنوان استطرافیکه از رجال نموده و گفتهٔ ابن طاووس را بمناسبتی ایراد نموده است می‌نویسد احمدبن الحسین صاحب کتاب رجال معروف است و پدرش ابوعبدالله حسین شیخ الطائفه شیعه است و دو تلمیذ دانشمندش شیخ طوسی و نجاشی باآنکه کتب و تصانیف او را نام برده‌اند کتاب رجالی از وی یاد نکرده‌اند و او را باین عنوان ستوده‌اند کثیرالسماع عارف بالرجال و تا بحال هم از کسی یاد ندارم که کتابی در رجال بوی نسبت داده باشد، انتهی.

از تحقیقات فوق به این نتیجه رسیدیم که هیچیک از اعلام کتابی در رجال به پدر احمد نسبت نداده‌اند تا عنوان مشکوکی در شرح حال او برای ما بوجود آورده لیکن چنانچه می‌دانیم کتاب رجال به پسرش احمد مورد توجه بیشتر از اعلام بوده و می‌توان گفت از جمله متواترات است هرچند در کتاب رجال از احمد نام نبرده و او را بعنوان قدح و مدح نستوده‌اند.

علامه مامقانی می‌نویسد: «... فذهب الاکثر الی انه احمد و منهم الشیخ محمد فی شرح الاستبصار و الشیخ عبدالنّبی فی الحاوی و استظهره فی النقد و هو المنقول عن الشیخ عبدالله التستری استاد التّفرشی و السّید الداماد فی الرّواح و مواضع من حواشیه علی الاختیار و الظاهر من کلام الشیخ عنایة الله و فی اوائل البحار انّ کونه احمد لعلّه اقوی و فی موضع آخر انّه الظاهر و ذهب الشهید الثانی (ره) الی انّه الحسین لا احمد و نفی عنه البعد بعض الاواخر و استدل الاولون ... و هذا یؤیّد ماسمعته من الفهرست من انّ لابن الغضائری کتابین و منها ان صاحب الکتاب انّما هو احمد و اما الحسین فلم ینقل النجاشی و لاغیره له کتاباً فی الرجال ...»[1]

و چنانچه از گفتهٔ علامهٔ مامقانی آشکار می‌شود، ایشان نیز معتقدند صاحب ضعفاء، احمد بن الحسین است که مشهور به ابن الغضائری می‌باشد ولی حسین بن عبیدالله در زمینهٔ رجال کتابی ندارد.

آری شیخ طوسی در آغاز فهرست اظهار داشته ابوالحسین احمد دو کتاب در رجال ترتیب داده در یکی از آنها مصنفات اصحاب را نام برده و در دیگری از اصول آنها یادکرده و تا آنجا که توانسته تحقیقات خود را به سرحد کمال رسانیده، آری این دو کتاب بدست اصحاب ما استنساخ نشده و برخی وارثان او آنها را از بین بردند.

نجاشی در ترجمه احمد بن ابی عبیدالله برقی می‌نویسد احمد بن الحسین در تاریخ خود می‌نویسد احمد برقی سال ۲۷۴ وفات یافته از این بیان استفاده می‌شود نامبرده کتاب تاریخی داشته و در آن تواریخ موالید و وفیات اصحاب متقدمین و روات متدینین را ضبط کرده است.[2]

از کلام نجاشی استفاده می‌شود احمد دارای سه کتاب بوده دو کتاب در رجال او یکی هم در تاریخ.

شیخ آقابزرگ طهرانی دربارهٔ کتاب رجالی ابن غضائری تنضیحی دارند که در ذیل عیناً بیان می‌شود:

(۱) تنقیح المقال فی علم الرجال - علامه مامقانی (ره) - ص ۳۳۹

(۲) روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات - علامهٔ آیة الله العظمی سید محمد باقر خوانساری اصفهانی - ترجمهٔ شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی جلد اول - ص ۷۶.

«ابن طاووس در مقدمه کتابش تصریح می‌کند که «ضعفاء» ابن غضائری را به طریق روایت نیافته بلکه به این عنوان که منسوب به اوست، یافته است، چنانکه بعد از ذکر کتب پنجگانه یاد شده می‌نویسد: آگاهی از این کتابها با روایات متصل می‌باشد، غیر از کتاب ابن غضائری.»

از این عبارت پیداست که وی کتاب ممدوحین ابن غضائری را به دست نیاورده است ولی از رجال دو شاگرد وی یعنی علامه‌حلی و ابن داود پیداست که آنهاست «ممدوحین» هم دست یافته‌اند.

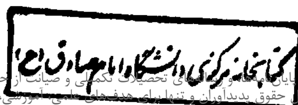
علامه در «خلاصه» در ترجمه محمدبن مصادف می‌نویسد: سخن غضائری دربارهٔ او مختلف است. زیرا در یکی از دو کتابش او را ضعیف و در دیگری موثق دانسته و ابن‌داود نیز در رجالش همین را گفته است. از اینجا پیداست دو کتابی که تا عصر علامه‌حلی وجود داشته غیر از دو کتابی بوده که شیخ در آغاز فهرست می‌گوید: ورثه ابن غضائری قبل از استنساخ آنها را از میان بردند.

شیخ از دو کتابی که تا عصر علامه بوده اطلاع نداشته، و لذا از آنها در فهرست نام نبرده است. برفرض که بگوییم این دو کتاب همان دو کتابی است که شیخ اشاره می‌کند، و استنساخ هم شده بود ولی شیخ اطلاعی نداشته، می‌باید کتاب موثقین همان باشد که شیخ می‌گوید در «اصول» و کتاب ضعفاء «مصنفات» است.

در هر صورت، اطلاع نداریم که این دو کتاب در نزد نجاشی بوده است. ولی نجاشی برخی از کتب ابن غضائری را داشته است. همچون کتاب «التاریخ» او، و از آن هم نقل می‌کند.

نجاشی در ترجمه برقی می‌گوید: احمد بن حسین در تاریخش نوشته است: احمدبن ابی‌عبدالله برقی در سال ۲۷۴ وفات یافت. شاید منظور او از «تاریخ» همین دو کتاب او باشد. زیرا در ترجمه ابن عقده گفتیم که «تاریخ» او نیز مشتمل بر تراجم همه رجال حدیث عامه و خاصه بوده است. مثل این که در آن زمانها کتاب مشتمل بر رجال موثق و ضعیف را «تاریخ» می‌نامیدند.

البته این در صورتی است که نجاشی گفته باشد «فی کتاب التاریخ» یعنی در کتاب تاریخش، ولی اگر منظور نجاشی از «فی‌تاریخه» این باشد که احمدبن‌حسین در تاریخ وفات برقی گفته است ...» باید حق را به جناب شیخ طوسی داد که می‌گوید: «ورثه ابن غضائری



تمـام کتب او را تلف کردنـد، و ثابت می‌کند که آنچه به نام «رجال ابن غضائری» وجود دارد، از او نیست، بلکـه مؤلف آن یکی از دشمنان بزرگ علمای شیعه بوده است. چنانکه در الذریقه جلد۱، صفحهٔ ۸۸ اشاره نموده‌ایم.»[۱]

ذیلاً باید به نظر مخالف (شهیدثانی) توجه کرد، او معتقد است که ابن غضائری دیگری و احمدبن الحسین دیگـری است و دلیل او آن است کـه عـلامـه ناقل قول غضایری است در بخش دوم خلاصه ذیل ترجمه سهل بن زیاد نوشته است: «و أبامحمد العسکری علیه‌السلام بـر دست محمدبن عبدالحمیـد عطار در نیمهٔ ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۲۵۵ نوشت، احمدبن علی بن نـوح و احمـد بن حسین ـ رحمهمـا الله ـ این مطلب را ذکر کرده‌انـد و ابن عضـائـری می‌گوید: او ضعیف است.»[۲]

شهیـدثـانی می‌گویـد: عطف ابن غضـائـری بـر احمدبن حسین دلالت دارد بـر اینکـه ابن غضائری غیر از احمدبن حسین است.[۳]

و آنچه مسلم است، این مطلب هیچ دلالتی بر گفتهٔ شهیدثانی ندارد زیرا آنچه که علامه ذکر می‌کند: (...ذکر ذلک احمدبن علی بن نوح و احمدبن حسین) تتّمهٔ کلام نجاشی است که علامه از آن در کتابش نقل می‌کند و نجاشی (سهل) را اینگونه معرفی می‌کند:

«در حدیث ضعیف بـود و در حدیث بر وی نمی‌توان اعتماد کرد. و احمدبن محمدبن عیسی بر غلوّ و کذب وی شهادت می‌داد و او را از قم به ری اخراج کرد و در آنجا سکونت می کرد و أبامحمد نوشت تا آخر ـ رحمهماالله».[۴]

و بـا استـرحـام (رحمهماالله) کلام نجاشی تمام می‌شود، سپس علامه بعد از اینکه کلام نجـاشی را نقل می‌کنـد بـه رأی و عقیدهٔ ابن نوح و احمد بن حسین در حق آن شخص توجه می‌کنـد و می‌خـواهـد نص کـلام ابن غضـائـری را هم در کتـاب ضعفـاء دربارهٔ این شخص (سهیل) بیاورد، لذا دوباره برمی‌گردد او می‌گوید: «قال ابن الغضائری؛ انه کان ضعیفاً ...»[۵]

و لذا عطف جملهٔ «وقال ابن الغضائری» بر «احمدبن حسین» هیچ دلالتی بر مغایرت بین آندو ندارد و این عدم مغایرت، بافهم آنچه که در این مورد بیان شد، آشکار می‌شود.[۶]

بـا تـوجـه بـه مطـالب مزبور تعجب از شخصی است که خلاف آنرا احتمال داده با آنکه میداند علامه در خلاصه می‌نویسد قال النجاشی سپس عبارت نجاشی را بدون کم و زیاد ایراد می‌کنـد و بلافاصلـه می‌نویسد قال ابن‌الغضائری، مگر اینکه بگوییم جملهٔ (وقال ابن‌غضائری) باقیمانـده کلام نجاشی است زیرا مقتضای ظاهر عطف چنین و لازمهٔ کلام است همانست که

(۱) مصفی المقال فی مصنفی علم‌الرجال ـ علامه شیخ آقابزرگ طهرانی ـ چاپ دوم ـ ص ۴۸ ـ ۴۵.
(۲) رجال العلامة ـ ص ۹ ـ ۲۸۸.
(۳) قاموس الرجال ـ ج ۱ ص ۲۲.
(۴) رجال النجاشی ـ شمارهٔ ۴۹۰.
(۵) رجال العلامة ـ ص ۹ ـ ۲۸۸.
(۶) سماء المقال ـ ج ۱ ص ۷ و قاموس الرجال ـ ج ۱ ص ۳۲.

گفته شد. لیکن این موضوع برخلاف حق است و یا ممکن است ابن‌الغضائری را حسین دانست و احمدبن الحسین را غیر احمدبن الحسین غضائری احتمال داد چنانچه محقق استرآبادی همین احتمال را تجویز کرده لیکن باین احتمال ترتیب اثر داده نمی‌شود و منافی با مقدمهٔ قبلی است که بیان کردیم و همچنین منافی با قول خود نجاشی است که در ترجمه احمدبن الحسین الصیقل اظهار داشته من احمدبن الحسین در بیت غضائری منحصر بفرد است هرکجا از وی سخنی بمیان آید خواهیم فهمید مراد شخص مذکور است چنانچه در تایید اینجمله سیدبن طاووس در مستطرنات رجالش اظهار می‌کند مراد از احمدبن الحسین، احمدبن الحسین بن عبیدالله غضائری است.[1]

غیر از شهیدثانی، محقق کلباسی هم معتقد است که ضعفاء تألیف غضائری است نه ابن غضائری، محقق کلباسی نقل می‌کند که از اظهارات نظام الدین محمدبن حسین ساوجی درکتابش «نظام الاقوال» چنین آشکار می‌شود که ضعفاء تألیف پدر می‌باشد، آنجا که نظام‌الدین در کتابش می‌گوید: «وحقیقتاً اِسلاف و بزرگان ما ـ قدس الله تعالی ارواحهم ـ درباره رجال کتب زیادی را تصنیف کرده‌اند، نظیر کتاب کشی و فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ طوسی و کتاب حسین بن عبیدالله غضائری ـ تا آنجا که می‌گوید ـ و در این کتاب بجای احمد بن علی النجاشی، به کلمهٔ نجاشی کفایت می‌کند، و بجای حسین بن عبیدالله الغضائری به «ابن الغضائری» کفایت می‌کند یعنی بجای اینکه حسین بن عبیدالله غضائری بگوید، می‌گوید ابن الغضائری.»[2]

مؤلف معجم‌الرجال ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نیز در مورد انتساب این کتاب به ابن غضائری تردید و شک می‌کند و برای عدم ثبوت نسبهٔ کتاب چنین استدلال می‌کند: «نجاشی هیچ نام و ذکری از ابن غضائری به میان نمی‌آورد و این در حالی است که نجاشی در صدد بیان کتبی است که امامیه آنها را تضعیف کرده‌اند و حتی نجاشی، کتابهایی را ذکر می‌کند که خودش آنها را ندیده و از دیگران دربارهٔ آن شنیده و یا در کتابش دیده است، پس چگونه کتاب شیخش حسین بن عبیدالله یا پسرش احمدبن حسین را نقل نمی‌کند؟

نجاشی به زندگینامه و شخصیّت حسین بن عبیدالله می‌پردازد و کتب او را ذکر می‌کند ولی برای وی هیچ کتابی را در زمینهٔ رجال نقلی نمی‌کند، و همچنین نجاشی از احمدبن حسین درچندین موارد حکایت می‌کند« و لکن برای وی هیچ نوع کتاب رجالی را نقل نمی‌کند»[3]

(۱) روضات‌الجنات ـ علامه محمدباقر خوانساری اصفهانی ـ ترجمهٔ شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی ـ ج۱ ص۷۹ ـ ۷۸.
(۲) سماء‌المقال ـ ج۱ ص ۷ ـ حاشیهٔ کتاب.
(۳) معجم رجال‌الحدیث ـ آیة‌الله‌العظمی خوئی ـ ج۱ ص ۴ ـ ۱۱۳ از مقدمهٔ چاپ نجف ـ و صفحهٔ ۳ ـ ۱۰۱ از چاپ لبنان.

ولی نجاشی از ابن غضائری زیاد نقل می کند و هرگاه می گوید: «قال احمدبن الحسین» یا «ذکره احمدبن الحسین» پس منظور همان ابن غضائری است و در ضمن زندگینامه و آثار برقی می گوید که احمدابن حسین دارای کتاب «التاریخ» است و قریب این است مراد از کتاب تاریخ همان کتاب رجالی ابن غضائری است زیرا در زمانهای قدیم به «الرجال» تاریخ می گفتند.

پس بنابراین کتاب ضعفاء بر فرض ثبوتِ نسبت، ازجمله مؤلفات ابن غضائری (احمدبن حسین) است نه غضائری (حسین ابن عبدالله) و براین مطلب وجوه زیر دلالت دارند:

اولاً: شیخ همانطور که ذکرآن گذشت، برای احمدابن حسین دو کتاب را ذکر می کند، یکی، ازآن دو در «اصول» است و دیگری ذر مورد «مصنفات» است ولی برای پدر وی هیچ کتابی را در مورد رجال نقل نمی کند و اگرچه شیخ و نجاشی حسین ابن عبدالله راکثیرالسماع و عارف بالرجال معرفی میی کنند ولی معرفت نسبت به رجال بر تألیف کتابی در این مورد نیست و احتمال دارد که این کتاب رجالی یکی ازآندو کتاب باشد و یا یک کتاب سومی باشد که ابن غضائری آن را در مورد ضعفاء و مذمومین تألیف کرده است (همان طوری که صاحب مجمع الرجال احتمال داده است) وهمچنین احتمال می رود که ابن غضائری در مورد ثقات و ممدوحین کتاب دیگری داشته باشد اگرچه ازاین کتاب خبزی یا اثری بدست ما نرسیده باشد (همانگونه که فاضل خاجوئی احتمال اده است) و یا احتمال دارد کتاب ممدوحین، یکی از دو کتابی باشد که شیخ آندو را در اول فهرست، بر اساس آنچه که صاحب سماءالمقال(1) نقل می کند، باشد، ولی ظاهراً دلایل خلاف این مطلب را اثبات می کنند.

ثانیاً: اول کسی که بر این کتاب وقوف یافته است، سیدعالیقدرابن طاوس حلی است و براساس آنچه که درکتاب تحریر طاوسی آمده‌است، سیدبن طاوسی در مقدمه کتابش، ضعفاء را به پسر یعنی (احمدابن حسین) نسسبت داده است. آنجا که می گوید: «من تصمیم گرفتم که در این کتابم، اسمهای مصنفین و غیرمصنفین ازکتب خمسه و کتاب ابی الحسین احمدابن حسین بن عبیدالله غضائری را که مخصوصاً دربارهٔ ضعفاء نوشته شده‌است، جمع کنم.(2)»

ثانیاً: هرکس درکتاب خلاصه علامه‌حلی تتبع کند در می یابد که علامه‌حلی معتقد است که ضعفاءاز تألیفات ابن غضائری است و بدین منظور باید به سرگذشت و آثارعربی ثابت و سلیمان نجفی رجوع کرد، و ازآنجا که احتمال دارد، ابن غضائری کنیهٔ پدر باشد، و

(۱) سماءالمقال:ج۱ص۲.
(۲) سماءالمقالج۱ص۶-۵.

جد به «غضائر» منسوب باشد، لذا علامه در ضمن سرگذشت و آثار اسماعیل بن مهران می‌گوید: «شیخ ابوالحسین احمد بن حسین بن عبدالله غضائری ـ رحمته الله ـ می‌گوید: کنیهٔ او أبامحمد است و حدیث او مورد اعتماد نیست»

وبدین ترتیب هرگاه «ابن غضائری» گفته شود، منظور از آن احمد بن حسین است نه کس دیگر.

واز جمله دلائلی که ثابت می‌کند این کتاب از تألیفات ابن غضائری است، این است که بعضی از آنچه که نجاشی در فهرست خودش، از احمد بن حسین نقل می‌کند در این کتاب موجود است و اما بحث دربارهٔ وجه اختلاف از حیث عبارت، در آینده خواهد آمد، و همچنین قرائن دیگری است که محقق خبیر کلباسی در کتابش (سماء المقال) جمع کرده است و برای توضیح بیشتر به آنجا رجوع شود.[1]

(۱) سماء المقال: ج۱ ص ۷ـ۶.

۲- بحثی اجمالی پیرامون زندگینامه «حسین بن عبید الله بن غضایری»

الف- استادان وی:

غضائری که از مشایخ بزرگ حدیث در اواخر سده چهارم و اوائل سده پنجم بوده، به طوری که از فهرست شیخ و نجاشی استفاده می شود، نزد بسیاری از رجال حدیث کسب فیض و اخذ حدیث نموده و سماع و اجازه داشته است، که از جمله این عده از اعاظم فقهاء و محدثین می باشند:

اوغالب زراری، ابولفضل شیبانی، ابوجعفر محمد بن حسین بزوفری، ابوعبدالله حسین بن سفیان بزوفری، احمد بن محمد بن حسن بن ولید قمی، ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن ابی رافع صیمری، احمد بن محمد بن یحیی عطار، ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه قمی، حسن بن حمزهٔ علوی، هارون بن موسی تلعکبری، ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی، احمد بن ابراهیم بن مُعَلّیٰ، محمد بن وهبان دیبلی (یا دبیلی)، احمد بن جعفر بن سفین، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، حسن بن محمد بن یحیی علوی، محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی، محمد بن قیس بجلی، و دیگران.

ب- شاگردان او:

از آنجا که غضائری از مشایخ بزرگ بوده و سلسله بسیاری اجازات نیز به وی منتهی می شود، حتماً شاگردان بسیار هم داشته است. در مآخذ مربوطه این عده از اعاظم فقهاء و

محدثین را یافتیم و هرچند تعداد آنها اندک است، ولی کافی است که او استاد شیخ طوسی و نجاشی بوده‌است :

ابوبکر احمد بن عبدالله دوری، ابوالعباس احمد بن علی نجاشی، شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری فرزندش معروف به ابن غضائری ، و دیگران.

ج - تألیفات غضائری :

شاگردان دانشمند عالیقدرش ابوالعباس نجاشی می‌نویسد: او راست کتابهایی که از جمله اینهاست:

کتاب کشف التمویه و الغُمّة، کتاب التسلیم علی امیر المؤمنین بأمرة المؤمنین[1] ، کتاب تذکر العاقل و تنبیه الغافل فی فضل العلم، کتاب عدد الأئمة و ماشذ علی المصنفین من ذلک، کتاب البیان فی حیوة الرحمن، کتاب نوادر در فقه، کتاب مناسک حج، کتاب مختصر مناسک حج، کتاب یوم الغدیر (روز غدیر)، کتاب ردّ بر غُلات و مفَوّضه، کتاب سجدهٔ شکر، کتاب مواطن امیر المؤمنین (ع)، کتاب فی فضل بغداد، کتاب فی قول امیر المؤمنین (ع): الاأُخبِرُکُم بِخَیرِ هٰذِهِ الامّة ؟[2]

د - دیدگاه علماء دربارهٔ «حسین بن عبیدالله بن غضائری»

حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری از رجال شیعه می باشد و در کتب رجالی از وی به بزرگی یاد می‌شود. وی معاصر شیخ مفید و استاد شیخ طوسی و نجاشی می باشد.

شیخ الطائفه در کتاب رجال (باب کسانی که از ائمه روایت نکرده‌اند) از وی بدین گونه یاد می کند: «حسین بن عبیدالله غضائری مکنی به ابوعبیدالله احادیث بسیار استماع نموده و عارف به رجال بود. او راست تصانیفی که در فهرست ذکر کرده‌ایم. ما از وی حدیث استماع

(۱) اشاره به روایتی است که حتی بعضی از عامه از پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند که به اصحاب فرمود: به علی بگویید: السلام علیک یا امیر المؤمنین! در عین حال اهل تسنن می گویند: اولین کسی که در اسلام امیر المؤمنین خوانده شد عمر خطاب بود!!

(۲) رجال النجاشی - ص۵۱.

نمودیم و تمام روایاتش را به ما اجازه داد، او در سال ۴۱۱ هـ.ق وفات یافت.»[۱]

ولی بایـد دانست کـه نـام وی در فهرست شیخ نیامده، و هیچ یک از دانشمندان هم با این کـه نسخـه‌هـای مختلفی ازفهـرست شیخ را پس از او دراختیـار داشته اند، ترجمه او را از فهـرست نقل نکـرده‌انـد. بـه احتمـال زیـاد شیخ هنگـام نگـارش «رجال» متوجه نبوده که در فهرست از ذکر نام وی غفلت ورزیده است.

ابـوالعبـاس نجـاشی می‌نویسـد: «حسین بن عبید الله بن ابراهیم غضائری، ابو عبیدالله، استاد ماست، رحمت الله علیه. او راست کتابهایی که از جمله ...تمام این کتابها و همه روایاتش را بـــه نقل از استـــادانش به ما اجازه داد. او رحمت الله علیه در نیمه ماه صفر سال ٤١١هـ.ق وفات یافت.»[۲]

دانشمنـد بزرگوارابن شهرآشوب در معالم العلماء نیز مانند شیخ در فهرست از ذکر نام وی غفلت نموده است. علامه‌حلی او را «شیخ الطائفه» می‌داند و می‌گویدشیخ طوسی از وی استماع حدیث نموده و غضائری به او و نجاشی اجازه داده است.[۳]

دانشمنـد رجـالی میرمصطفی تفرشی و محدث عالیقدر شیخ حرعاملی نیزبه اجمال و تفصیل همـان گفتـار شیخ و نجـاشی و علامه را در شناخت او آورده‌اند.[۴] تفرشی می‌گوید: «من نـام او را در (فهرست) ندیده‌ام.» ابن داود هم می‌گوید نامش در فهرست آمده‌است.[۵] به طور قطع ابن داود نظر به رجال شیخ داشته و دیگر به فهرست مراجعه نکرده است.

فقیه نامی شیخ یوسف بحرانی گفتار علمای پیشین راا دربارهٔ او می‌آورد و از جمله می نویسـد: از سخن نجـاشی در شمارش کتابهای او پیداست که کتاب رجال ازاو نیست، ولی از سخن شهیـدثـانی در اجـازه‌اش بـه شیخ حسین بن عبـدالصمـد عـاملی (پـدرشیخ بهایی) پیـداست کـه رجال رجال رااز او می‌داند. زیرا می‌گوید: «و روایت می کنم از نجاشی مصنفات شیخ ابو عبدالله حسین بن عبید الله غضائری صاحب کتاب رجال و غیره را.»

آقـای بحـرالعلـوم می‌نویسـد:[۶] ابوعبدالله حسین بن عبید الله غضائری چهره‌ای از جهـره‌هـای درخشـان شیعه و یکی از مشایخ بزرگ آنهاست. دانشمندان ما عموماً مقام والا و جلالت و بزرگواری او را اعتراف دارند، و مانند شیخ مفید در زمان خویش می‌دانند.

بیشتـر مآخـذ رجالی ازوی نام برده‌اند. همچنین در کتب فقهی و طرق روایات هم نام بـردار است، و معـروف بـه «غضـائـری» می‌بـاشـد. پسرش نیز به احمدبن حسین غضائری شهرت دارد.

(۱) رجال‌شیخ - صفحه ۴۷۰.
(۲) رجال نجاشی - صفحه ۵۱.
(۳) خلاصه‌الاقوال - صفحه ۵۰ .
(۴) امل‌الآمل - جلد دوم، صفحه ۹۴.
(۵) نقدالرجال - صفحه ۱۰۶.
(۶) رجال علامه‌بحرالعلوم - جلد دوم، صفحه ۲۹۵ .

شهرت دارد.

جمعی از بـزرگـان عـامـه از غضایـری در کتب خـود نـام بـرده‌انـد. ازجملـه ذهبی در «میزان‌الاعتـدال» صفحهٔ ۵۴۱ طبع مصر سال ۱۳۸۲ هـ.ق می‌نویسد: «ابوعبدالله حسین بن عبیـدالله غضـایـری، پیشـوای رافضع (شیعـه) است، ازجعابی روایت می‌کنـد. کتـاب «روزغدیـر» را تصنیف کـرده‌است. در سـال ۴۱۱ درگذشت.احادیث بسیاری ازحفظ داشت ولی بصیرت نیافت!».

ونیـز ابن حجـر عقلانی در لسـان المیـزان در اسـامی کسانی کـه نام پدرشان «عبدالله» است، جلـد دوم، صفحـهٔ ۲۸۸ طبع حیـدرآبـاد از وی نـام برده و نوشته‌است: «...از بزرگان مشایخ شیعه است. وارسته و پرهیزکار بود، و احادیث بسیار ازحفظ داشت. او یکی ازحفاظ بـزرگ شیعـه نسبت بـه احـادیث اهل بیت بود. ابوجعفرطوسی، و نجاشی ازوی روایت می کننـد، و او هم ازجعابی و سهل بن احمـد دیبـاجی و ابـوالمفضل محمدبن عبـدالله شیبانی روایت می‌کند. طوسی گفته است: «او احادیث بسیار شنیده بود و برای خدا خدمات خالصانه بـه علم نمـود. فـرمـان او نافذتـر از فرمان پادشاهان بوده.» و نجاشی می‌گوید: از تصانیف او کتـاب روز غدیر، کتاب مواطن امیرامؤمنین، کتاب ردبرغلات و غیره را نوشتم. در نیمه صفر سال ۴۱۱ وفات یافت.» و اینجا قول ابن حجر تمام می‌شود.

ونیـز وی در اسـامی کسانی کـه نـام پدرشان «عبیدالله» است به تفصیل ازوی نام برده است. عـلامـهٔ تهـرانی ازوی در اعـلام الشیعـه النـاس فی قـرن الخامس، نـام برده و ازجمله محمدبن جریرطبری صفیر مؤلف کتاب «الامامة» را ازشاگردان او دانسته است.

آیت‌اللـه خـوئی پس ازنقل سخن نجـاشی و شیخ دررجـال پیرامون وی می‌نویسند: «ترجمـه او در نسخه‌های اخیر فهرست شیخ دیده نمی‌شود. گمان من این است که سقط شده و در نسخـه اصلی بـوده است. زیرا ازجلالت مقام شیخ به دور است که ازچیزی خبر دهد که اصلی نـداشتـه باشـد. مؤید گفتار ما این است که ابن‌داود ترجمه او را به فهرست نسبت داده است، و این خود می‌رساند که ترجمه وی در نسخهٔ او بوده است. ازاینجا بدست می‌آید آنها کـه این معنی را ازشگفتیها دانسته‌اند، بی مورد می‌باشد. زیرا درصورتی تعجب‌آور است که در نسخه اصلی نبوده، نه در نسخه‌هایی که در نزد ماست.

«درهـرحـال نمی‌باید در وثاقت غضائری تردید کرد، نه ازارباب توثیق ابن طاووس و برخی ازدانشمندانی که پس ازوی آمده‌اند، و نه ازاین جهت که وی کثیرالروایة، یا شیخ اجازه

بوده‌است. زیرا اینها هیچکدام اعتباری ندارد بلکه از این نظر که او استاد نجاشی است و تمام استادان او هم از ثقات می باشند.»[۱]

ولی باید توجه داشت که آنچه ابن داود در ترجمه وی گفته، به نقل از نجاشی و شیخ در رجال آنهاست، و در آخر هم «ست» را که علامت رمز شیخ است، اضافه دارد،[۲] این مطلب هیچ دلالتی ندارد که نسخه ابن داود ترجمه او را داشته است. زیرا اولاً از این قبیل اشتباهات در رجال ابن داود زیاد است، ثانیاً آن مقدار که وی در ترجمه غضائری آورده تلفیقی از سخن نجاشی وو شیخ در رجال است.

مؤلّف قاموس الرجال می گویند: تعجب است که ترجمه وی در فهریت شیخ نیست. به واسطه غفلت شیخ، ابن شهرآشوب هم غفلت نموده است! علیهذا این که شیخ در رجال گفته است در فهرست آورده‌ایم، توهمی بیش نیست.[۳]

نظر دقیق مؤلّف قاموس قابل تحسین است. زیرا ابن شهرآشوب چنانچه در مقدمه «معالم» می گوید کتاب خود را به عنوان تتمه فهرست شیخ نوشته وچون نام غضائری در نسخهٔ او متوفی به سال ۵۸۸ هم نبوده است، لذا همانطور که گفتیم او نیز از ذکر نام این دانشمند بلندقدر مانند شیخ در فهرست غفلت نموده است.

استاد جعفرسبحانی می نویسد: «نسخ موجود در فهرست هیچ اشاره‌ای به زندگینامه و احوالات غضائری نمی کند و شاید این مطلب از وی سهواً صادر شده است و یا بعداً از نسخه های چاپ شده ساقط شده‌است.»[۴]

علامه آیت‌ا... خوانساری می نویسد: «غضائری پدرش شیخ احکد غضائری سابق الذکر است. غضائری موقعیت ویژه داشت وجلالت قدر و علو مرتبت او مشهود بود و بهمین مناسبت در روزگار خود به منزلهٔ شیخ مفید بود و بر اقران خود برتری پیدا می کرد دانشمندان معروف عامه همگی از وی نام می برند و او را شیخ رافضهٔ روزگار خود می نامند.

بدیهی است چنین توصیفی از مخالفان دربارهٔ او کافی برای موقعیت و منقبت اوست. غضائری از عده‌ای از اعلام شیعه از قبیل ابوجعفر صدوق و ابوغالب زواری و تلعکبری و محمدبن علی قلانسی و امثال ایشان روایت می کرده، و شیخ طوسی و نجاشی و فرزندش ابوالحسن از وی استفاده کرده‌اند.

غضائری کتب بسیاری در علوم اسلامی بوجود آورده است. نجاشی در رجال خود از وی یاد می کند... بطوریکه از فهرست کتب او در رجال نجاشی استفاده می شود نامبرده

(۱) معجم الحدیث ـ جلد ۶، صفحهٔ ۲۰.
(۲) رجال ابن داود ـ صفحهٔ ۱۲۴.
(۳) قاموس الرجال ـ جلدسوم، صفحهٔ ۲۹.
(۴) کلیات فی علم الرجال ـ استادشیخ جعفرسبحانی ـ ص ۷۶.

کتابی در فن رجال نداشته و همچنین شیخ در فهرست خود[1] از او چنین کتابی نقل نکرده با اینکه شیخ و نجاشی هر دو بصیرهٔ کاملی به احوال داشتند آری شیخ از جمله کماتی را که در توصیف او آورده این است ،انه کثیر السماع عارف بالرجال، بدیهی است کثرت سماع و معرفت رحال که در توصیف او آمده این بهیچوجه قابل انکار نبوده گذشته از این کتب رجال اقوال و فتاوی او را نقل کرده‌اند و نقل اقوال و ذکر فتاوی وی دلیل بر آن نیست غضائری کتابی دربارهٔ رجال و تحقیق در حق آنان تألیف کرده باشد چنانچه ما پیش از این ذیل احوال فرزندش بدلیل حقیقت اشاره کردیم.

مؤیّد تحقیق مزبور آن است که ملاعبدالله شوشتری با آنکه در فن رجال از محققین بنام بود و صاحب نقدالرجال و امثال اوبمهارت و تحقیق او تصریح کرده‌اند در عین حال تألیفی دراین رشته نداشته با آنکه شاگردان وی که از همه گونه تحقیقات او بهره‌مند شده‌اند کتبی در این فن گردآورده‌اند!

مناسب است ذیل تحقیق مزبور بدین توضیح اشاره کنیم تا بحال سابقه نداشته در یکی از عبارات دیده شود لقب غضائری به دیگری از اعلام اطلاق گردد تا ما بتوانیم غضائری مؤلف کتاب رجال را فرزند وی بدانیم و بالاخره طریقهٔ جمع بین اقوال بطوریکه وسائل انکار را از هرجهت برطرف کرده باشد آن است که مقصود از غضائری در جمله ابن غضائری که در کلمات اعلام آمده چنانچه مجلسی در مورد بحار و امثال آن آورده خود مترجم ما باشد و مقصود از مضاف یعنی این فرزندش ابوالحسین سابق‌الذکر و مؤلف رجال باشد زیرا بدیهی است کسی راکه بدیگری نسبت می‌دهند لازم دارد فردی معروف و متشخص باشد والا نسبت بفرد نامعروفی برخلاف رویه خردمندان است.[2]

(۱) شیخ طوسی دررجال خود ذیل دانشمندانیکه ازائمه روایتنمنوده‌اند می نویسد: غضائری کتبی داشته که مادر فهرستنهارا نام برده‌ایم متأسفانه درفهرست مطبوع او نامی ازوی برده نشده و هرکس هم که ازوی دررجال خود نام برده ازجمله شیخ که ما اورادر فهرست نام برده‌ایم اظهار بی‌اطلاعی کرده و بالاخره یادرنسخه‌ای منحصری بوده که ازبین رفته ویاشیخ فراموش کرده نام اورادرفهرستیاورد بگمان اینکه آورده چنین نسبتی به وی داده است.

(۲) روضات‌الجنات - علامه آیت‌الله خوانساری - ترجمه ساعدی خراسانی - جلد ۳ صفحهٔ ۱۰۱ - ۱۰۳.

۳-اعتبار احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری:

ابوالحسین احمدبن الحسین بن عبیدالله الغضائری از مشایخ بزرگوار و ثقاتی است که اصولاً نیازمند هیچگونه توثیقی نیست بزرگان دانشمندان گفتار او را در کتب رجال ایراد می‌نمایند و آنها را در ردیف گفتار معتمده و در برابر گفتار اعاظم برجستگان قرار می‌دهند و از او با کلمهٔ شیخ یاد می‌کنند و بروی ترحم نموده و با جمله رحمة‌الله علیه بپاکی و طهارت باطنی او اشاره می‌نمایند و هرگاه در کتب خود ابن غضائری گویند و قرینه‌ای بوی نیفزایند منظورشان معظم‌له است چنانچه شیخ مشایخ بزرگوار ما در تعلیمات خود که بر رجال کبیر افزوده بدین حقیقت توجه نموده است.

علامه شیخ آقابزرگ طهرانی دربارهٔ وی می‌گوید: «و کلامه (شیخ طوسی فی اول کتابه الفهرس) صریح فی ان هذا المؤلف کان من شیوخ الطائفة...»[1]

مضامین فوق درحقیقت مقامات هشتگانه‌ای بود که مترجم معظم ما دارای آنها بوده بلکه اگر کسی با چشم انصاف به احوال نامبرده توجه نماید او را بالاتر از آنچه ایراد شده خواهد یافت و اینک شرح یک‌یک از آنها را به اندازه‌ایکه مناسبت دارد توضیح خواهیم داد.

مقام اول: وی از اجلاء مشایخ است، برخی از محققین اواخر دربارهٔ توصیف وی بجملهٔ مزبور اشاره نموده و معترف است که شیخ طوسی و نجاشی گفتار او را در مواضع بسیاری نقل کرده و جرح و تعدیل راوی را منوط به قول وی دانسته و او شیخ طوسی و همچنین استاد نجاشی است.

فاضل قهپائی (کوهپایه‌ای) در مجمع الرجال او را شیخ طائفه شیعه و عالم عارف و جلیل کبیر ستوده. علاوه براینکه نجاشی در رجال معروفش تصریح کرده که از ابن غضائری استفاده می‌کرده است.

نجاشی در ذیل نام عبدالله بن ابی عبدالله می‌نویسد نامبرده نوادری داشته که ما آنها را بقرائت از احمدبن الحسین روایت می‌کنیم.

و در ذیل نام علی بن محمدبن شیران پس از آنکه نامبرده را شیخ اصحاب و ثقه و

(۱) الذریعة الی تصانیف الشیعة- علامه شیخ آقابزرگ طهرانی- جلد دهم، ص ۸۹-۸۷.

صدوق معرفی کرده و او را از مؤلّفین نام برده افزوده که ما به همراهی او از محضر احمدبن الحسین استفاده می‌کردیم.

بلکه موضوع مزبور با توجه به اینکه مخصوصاً از نامبرده ذیل نام احمدبن الحسین الصیقل یاد می‌کند و متعرض است که وی نوادری دارد که ما آنها را به اتفاق احمدبن الحسین نزد پدرش قرائت کردیم دلیل برموقعیت ابن غضائری است و ثابت می‌کند که از د شارکت با وی مباهات داشته و حاکی از آن است که وی در آن روزگار از اجلاء مشایخ بوده است.

شیخ طوسی در آغاز الفهرست می‌نویسد پس از آنکه اطلاع پیدا کردم عده‌ای از اصحاب ما که شیخ طائفه شیعه و اصحاب تصانیف‌اند فهرستی از کتب اصحاب تصانیف و روایات آنان از اصول شیعه ترتیب داده‌اند در عین حال هیچیک از آنان آنچنانکه باید این موضوع را به سرحد کمال نرسانیده بلکه اکثر از مؤلّفات آنانرا متعرض نشده و باید معترف بود آنچه را نامبردگان مرتب ساخته مختص بروایت خود بوده و یا مربوط به کتبی بوده که در کتابخانه شخصی خود داشته و بالاخره از عهدهٔ جمیع مؤلفات برنیامده‌اند.

آری در میان آنان احمدبن الحسین دو کتاب بمنظور فوق تألیف کرده یکی مربوط به مؤلّفات آنان و دیگری مخصوص به اصول رویه آنها الخ.

از بیان شیخ طوسی استفاده می‌شود که وی را از شیوخ طائفه شیعه می‌دانسته و مسلماً اعتراف شیخ کافی برای تعظیم و احترام وی خواهد بود. و همچنین عبارات و اشارات دیگران که بمناسبت دربارهٔ او ایراد کرده‌اند.

مقام دوم: معظم‌له از ثقاتی است ه نیازمند بتثیق نمی‌باشد.

نخست باید معترف شد که ظاهر حال وی حاکی از وثوق به اوست و کسی هم سخن خلافی دربارهٔ او ایراد نکرده و درکتب رجالی هم از او بناشایستگی نام نبرده‌اند و به طوریکه شیخ در فهرست متعرض است نامبرده از شیوخ شیع است. گذشته از همه موضوعات مزبور، نامبرده فرزند باجلالت شیخ بزرگوار افقه اجل اکرم ابوعبدالله حسین بن عبیدالله است.

این بزرگوار را اهل سنت بعظمت می‌شناسند و او را شیخ رافضه منحصر بفرد توصیف می‌کننـد و این توصیف دلیل بر تشیع و امامی بودن او و هم حاکی از کمال وثوق و اطمینان به دین و امانت اوست.

بلکه بادی گفت کلمهٔ شیخ که بسیاری از مشایخ در موضوعات رجالی بدان تصریح

نموده‌اند چنانچه سید داماد و بسیاری از متأخران از رجالیها بدان متوجه‌اند منحصر در حق او ایراد شده و کلیهٔ مشایخ به اقوال و جرح و تعدیل او اعتماد دارند.

مخصوصاً سید بن طاووس تمام کتاب رجال او را در ذیل کتاب خود یادداشت نموده و خواسته بدینوسیله نسخه رجال وی محفوظ بماند و همچنین علامه و ابن داود و سایر متأخران و عده‌ای از محققان نیز این موضوع را دلیل بر ثبت و ضبط و وثاقت وی دانسته است.

علاوه بر این جملهٔ رحمه الله علیه که دلیل بر تعدیل و نشانی از تعویل است کافی برای وثاقت اوست مخصوصاً که این جمله را هم بزرگان از شیعه در حق وی رعایت نموده‌اند بخصوص از مثل نجاشی و شیخ که احتیاط تام و تمامی در امور دیانت و تکلیف داشته و بسیاری از مؤلفان را تصنیف نموده و عمل ضمنی شیخ دلیل بر آن است که وی متجلی به کمالاتی است که دیگران فاقد آن کمالاتند و وثاقت او را که مخصوصا متأخران متعرض آنند اثبات می‌کند.

بنابراین به مخالفت علاّمه تقی مجلسی (ره) توجهی نخواهد شد زیرا معظم‌له را از مجهولان قلمداد کرده و دلیل برگفتهٔ خودش را چنین متعرش است که رجالیها بالاصاله از وی در کتب خود نام نبرده و جمله‌ایکه دلیل بر وثوق و عدالت او باشد بعنوان وی ایراد نکرده‌اند.

بهتر آن است که در ذیل کلام خود از افادات مولانااسماعیل خاجوئی مازندرانی که در فوائد الرجالیه‌اش ایراد نموده و جلالت ابن غضائری را بح سرحد کمال رسانیده استفاده کنیم.

او می‌نویسد با توجه به مطالبی که درباره توثیق ابن غضائری نوشتیم چگونه می‌توان معظم‌له را مجهول الحال و شخص او را بی ارزش تصور کرد و حال آنکه در میان شیوخ طائفه و اصحاب تصانیف کسی به معروفیت او وجود ندارد و باید گفت شهرت و شخصیت او اظهر من الشمس و ابین من الامس است.

تا آنجا که گوید هرگاه عدم تعرض رجالیها را دلیل بر مجهولیت اشخاص بدانید باید نجاشی را هم با آن موقعیتی که دارد مجهول الحال بدانید زیرا متأخران از او احوال او را بیان نکرده و آنچنانکه باید حق او را ادا ننموده آری تنها علامهٔحلی قده در خلاصه متعرض است نامبرده محل وثوق و اطمینان است و من بر او اعتماد دارم.

و شکی نیست ابـراز اعتمـاد بوی از آن نظر نبوده که علامه با وی ملاقات کرده و یا با او معـاشـرت داشتـه زیـرا فاصلهٔ میان آنها بسیار است پس باید گفت اینگونه اعتماد از نقطهٔ نظر آنستکـه وی احـوال او را جستجو کرده و به آثار او با دقت کامل نگریسته و مخصوصاً یادآوری کرده‌انـد کتب گرانبهائی دارد که دست اکابر از اعلام شیعه قرار گرفته و سید مرتضی هم بکتاب او اطمینـان داشتـه از او خـواستـه تـا رجـال مزبور را تالیف نماید قرائن دیگر حاکی از وثوق و اطمینانند.

در جـای دیگـر گفتـه موقعیکه ما ابن غضائری را مردی امامی و عارف و عالم و متتبع و متقن و شیخ طایفـه بدانیم جائی برای ناشایستگی او باقی نمی‌ماند و نمی‌توان کتاب او را هم بی‌اهمیت دانست بلکـه بایـد حـال و کتاب او را قابل ارزش دانست و چنانچه برگان از اعلام متعـرض‌انـد بایـد بـوی بـا چشم اعتمـاد نگریست و کتاب او را مورد توجه قرار داد و شک و شبـه‌ای در صحت و وثـاقت آن ننمـود بلکـه تشکیک در آنـرا بـرابـر بـا تشکیک در بدیهیات دانست، انتهی.

مقـام سـوم و چهارم و پنجم: که مشایخ شیعه اقوال او را نقل می‌کنند و در ضمن اقوال دیگران برای آنها اهمیت و ارزش قائلند و گفتار او را برابر اعاظم شیعه می‌دانند.

کلیـهٔ مقـامـات سه گانه را می‌توان از مطاوی رجال نجاشی بدست آورد زیرا نامبرده در ذیل نامهای زیر از وی به شخصیت یاد کرده‌است.

در تـرجمـهٔ ابن التـاجـر، ابوتمـام شـاعـر، جعفربن محمدبن مالک، علی بن حسن بن فضـال، حسین بن ابی العلاء، احمدبن اسحق قمی، خالدبن یحیی، ابان بن تغلب، احمدبن حسین صقیل، حمادبن عیسی، خیری بن علی و امثال ایشان.

نجاشی بطوریکه قبلاً اشاره کردیم رجالش را به امر سید مرتضی تالیف کرده و تا آنجا که توانسته کوشش بی‌نهایتی در صحت و اعتبار آن بکار برده و همه‌گونه موجبات رضایت‌مندی سید را بوجود آورده است.

و همچنین هـرگـاه نقل سیـد ثقـهٔ جلیل و عـامل کـامل نبیل احمدبن طاووس را مورد مـلاحظـه قرار دهیم و آن همه اقوالیکه بمناسبت از وی یادکرده و توجه علامه و ابن داود که از آغاز تا انجام کتابشان از وی باحترام نام برده‌اند و در توصیف کتاب او مبالغه بسیار نموده‌اند و توجـه خاصی که سید بن طاووس دربارهٔ کتاب وی داشته که برای ابقاء این اثر ذی قیمت تمام آنرا در ذیل کتاب جامعش ایراد نموده و امثال اینها، دلیل بر وثاقت و ارزش اوست.

بلکـه هرگاه دقت کنیم خواهیم دید علّامه قول او را در برابر قول شیخ و نجاشی و کشی و امثـال ایشـان از فحـول اعـلام گرفته و گاهی هم قول او را بر اقوال آنان ترجیح داده یا توقف خود را ناشی از اظهار نظر وی دانسته است.

چنانچـه در تـرجمـهٔ حذیقة بن منصـور با آنکه شیخ مفید و نجاشی او را توثیق نموده و کشی هم حدیثی در ستایش او ایـراد نمـوده اظهـار داشتـه ظـاهـر آنستکه من در حق حذیقه متوقفم زیرا ابن غضائری حدیث کشی را که در مدح وی نقل کرده صحیح و درست ندانسته و از او هم بعنوان اینکه حدیث صحیح و سقیم نقل می‌کرده تنقید نموده.

و همچنین در ترجمه محمدبن مصادف و امثال او توقف کرده و دلیل بر توقفش را کلام ابن غضائری داانسته است.

و نظائر اینها از مقاماتی که اگر بخواهیم ایراد نمائیم کلام ما به طول خواهد انجامید.

مقـام ششم: در گفتـار بزرگان از معظم‌له تعبیر به شیخ و سایر اوصاف کمالیه دیگر شده است. علت این تعبیر از مضامین فوق مخصوصاً از مقام اول دانسته شد گذشته از این بسیاری از متأخران او را بدان عنوان ستوده‌اند.

عـلامـه در تـرجمـه حذیفـهٔ سابق الذکـر پس از اظهار نظر ابن غضائری می‌نویسد: «و الظاهر عندی التوقف فیه لما قاله هذا الشیخ.»

مقام هفتم: مشایخ، او را مورد ترحم قرار داده است.

اصـولاً هرگـاه به مواردیکه از وی نامبرده شده توجه کنیم خواهیم دید باجملهٔ رحمه‌الله از وی یـاد نمـوده‌انـد بویژه در کتب شیخ و نجاشی به این موضوع عنایت خاصی نموده‌اند با آنکـه وی در طبقـهٔ آنـان و از معـاصرین و از شرکاء قرائتی آنان محسوب می‌شود و مخصوصاً بایـد تـوجـه داشت نجـاشی در تـرجمـه احمدبن الحسین الصیقل بـر او تـرحم کرده و جملهٔ رحمه‌اللـه را خاص او ایراد نموده نه برای پدرش که همگان در جلالت قدر و عظمت مقام او متفقند.

مؤیّـد بیـان مـا اظهـار نظـر فـاضل جلیل مـولانـا عنایت‌اللـه قهپائی است نامبرده در مجمع الـرجـال می‌نویسـد ابـولحسین احمدبن حسین بن عبیـداللـه غضائـری (ره) صاحب رجـالیست کـه آنـرا بمنظـور مذمومین روات ترتیب داده و دو کتاب دیگر بنقل از فهرست در رجال داشته است.

سیّد سند جمال الملة والدین احمدبن طاووس و شیخ نجاشی در موارد زیادی بروی استرحام نموده بلکه هرگاه از او نام برده‌اند با جملهٔ رحمه‌الله یادکرده‌اند.

و در حاشیهٔ کتاب مجمع الرجال بمناسبتی نوشته سیدبن طاووس در پنج موضع از کتاب خود برای احمد و پدرش حسین استرحام نموده و در عناوین کتاب و پایان آن بدین موضوع توجه خاصی داشته است،و همچنین شیخ طوسی و نجاشی هرگاه نام او را بالصراحة یا بالکنایه یاد کرده‌اند برای او طلب رحمت نموده‌اند و با تفحص تامی که در مواضع نام او بنمائیم خواهیم فهمید تا چه اندازه از نظر آنان مورد اعتبار و وثوق بوده از جمله ذیل ترجمهٔ احمدبن حسین بن عمر که در ترجمهٔ حبیب‌بن اوس و علی‌بن الحسن بن فضال و علی بن محمّدبن شیران و امثال اینها بعظمت یاد کرده و دلیل بر جلالت و قدر و اهمیّت گفتار اوست و مدح و ذمّ او دربارهٔ روات قابل توجه است.

فصل دوم:

«تحقیق پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری»

۱- معیار و ملاک ابن غضائری در جرح و تعدیل روایان حدیث

عـده‌ای از علمـاء معتقدنـد که تضعیف و جرح ابن غضائری مستند به شهادت و سماع نیست بلکـه بعـد از دقت در روایـات افـراد، بـر اجتهـاد خویش اعتمـاد می‌کنـد و لذا هرگاه بـرحسب اعتقـاد خویش، روایتی را شـامل غلـو و اغـراق می‌دانست، آن روایت را ضعیف می‌دانست و راوی را به وضع کردن حدیث متهم می‌کرد. ابن غضائری عدهٔ زیادی از روایات قمیین را بعد از اینکه کتب و احادیث صحیح آنها را دید و آنها را مطابق عقیدهٔ خویش یافت، تصحیح نمود و آنها را صحیح دانست.

و شـاهـد بر این قول، گفتاری است که محقق بهبهانی در پاره‌ای از زمینه‌ها بدان اشاره کرده است:

«بـدان کـه بسیـاری از قـدمـاء مخصوصاً قمیین و غضائری برای ائمه علیهم‌السلام یک منزلت و مقام خاصی را از نظر رفعت و جلالت معتقد بودند و برای ائمه (ع) یک مرتبهٔ معینی از عصمت و بر طبق اجتهاد و رأی خودشان، برای آنها یک مرتبهٔ معینی از کمال قائل بودند و تعدّی از این مرتبه را جایز نمی‌دانستند و معتقد بودند که برای ائمه باید همین مرتبه از کمال و عصمت را قائل شد و هرکس که در اعتقاد خود نسبت به ائمه از این مرتبه تعدی می‌نمود آن را بـرحسب اعتقـاد خودشـان غلو و زیادتی می‌دانستند تا جائیکه حتی نفی سهو از ائمه را غلو می‌دانستنـد و بلکه مطلق تفویض امور به ائمه و نقل عجائب معجزات آنها و اغراق در شأن و إجـلالشـان ؤ تنزیه آنها از بسیاری از نقائص و اظهار قدرت زیادشان و بیان علم ائمه نسبت به مکنونات آسمان و زمین را بعنوان افراط و غلو و تهمت نسبت به ائمه می‌دانستند. مخصوصاً به جهت اینکه غُلات در بین شیعه مخفی شده بودند و با فرقهٔ شیعه اختلاط داشتند.

و خلاصه، ظاهراً قدماء در مسائل اصولی با هم اختلاف داشتند. چه بسا چیزی در نزد عده‌ای فاسد یا کفر یا غلو و یا تفویض و جبر و یا تشبیه بود ولی همان چیز نزد عده‌ای دیگر از ضروریات اعتقادی بود و باید بدان ایمان می‌آوردند... پس بدین ترتیب آگاه باش که چه بسا قمیین و غضـائـری بعـد از اینکـه بـه راوی صفت غلو را نسبت می‌دادند به او صفت کذب و وضع حدیث را نسبت می‌دادنـد گویـا در روایت راوی مطلبی و یـا اشـاره‌ای دیده می‌شد که

دلالت بر غلو راوی داشت.[1]

محقق شوشتری نظریه محقق بهبهانی را نمی‌پذیرد و چنین جواب می‌دهد:

«بسیاری از مواقع، متأخرین طعن و جرح قدماء در مورد غلو یک شخص، را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند و چنین می‌پندارند که علت طعن قدماء در مورد یک راوی بخاطر این است که آن راوی معجزات ائمه را نقل می‌کند و می‌پندارند که منظور از غلوّ در دیدگاه قدماء، عبارت است از نقل معجزات ائمه(ع)، درحالیکه مراد قدما از غلوّ ترک عبادت بخاطر اعتماد بر ولایت ائمه علیهم‌السلام است. [یعنی متأخرین می‌پندارند که قدما وقتی می‌دیدند راوی معجزات ائمه(ع) را نقل می‌کند او را به صفت غلوّ در مذهب نسبت می‌دادند و او را طعن می‌زدند ولی متأخرین اشتباه می‌کنند چون وقتی قدما شخصی را به صفت غلوّ نسبت می‌دادند مرادشان از غلوّ در مذهب، ترک عبادت بخاطر اعتماد بر ولایت ائمه علیهم‌السلام است.]

احمدبن حسین الغضائری ازحین بن محمدبن بندارقمی روایت می‌کند که ایشان گفتند: من از مشایخم شنیدم که می‌گفتند: هنگامیکه به محمد بن اورمة صفت غلو در مذهب را نسبت دادند، اشاعره جهت قتل وی برخاستنند ولی چون او را شبهای متوالی از اول شب تا آخر شب، مشغول اقامهٔ صلاة دیدند، از عقیدهٔ خودشان نسبت به وی دست برداشتند. [یعنی دیگر به وی طعن غلو را نزدند، یعنی منظور قدما از غلو، ترک عبادت بوده است.]

و از کتاب «فلاح السائل» که متعلق به علی بن طاووس است، ازحسین بن احمد مالکی چنین نقل شده است که گفت: به احمدبن ملیک کوخی گفتم: دربارهٔ محمدبن سنان راجع بع امر غلو چه می‌گویند؟ پس جواب داد: معاذالله، بخدا قسم که او به من طهارت و پاکیزگی را یاد داد.

وکشی[2] عده‌ای از غلاة را نام می‌برد و از میان آنها، علی بن عبدالله مروان است و کشی می‌گوید: از عیاشی دربارهٔ غلات سئوال شد، و عیاشی چنین جواب داد:

«و اما علی بن عبدالله مروان، همانا قوم غلات در مواقع صلاة مورد امتحان قرار می‌گیرند و آنها در وقت صلاة به نماز حاضر نمی‌شوند.»

و کشی[3] همچنین غلات را در زمان امام هادی علیه‌السلام نام می‌برد و از احمد بن محمدبن عیسی روایت می‌کند که ایشان به امام هادی علیه‌السلام دربارهٔ قومی نامه‌ای نوشت که آنها احادیثی را قرائت و به شما و اجدادتان نسبت می‌دهند و ار احادیث ساخته و پرداختهٔ

(۱) الفوائد الرجالیه ـ محقق وحید بهبهانی: صفحه ۹ـ ۳۸ (چاپ شده در آخر کتاب رجال خاقانی و صفحه ۸ (چاپ شده در مقدمهٔ منهج المقال)

(۲) رجال الکشی: صفحه ۵۳.　(۳) رجال الکشی: صفحهٔ ۷ـ ۵۱۶.

خودشان این است که می‌گویند معنای قول خداوند متعال: «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر» این است که نماز بمعنای سجود و رکوع نیست و زکات هم بمعنای اخراج مال و شمارش دراهم نیست و بدیت ترتیب بعضی از واجبات و سنن و معاصی را بر طبق امیال خودشان تأویل می‌کنند و معنای آنها را تغییر و تبدیل می‌کنند.[1]

استاد شیخ جعفر سبحانی می‌فرمایند: «آنچه را که محقق شوشتری بیان می‌کند و می‌گوید که غلات در اوقات نماز مورد امتحان قرار می‌گیرند، در کل صحیح است و مضاف بر آنچه که ایشان نقل می‌کنند، بعضی از روایات نیز بر این معنا از غلو، دلالت می‌کنند، نظیر این روایت:

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند: مواظب باشید که غلات جوانهایتان را به فساد و تباهی نکشانند چرا که غلات از بدترین مخلوقات الهی هستند ـ تا آنجائیکه می‌فرمایند ـ غالی به ما رجوع می‌کند، پس او را نمی‌پذیریم و مقصر به ما ملحق می‌شود و ما او را می‌پذیریم، پس به او گفته شد: یابن رسول الله چگونه این امر ممکن است؟ فرمودند: غالی به ترک نمودن نماز و زکات و روزه و حج عادت کرده است و قادر به ترک عادت خودش نیست و قادر نیست که هرگز به اطاعت الهی برگشت کند ولی مقصر هرگاه وظیفهٔ خودش را بشناسد، عمل می‌کند و اطاعت می‌کند.[2]»

و همچنین این روایت: بعضی از اصحاب ما به ابی الحسن العسکری نوشتند: علی بن حسکة ادعا می‌کند که از اولیاء تو است و شما همان اول قدیمی و ازلی هستید و او باب و پیامبر شما است و شما به او امر کرده‌اید که او چنین ادعایی را بکند و می‌پندارد که نماز و زکات و حج و روزه همان معرفت شماست. تا آخر حدیث.[3]

وکشی از یحیی بن عبدالحمید حمانی در کتابش که درباره اثبات امامت امیرالمؤمنین (ع) نوشته شده است، از غلات نقل می‌کند که: «معرفت و شناخت امام تو را از روزه و نماز کفایت می‌کند.»

و با این اعتراف، این روایات ادعای محقق شوشتری را مبنی بر اینکه غلو در تمامی ازمنه‌ها به یک معنی مستعمل بوده و لازمهٔ آن ترک واجبات بوده و از عصر امام صادق (ع) تا عصر غضائری این معنا نزد همگان مورد قبول بوده است، اثبات نمی‌کنند. یعنی ادعای محقق شوشتری این است که غلو در تمام زمانها و عصرها به یک معنی استعمال می‌شده است و معنای آن هم ترک واجبات بوده است و این معنا از عصر امام صادق (ع) تا عصر

(۱) قاموس الرجال: ج ۱ صفحهٔ ۱ـ ۵۰

(۲) بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۶ـ ۲۶۵، حدیث ۶.

(۳) بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۱۶، حدیث ۸۲.

(۴) بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۰۲، حدیث ۶۷.

غضائری نزد همگان قبول و پذیرفته شده بود، ولی این روایات نمی توانند ادعای محقق شوشتری را اثبات کنند، زیرا:

اولاً: کشی از عثمان بن عیسی کلابی نقل می کند که محمدبن بشیر یکی از رؤسای غلات در عصر خودش بوده است و پیروان وی بعضی ازواجبات را عمل و برخی دیگر را انکار می کرند، بطوریکه می پنداشتند واجبات الهی فقط اقامهٔ نماز و دادن خمس و گرفتن روزهٔ ماه رمضان است و در عین حال زکات وحج و سائر واجبات را انکار می کردند.(۱)

و بهمین خاطر، آنچه را که در مورد امتحان غلات در اوفات نماز گفته‌اند، مربوط به یک صنف و یک گروه خاص از غلات ات نه همهٔ آنها.

و ثانیاً: آنچه که از ظاهر عبارات قدماء فهمیده می شود این است که قدما به شکل خاصی در معنای غلو اتفاق و اجماع نکرده‌اند و این مطلب از احادیث شیخ مفید فهمیده می شود. شیخ مفید از احمدبن حسین بن ولید حکایت می کند که وی گفت: اولین درجهٔ غلو، نفی سهو از پیامبر(ص) و امام(ع) است. سپس شیخ مفید فرمودند که هرگاه این حکایت از او صحیح باشد، هرجند که او از علماء قمیین و از مشایخ آنهاست، با اینهمه مقصر است، گروهی از قم بر ما وارد شدند که تقصیر آشکاری را در دین، مرتکب می شدند، به طوریکه ائمه(ع) را از مرتبهٔ عالیشان، پایین می آورند، و می پنداشتند که ائمهٔ(ع) بسیاری از احکام دینی را نمی‌دانند تا جائیکه این گمان آنها تبدیل به یقیین قلبی شد و حتی ما دیدیم که علماء قمیین در حکم شریعت به رأی و گمان و اجتهاد شخصی خودشان پناه می برند و با این همه خودشان را هم از علماء محسوب می دارند.(۲)

و اگر مشایخی از قمیین و غیر قمیین مطابق با نقل قول شیخ مفید، در حق ائمه چنین اعتقادی را داشته باشند، پس هرگاه روایتی را برخلاف معتقدات خود بیابند برحسب طبع خود، آن را ضعیف می شمارند و راوی آن را به جعل و وضع حدیث متهم می کنند.

علامهٔ مجلسی -رحمه‌الله- بعد از اینکه غلو در حق پیامبر(ص) و ائمه علیهم‌السلام را تفسیر و معنی می کند، می گوید:

«ولی از متکلمین و محدثین دربارهٔ معنا غلو، افراط کرده‌اند و این به خاطر کوتاهی و قصور معرفتشان نسبت به مقام ائمه است وچون از ادراک غرائب الاحوال و عجائب الامور آنها عاجزند، لذا بعضی از غرائب معجزات را در بسیاری از روایات ثقه، جرح و طعن کرده‌اند، وحتی بعضی از آنها می گویند: «از درجات غلو، نهی سهو از پیامبر(ص) و

(۱) بحارالانوار:ج۲۵ صفحه۳۰۹،حدیث۷۶.

(۲) بحارالانوار:ج۲۵ ص۶-۳۴۵.

ائمه(ع) است و همچنین غلو این است که بگوییم ائمه(ع) و پیامبر(ص) ما کان و مایکون را می دانند.»[1]

ولذا بعید نیست، غضائری و نظائر وی که بسیاری از رئات را به صفت ضعف و جعل نسبت می دادند درحق پیامبر(ص) و ائمه(ع) به عقیدهٔ این مشایخ معتقد بودند و هرگاه روایت را موافق و مطابق با معتقدات خود نمی دیدند آنرا به کذب و وضع حدیث متهم می کردند.

وجای تأسف اینجاست که ملاک تصحیح روایت عقیدهٔ شخص و سلیقهٔ خاص وی بوده است. و این ملاک نیز موجب طرد بسیاری از روایات صحیحه و اتهام بسیاری از مشایخ شده است.

و ظاهراً غضائری در تصحیح روایات و توثیق روات مذاق خاصی داشته است بگونه‌ای که اتقان مضمون روایات را (برحسب سلیقهٔ خودش)، دلیل بروثاقت راوی می دانست و بهمین خاطر نیز روایات عده‌ای از قمیین راکه دیگران تضعیف کرده بودند، تصحیح کرد، زیرا وی کتب و احادیث صحیح ایشان را دیده بود.

غضائری، ضعف مضمون روایت و مخالفت روایت با اعتقادش را در مواردی که به ائمه(ع) مربوط می‌شد، دلیل بر ضعف روایت می دانست و لذا راوی آنرا جاعل حدیث و وضّاع حدیث، معرفی می‌کرد.

توثیق وجرحی که بر اساس اتقان متن حدیث و موافقت آن با عقیده، صورت بگیرد، ازخطرناکترین روشها برای تشخیص و ثاقت و ضعف راوی است، وگواه ما شیخ طوسی و نجاشی هستند که هردو محمدبن اورمة را تضعیف کرده‌اند، زیرا ایشان متهم به صفت غلو بود و هرگاه حدیث مفردی نقل بکند، عمل به حدیث وی جایز نیست.[2]

ولی ابن غضائری او را از صفت غلو، تبرئه کرده است و کتابها و روایات وی را با تأمّل و دقت مطالعه کرده است و آنها را پاک و عاری از هرگونه فساد یافته است، مگر در پاره‌ای از اوراق که آنها را هم حمل بر این کرده است که دیگران این حدیث را وضع و به وی نسبت داده‌اند.

و این به خوبی نشان می دهد که منبع و مصدر قضاوتش تتبع در کتب راوی و تشخیص افکار و اعقاید و اعمال راوی از همان کتاب بوده است. یعنی بعد از تتبع در کتب راوی هرگاه او را هم عقیده با خود می‌یافت، احادیث او را در صورت اتقان متن تصحیح می‌فرمود و اگر

(۱) بحارالانوار: ج ۲۵ صفحه ۳۴۷.

(۲) رجال الشیخ: صفحه ۵۱۲، شمارهٔ ۱۱۲.

متن احادیث متقن نبودند آنها را تصحیح نمی‌کرد.

محقق شیخ ابوالهدی کلباسی دربارهٔ کتاب ضعفاء کلامی دارد که تقریباً نزدیک به کلام محقق بهبهانی است و ما خلاصهٔ کلام ایشان را که خالی از فایده هم نیست، در اینجا می‌آوریم:

وی در سماءالمقال می‌گوید: «ادعای اینکه ابن غضائری توثیق و یا جرح می‌کرد، احتمال ممکن و غیربعیدی است، زیرا:

اولاً آنچه که از غور و بررسی در عبارتهاب ابن غضائری حاصل می‌شود این است که ایشان برحسب مذاق و سلیقهٔ قمیین، نقل بعضی از غرائب امور از ائمهٔ علیهم‌السلام را از مسائل مربوط به غلو می‌دانست و هرگاه از یکی از آنها، چیزی غیر موافق با اعتقاد خویش می‌دید، آنرا به طور یقین غلو می‌دانست و به کذب و افتراء بودن آن اعتقاد پیدا می‌کرد و لذا به ضعف و غلو بودن آن حکم می‌نمود و لذا دیده شده است که ایشان حکم (ضعف و کذب) را در اکثر مواقع، بیجا و بیموقع صادر کرده است.

گواه سخن ما در مورد «سلیمان دیلمی» است که ابن غضائری وی را به صفت «غالیاً کذابا» متهم کرده است و در کتاب دیگر می‌گوید که وی «ضعیفٌ جداً لا یلتفت الیه، فی مذهبه غلو.» و همچنین دربارهٔ «عبدالرحمن بن ابی حماد» نیز چنین حکمی داده است و ظاهراً منشاء تضعیف وی را غلو ایشان دانسته است و دربارهٔ «خلف بن محمد» گفته است: «غالیاً، فی مذهبه ضعف لا یلتفت الیه» و دربارهٔ سهل بن زیاد گفته است: «ضعیفاً جداً فاسد الروایه والمذهب» و نیز دربارهٔ «حسن بن میلح» می‌گوید: «ضعیف غال» و دربارهٔ «صالح بن سهل» می‌گوید: «غال کذاب وضاع للحدیث لا خیر فیه و لا فی سائر مارواه» ، و دربارهٔ «صالح بن عقبه» چنین حکم می‌دهد: «غال کذاب لا یلتفت الیه» و دربارهٔ «عبدالله بن بکر» می‌گوید: «مرتفع‌القول ضعیفٌ» و دربارهٔ «عبدالله بن حکم» می‌گوید: «ضعیف مرتفع القول» و همچنین نظایر چنین حکمهایی را دربارهٔ «عبدالله بن سالم» و «عبدالله بن بحر» و «عبدالله بن عبدالرحمان» می‌دهد.

ثانیاً ابن غضائری در مورد دینش بسیار غیرتمند بود و از آن حمایت می‌کرد و لذا هرگاه عمل مکروهی را که شناعت و زشتی آن در نزد او زیاد بود، مشاهده می‌کرد بر عامل آن شدیداً طعن و لعن و نفرین و دشنام می‌داد و سیاق عبارات ابن غضائری گواه این مطلب است، رجالیون غیر از ابن غضائری در مقام تضعیف راوی فقط به بیان ضعف وی بسنده

می‌کنند برخلاف ابن غضائری که عنان قلم را در میدان خباثت و لعنت فرستادن به راوی رها می‌کند و مؤکّداً راوی را تضعیف می‌کند، نظیر موارد ذیل:

دربارهٔ «مسمعی» می‌گوید: «انه ضعیف مرتفع القول، له کتاب فی الزیارات یدالعلی خبث عظیم و مذهب متهافط و کان من کذابة اهل البصرة.»

و دربارهٔ کتاب «علی بن عباس» می‌گوید: «تصنیف یدالعلی خبثه و تهالک مذهبه لا یلتفت الیه و لا یعبأ بما رواه.»

و دربارهٔ «جعفربن مالک» می‌گوید: «کذاب متروک الحدیث جملة، و کان فی مذهبه ارتفاع، و یروی عن الضعفاء و المجاهیل، و کل عیوب الضعفاء مجتمعة فیه.»

وحاصل مطلب اینکه ایشان بسیاری از امور کوچک را بزرگ جلوه می‌داد و این بخاطر روحیهٔ خاص او بود که باعث چنین کاری می‌شد. و گواه مطلب ما شیخ نجاشی است که چه بسا هردو شخص را تضعیف می‌کردند و غضائری نیز آن شخص را ضعیف دانسته ولی بین تعابیر غضائری و سایرین اختلاف واضح و آشکاری وجود دارد. مثلاً شیخ دربارهٔ «عبدالله بن محمد» می‌گوید که: «انه کان واعظاً فقیهاً، و نجاشی او را تضعیف کرده است: «انه ضعیف» و غضائری هم با این عبارت حکم به ضعف «عبدالله بن محمد» داده است: «انه کذاب، وضاع للحدیث لایلتفت الی حدیثه و لایعبأبه»

نظیر وی، «علی بن ابی حمزهٔ بطائنی» است که اهل رجال او را ضعیف دانسته‌اند و شیخ او را واقفی و علامه[1] او را یکی از رؤسای واقفی‌ها دانسته است و غضائری هم دربارهٔ او می‌گوید:[2] «علی بن حمزه لعنه الله، اصل الوقف وأشد الخلق عداوة للولی من بعد أبی ابراهیم.» و نظیر «علی بن حمزه»، «اسحاق بن احمد» است که کنیه‌اش: «ابویعقوب اخی الاشتر» است، و نجاشی دربارهٔ وی می‌گوید: «معدن التخلیط و له کتاب فی التخلیط» و غضائری نیز دربارهٔ وی می‌گوید: «فاسد المذهب، کذاب فی الروایة وضاع للحدیث، لایلتفت الی مارواه.»

عده‌ای برای اینکه عدم صحت نسبت این کتاب (ضعفاء) به ابن غضائری را اثبات کنند، می‌گویند که: «نجاشی در سرگذشت خیبری از ابن غضائری نقل می‌کند که: «انه ضعیف فی مذهبه» ولی در کتاب منسوب به ابن غضائری در مورد خیبری چنین آمده است: «انه ضعیف الحدیث، غالی المذهب» و چون عبارتی که نجاشی از ابن غضائری در مورد خیبری نقل می‌کند با عبارت خود کتاب منسوب به ابن غضائری برابر و یکسان نیست، لذا از این

(۱) جامع الرواة - غروی حائری - ج اول - ص ۵۵۱.

(۲) همان منبع - ج اول ص ۵۴۷.

طریق، عده‌ای عدم صحت نسبت این کتاب به ابن غضائری را اثبات می‌کنند و می‌گویند که اگر نسبت این کتاب به ابن غضائری صحیح بود، نجاشی باید عین عبارت غضائری دربارهٔ خیبری را می‌آورد.»[1]

ولی با توجه به مطالبی که قبلاً ذکر آن گذشت، جواب این عده، بخوبی و بوضوح روشن شده و جواب آنها داده می‌شود.

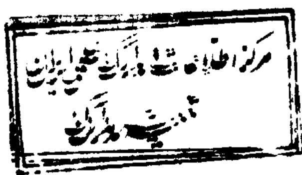
پس تا اینجا معلوم شد که ابن غضائری فردی بوده است که روحیهٔ خاصی داشته است و هرگاه مکروهی را که شناعت و زشتی آن در نزد وی شدید بوده است، مشاهده می‌کرد در مورد آن، الفاظی را بکار می‌برد که تعبیر آن به این الفاظ و با این شدت صحیح نبوده است و تعبیر آن کار مکروه با چنین الفاظ شدید و خشن تنها از فردی با چنین روحیهٔ خاصی امکان پذیر است ولی چون نجاشی شخص معتدلی بود و در جهت اعتدال گام برمی‌داشت لذا در موقع نقل، از هرگونه غلوّ و اغراق پرهیز می‌کرد.

علامه آیت‌الله خوانساری اصفهانی در کتابش می‌نویسد: «هرگاه تضعیفاتی که نامبرده ایراد نموده موجب مدح او ندانیم مایهٔ قدح او نخواهد بود زیرا تضعیفات او روی هوای نفس نبوده بلکه ناشی از کمال احتیاط اوست که خواسته صحیح از سقیم و درست از نادرست امتیاز پیداکند، بلکه اگر کسی چنین احتیاطی را مراعات ننموده بگفتهٔ او توجهی نخواهد شد.

چنانچه شهید در تعلیقات داماد و سایر مدققان از متأخران بیشتر از ابن غضائری در تضعیف روات کوشیده‌اند.

خلاصه مقام ابن غضائری بالاتر از آنستکه خیال انکار در اطراف او بظهور آید و بمنزلت و وثاقت و موقعیت علمی و کمالی او صدمه‌ای وارد آورد.»[2]

میرزا محمد تنکابنی(ره) می‌نویسد: «... واززیادتی ورع بسیاری از روات را تضعیف کرده است پس اگر تضعیف او باتعدیل دیگران تعارض کند تضعیف او موهون است...»[3]



(۱) معجم‌الرجال‌الحدیث ـ آیت‌الله‌خوئی ـ ج۱، صفحهٔ ۱۱۴ (مقدمهٔ کتاب چاپ نجف).
(۲) روضات‌الجنات ـ علامه‌ایت‌الله‌خوانساری ـ ترجمهٔ ساعدی خراسانی ـ جلداول ـ ص۸۰.
(۳) قصص‌العلماء ـ میرزامحمدتنکابنی ـ ص۴۳۳.

۲- تعارض توثیقات علماء مشهور رجالی شیعه با جرح ابن غضائری و إکثار ابن غضائری در جرح ثقات.

محقق وحید بهبهانی درحاشیه‌ای که بر ترجمهٔ ابراهیم ابن عمر صنعانی نوشته است می‌گوید: «احمدبن حسین صراحتاً مورد توثیق قرار نگرفته است ولی با این حال کمتر کسی است که از جرح وی سالم بماند از قدح وی ثقه بیرون درآید و ایشان بزرگان از ثقات و اجلّاء ازروات راکه شایستگی جرح و قدح نداشتند، جرح و تضعیف نموده است و این نشان می‌دهد که ایشان حال رجال را آنچنانکه باید، مورد تحقیق قرار نمی‌داد و یا بسیاری از موارد راکه ایشان قدح و جرح می‌دانستند درحقیقت جرح و قدح نبوده است و شهیدثانی(ره) در شرح بدایة می‌گوید: بسیاری علماء، بعضی ازروات را جرح می‌کردند و هنگامیکه از علت جرح می پرسیدند، درجواب سببی را ذکر می‌کردند که اصلاً جرحی نبوده است، و به بعضی از علماء گفته شد: چراحدیث فلانی را ترک کردی؟ پس درجواب گفت: من دیدم که ایشان بر یابو (اسب بارکش) سوار شده بود! و ازشخص دیگری در مورد حدیثی سئوال شد، پس جواب داد: من باحدیث شخصی که، روزی آنرا نزد حمّاد خواندند و حماد پف کرد، چه بکنم! و بی شک ملاحظهٔ حال ابن غضائری باعث موهون شدن گفتار وی می‌شود.»[1]

استاد شیخ جعفر سبحانی می‌گوید:[2] «وخلاصه جای بسیار تأسف است که ابن غضائری در رجالش، موثقین و عالمانی نظیر «احمدبن مهران» را تضعیف کرده است و در مورد وی می‌گوید: «احمدبن مهران روی عنه اللکنی[3] ضعیف» و این درحالی است که ثقة‌الاسلام کلینی ازوی بلاواسطه نقل می‌کند و بروی درباب مولد الزهرا سلام‌الله‌علیها رحمت می‌فرستد و می‌گوید: «احمدبن رحمه‌الله فعه و أحمدبن ادریس بن محمدبن عبدالجبار الشیبانی» تاآخر حدیث...»[4]

... علامه میرزا محمد علی مدرّسی می‌نویسد: «...اقوال او درکتب رجالیّه در مقابل اقوال اکابر علمای رجال، مذکور است و در جرح و تضعیف روات معروف بوده و گویند کمتر کسی از ثقات که ازجرح او سالم بماند...»

(۱)تنقیح المقال فی علم الرجال- علامه مامقانی- ص۳۳۹.

(۲)کلیات فی علم الرجال- استاد شیخ جعفر سبحانی- ص۱۰۱.

(۳)الکافی- ج۱- صفحه۴۵۸، باب مولد الزهراء سلام‌الله علیها، حدیث۳.

(۴)ریحانة‌الادب- علامه میرزا محمد علی مدرسی- ج۸، ص۱۳۳.

علامه شیخ آقابزرگ طهرانی می‌گوید: «ابن غضائری، هرچند که از اجلاء معتمدین و از صاحب نظران شیخ الطائفه و نجاشی و از مصاحبین نجاشی است و آندو بر آراء و اقوال ابن غضائری مطلع بودند و اقوال او را در کتابهایشان نقل کرده‌اند ولی با اینهمه، نسبت کتاب «ضعفاء» به ابن غضائری در حالی است که ما هیچ اصلی را برای آن نمی‌یابیم به طوریکه حتی ناشر آن نیز از حکم به صحت دادن آن تبرّی جسته است، لذا ما حکم به عدم صحت نسبت ایت کتاب به ابن غضائری می‌دهیم، و برخود لازم می دانیم که ساحت ابن غضائری را از اقدام به تألیف این کتاب و اقتحام در هتک آن مشاهیر عفاف و تقوی و صلاح که در این کتاب با انواع جرح مورد طعن قرارگرفته‌اند، پاک و منزه بدانیم و حتی جرح و تضعیفات مؤلف این کتاب دامنگیر مبرئین از عیوب نیز گشته است تا آنجائیکه امثال محمد بن قاسم مفسراسترآبادی خطیب را که راوی تفسیر منسوب به امام حسن بن علی العسگری علیه السلام است، مورد جرح و طعن قرارداده‌است و دربارهٔ وی گفته است که: «إنه ضعیف کذاب»، و آیا با این توصیفات، بازهم نمی‌توان مؤلف این کتاب را کذّاب دانست؟ و این درحالی است که شیخ صدوق از مفسرین استرآبادی روایتِ زیادی نقل می‌کند و در اعتماد کردن بروی به جایی رسیده است که او را حجت بین خود و خدای خود می داند.

و هرگاه جرحِ مؤلّف «ضعفاء» را در مورد مفسراسترآبادی بپذیریم، این امر باعث تکذیب قول شیخ طوسی در توصیف صدوق خواهد بود، زیرا شیخ طوسی، صدوق را «بصیراً بالرجال» و «نقاداًللاخبار» معرفی کرده‌است و هرگاه شیخ صدوق در عین جهالت به حال مفسراسترآبادی، از وی روایات زیادی نقل کرده و بروی شدیداً اعتماد نماید آنوقت این نشانگر آن است که شیخ صدوق برخلاف توصیف شیخ طوسی، بصیر و نقاد نخواهد بود.

و همچنین جرحِ مؤلّف «ضعفاء» با توصیف «حجة» (ع) تعارض دارد، زیرا معصوم علیه السلام، مفسراسترآبادی را «بهترین فقیه در دین» معرفی کرده است، و این مطلب را آیت الله بحرالعلوم (ره) در فوائد الرجالیه، نقل کرده است.[1] ولذا شیخ عملاً و با آگاهی از حال وی، روایات او را نقل می‌کند و بر اقوال وی اعتماد می‌نماید.

پس چگونه ممکن است، شیخ صدوق که تلمیذ و معاشر مفسراسترآبادی است، بر دروغگوبودن مفسراسترآبادی پی نبرده باشد ولی بعد ازچندین سال بعد ازوفات صدوق، ابن الغضائری حکم به کذّاب بودن وی بدهد؟

(۱) الفوائدالرجالیه ـ رجال سیدبحرالعلوم ـ ج سوم، ص ۲۹۳.

و چگونه ممکن است که پدر ابن غضائری که همراه سایر علماء به سند شیخ صدوق از وی، روایت می‌کنند بر کذبِ مفسر استرآبادی پی نبرده‌اند ولی بعد از موت پدر، ابن غضائری بر کذب وی آگاهی یافته است؟

... و از دیگر اکاذیب مؤلف ضعفاء این است که می‌گوید: مفسر استرآبادی، این تفسیر را از دو نفر مجهول بدست روایت می‌کند و این در حالی است که راوی، اسم و کنیه و نسب و نسبت و مذهب و فرقه و مکان و شهر آن دو نفر را می‌داند، و همچنین می‌گوید که این دو مجهول این دو مجهول این تفسیر را از پدرانشان و آنها هم از امام(ع) روایت می‌کنند، در حالیکه هم در مقدمه و هم در وسط کتاب تصریح شده‌است که این کتاب بدون واسطه از امام (ع) روایت شده‌است. و همچنین از اکاذیب مؤلف ضعفاء این است که امام همان ابوالحسن ثالث است، در حالیکه در قسمتهای زیادی از کتاب تصریح شده‌است که امام همان ابومحمدحسن ابوالحجة علیهماالسلام (امام‌حسن عسگری) می‌باشد و همچنین می‌گوید: «تفسیر را سهل دیباجی وضع کرده و به پدرش نسبت داده است در حالیکه در سندِ تفسیر، نامی ازسهل دیباجی و پدرش به چشم نمی‌خورد، و از اکاذیب دیگر وی این است که می‌گوید: این تفسیر مشتمل بر مناکِر است، در حالیکه در این تفسیر به جز بعضی غرائب معجزات که در دیگر تفاسیر نیست، چیز دیگری یافت نمی‌شود و همانطور که قبلاً اشاره کردیم نقل معجزات ائمه یک روش و سیرهٔ جاریه بین اصحاب قدیم و جدید ما بوده است.»[1]

و بدین ترتیب، به طوریکه از گفتار علماء، و آثار باقیمانده از ابن غضائری برمی‌آید اِکثار ابن غضائری در جرح ثقات، معروف و زبانزد همگان بوده‌است به طوریکه تعارض توثیقات علماء مشهور رجالی شیعه با جرح ابن غضائری در همه جا مشهود است و به عنوان مثال چند نمونه از این تعارضات را در ذیل می‌آوریم:

شیخ طوسی دربارهٔ عبدالله بن محمد می‌گوید: «انه کان واعظاً فقیها» و غضائری هم دربارهٔ وی می‌گوید: «انه کذاب، وضاع للحدیث لایلتفت الی حدیثه و لایعبأ به»

و همچنین ابن غضائری، عیاشی را که مورد وثوق اهل رجال است، ضعیف می‌شمارد و او را تضعیف می‌کند.

نجاشی در ترجمه «ظفربن حمدون بادرانی»[2] می‌گوید: «انه من اصحابنا» و ابن غضائری هم دربارهٔ او می‌گوید: «ظفربن حمدون بن شداد بادرائی ابومنصور، روی

(۱) الذریعة الی تصانیف الشیعة ـ علامه شیخ آقابزرگ طهرانی ـ جلد چهارم ـ حاشیه صفحه ۲۹۰ و ۲۹۱.
(۲) رجال النجاشی ـ شماره ۵۵۲ ـ ص ۴۵۸.

ابراهیم احمری: انه کان فی مذهبه ضعف.»[1]

کشی در ترجمهٔ علی بن میمون صائغ می‌گوید: «عن محمدبن مسعود، قال؛ حدثنی محمدبن نصر، قال؛ حدثنی محمدبن اسحاق عن جعفربن بشیر عن بن میمون الصائغ، قال؛ دخلیت علیه -یعنی أباعبدالله(ع)- أسأله، فقلت؛ إنی أُدین الله بولایتک و ولایة آبائک و اجدادک علیهم‌السلام، فادعُ الله أن یثبتنی ... فقال؛ رحمک‌الله، رحمک‌الله.

ابن غضائری دبارهٔ وی می‌گوید: «حدیثه یعرف و ینکر، و یجوز أن یخرج شاهداً روی عن ابی عبدالله و أبی الحسن علیهما‌السلام.»

شیخ طوسی در فهرست و کشی و نجاشی[2] در رجالشان و اکثر علماء رجال، «خزیفة بن منصورخزاعی» را ممدوح و برخی نیز ثقه می‌دانند ولی غضائری درباهٔ وی می‌گوید: «حدیثه غیرنقی، یروی الصحیح و السقیم، و لذلک ذکرته فی الضعفاء».

و دربارهٔ احمدبن محمدبن خالدبرقی درکتاب «فرج‌المهموم» رضی الدین ابوالقاسم بن طاووس آمده است: «فصل؛ و من علماء المنجّمین الشیخ الفاضل أحمدبن محمدبن خالدبن عبدالرحمن البرقی و قدنصّ علیه شیخنا أبو جعفر الطوسی فی کتاب الفهرست و الشیخ احمدبن العباس النجاشی فقالا؛ کان ثقةً فی نفسه و ذکرا أسماء کتبه و أنه صنّف کتاباً فی علم النّجوم.» و این درحالی است که ابن غضائری برخلاف شیخ طوسی و نجاشی، احمدبن محمدبن خالدبرقی را از ضعفاء می‌شمرد و او را تضعیف می‌کند.

ونیز ابن غضائری دربارهٔ جعفربن محمدبن مالک فزاری می‌گوید: «کان یصنع الحدیث وضعاً و یروی عن المجاهیل» و دربارهٔ «سلیمان دیلمی» می‌گوید: «ضعیفٌ جداً، لایلتفت الیه» و دربارهٔ «سهل بن زیاد» می‌گوید: «ضعیفاً جداً فاسدالروایة و المذهب» و دربارهٔ «خلف بن محمد» می‌گوید: «غالیاً، فی مذهبه ضعفٌ لا یلتفت الیه».[3]

و ازجمله راویانی که میزان وثاقت وی برکسی پوشیده نیست و اکثر علمای رجال وی را ثقه و از اصحاب اجماع دانسته‌اند، ابوبصیر لیث مرادی است. مشخصات اصلی وی عبارت است از:

«لیث مرادی بختری مرادی ابوبصیر کوفی»

در فهرست شیخ دربارهٔ وی آمده است که ایشان از امام صادق علیه‌السلام و از امام کاظم علیه‌السلام روایت نقل کرده است.[4]

(۱) جامع‌الرواة- غروی حائری-ج اول-ص ۴۲۳.
(۲) رجال‌النجاشی-شماره ۳۸۱-ص ۳۴۶.
(۳) جامع‌الرواة- غروی حائری-ج اول-ص ۱۶۰.
(۴) استبصار-شیخ طوسی-ج ۴-ابواب‌المکاتبین-ص ۳۸.

کشی ازحسین بن حسن بن بندار قمی روایتی را نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«اودتـاد الارض و اعـلام الدین چهارنفرند: محمدبن مسلم، بریدبن معاویه، لیث بن بختری مـرادی و زرارةبن اعین. و سپس کشی می‌افزاید: «اجمعت العصابة علی تصدیق ابی‌بصیر اسدی و انقاد و اله بالفقه.»[1]

ولی ابن غضـائـری دربـارهٔ وی می‌گویـد: «لیث بن البختـری المـرادی ابوبصیـر یکنی ابامحمد، کان ابوعبدالله علیه‌السلام یتضجر به ویتبرم، و اصحابه مختلفون فی شانه. قال و عندی اِنَّ الطّعْنَ اِنّما وقع علی دینه لا علی حدیثه.»

و ازجملـه راویـان دیگر «ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله بن حیان» است. شیخ طوسی دربـارهٔ وی می‌گویـد: «انـه کان ثقة فی الحدیث.»[2] و نجـاشی هم مثل شیخ طوسی ایشان را توثیق نموده است ولی ابن غضائری او را تضعیف کرده و می‌گوید: انه یروی عن الضعفاء و فی مذهبه ضعف.[3]

«اسمـاعیل بن مهـران» کـه از امـام صـادق علیـه‌السـلام روایت می‌کنـد مـورد توثیق شیخ طـوسی و نجـاشی می‌بـاشـد ولی ابن غضـایـری او را تضعیف نمـوده و ذیل ترجمهٔ وی می‌گویـد: «انـه یکنی ابـا محمـد لیس حدیثـه بالنقی، یضطرب تارة و یصلح اُخری و یروی عن الضعفـاء کثیراً و یجوز ان یخرّج شاهداً.» و این درحالی است که علامه‌حلی هم که در بسیاری از مواقع تحت تأثیر تضعیفات ابن غضایری قرار گرفته است. ولی با اینهمه دربارهٔ اسماعیل بن مهـران می‌نویسد: «والاقوی عندی قبول روایته لشهادة الشیخ ابی جعفر الطوسی و النجاشی له بالثقه.»[4]

نجـاشی ذیل ترجمـهٔ «خلف بن حمادبن نلشربن المسیب کوفی» می‌نویسد: «انه ثقة، سمع من مـوسی بن جعفر علیه‌السلام»[5] و ابن غضائری دربارهٔ وی می‌گوید: «ان امره مختلف، یعرف حدیثه تارة و ینکر اخری و یجوز ان یخرج شاهداً.»[6]

«عبدالله بن حمادالانصاری» نیز ازجمله رواتی است که مورد توثیق اکثر علمای رجال قـرار گرفته است، نجاشی دربارهٔ وی می‌گوید:[7] «انه من شیوخ اُصحابنا»، ولی ابن غضائری او را تضعیف نمـوده و گفتـه است: «انـه یکنی أبـامحمـد، نـزل قم، لم یـروعن احـدمن الائمة علیهم‌السلام و حدیثه نعرفه تارة و ننکره اخری و یخرج شاهداً.»[8]

«محمدبن اسمـاعیل بن احمدبن بشیربـرمکی معـروف بـه صاحب صومعه» از رواتی

(۱) جامع‌الرواة - غروی حائری - ص ۳۴.
(۲) رجال شیخ طوسی
(۳) رجال علامه حلی
(۴) رجال علامه حلی
(۵) رجال نجاشی - شماره ۳۹۷ - ص ۳۵۴.
(۶) رجال علامه حلی
(۷) رجال نجاشی - ش ۵۶۶ - ص ۱۵.
(۸) رجال علامه حلی

است کـه علمای ما دربارهٔ شأن وی اختلاف کرده‌اند. نجاشی دربارهٔ وی می‌گوید: «انه ثقة مستقیم.»[1] ولی ابن غضائری او را تضعیف می‌داند و می‌گوید: «إِنَّهُ ضعیف». علامه‌حلی، قـول نجـاشی را پذیـرفتـه و محمدبن اسمـاعیل بـرمکی را توثیق می‌کند و می‌گوید: «و قول النجاشی عندی ارجح»[2]

ونیـز «یعقـوب بن سـراج کوفی» ازجمله روات است که مورد توثیق نجاشی قرار گرفته است و عـلامـه‌حلّی نیـز او را توثیق کـرده و می‌افـزایـد: «والأقرب عندی قبول روایته.» ولی ابن غضائری دربارهٔ وی می‌گوید: «انه کوفی ضعیف».[3]

و اینهـا نمونـه‌هایی بودنـد از جرح و قدحهای ابن غضائری که با توثیقات سایر علمای مشهـور رجـالی تعـارض داشتنـد و همچنانکـه قبـلاً اشـاره کـردیم، محقق داماد دربارهٔ وی می‌گویـد: «خیلی کم پیدا می‌شود، کسی که از جرح او سالم بماند و یا از قدح و تضعیف او ثقه بیرون درآید!»[4]

(۱) رجال نجاشی - ش ۹۱۶ - ص ۲۳۱.
(۲) رجال علامه‌حلی
(۳) همان منبع
(۴) سماء المقال - ج ۱ - صفحه ۲۲ - ۱۹.

۳- میزان تأثیرپذیری علمای رجال از ابن غضائری و ذکر نمونه هایی از اختلاف دیدگاههای حدیثی و فقهی مترتب بر آن.

عده‌ای از علماء، کتاب رجالی ابن غضائری را از امّهات کتب رجالی و از اصول مهم رجالی می‌دانند و نجاشی گاه با عبارت «قال احمدبن الحسین» یا «ذکر...» بدون بردن نام کتابی از ابن غضائری (مگریک مورد) به نقل نظرات وی می‌پردازند و از بررسی منقولات می‌توان دریافت که نجاشی احتمالاً کتاب مصنفات او را در دست داشته و از آن در موارد مکرّر استفاده نموده است.

ونیز سیدبن طاووس به کتاب ضعفاء اعتماد زیادی داشته است محقق وحید بهبهانی می‌گوید: «هرکس کلام ابن طاووس را تتبع و تحقیق کند در می‌یابد که سیدبن طاووس بر ابن غضائری کثیرالاعتماد بوده است و اعتقاد زیادی به وی داشته است.»[۱]

و همچنین علامه آیت‌الله خوانساری اصفهانی در این باره می‌گوید: «هرگاه نقل سید ثقهٔ جلیل و عامل کامل نبیل احمدبن طاووس را مورد ملاحظه قرار دهیم و آنهمه اقوالیکه بمناسبت از وی یاد کرده و توجه علامه و ابن داود که از آغاز تا انجام کتابشان از وی با احترام نام برده‌اند و در توصیف کتاب او مبالغه بسیار نموده‌اند و توجه خاصی که سیدبن طاووس دربارهٔ کتاب وی داشته که برای ابقاء ان اثر ذی قیمت تمام آنرا در ذیل کتاب جامعش ایراد نموده است.

بلکه هرگاه دقت کنیم خواهیم دید علامه قول او را در برابر قول شیخ و نجاشی و کشی و امثال ایشان از فحول اعلام گرفته و گاهی هم قول او را بر اقوال آنان ترجیح داده یا توقف خود را ناشی از اظهار نظر وی دانسته است.

چنانچه در ترجمهٔ حذیقة‌بن منصور خزاعی با آنکه شیخ مفید و نجاشی او را توثیق نموده و کشی هم حدیثی در ستایش او ایراد نموده اظهار داشته ظاهر آنستکه من در حق حذیقه متوقفم زیرا ابن غضائری حدیث کشی را که در مدح وی نقل کرده صحیح و درست ندانسته و از او هم بعنوان اینکه حدیث صحیح و سقیم نقل می‌کرده تنقید نموده است.

(۱) کلیات فی علم الرجال- ص ۹۲.

علامه‌حلی در ذیل ترجمهٔ «سلیمان نخعی» می‌گوید: «قال ابن‌الغضائری؛ یقال انه کذاب النخع ضعیف جداً».

و همچنین در ترجمه محمد بن مصادف و امثال او توقف کرده و ذلیل بر توقفش را کلام ابن غضائری دانسته است.[1] و در ترجمهٔ عمربن ثابت می‌گوید: «انه ضعیفٌ، قاله ابن‌الغضائری»

و نیز در ترجمهٔ ظفربن حمدون بادرانی از نجاشی نقل می‌کند که «انه من اصحابنا» ولی چون ابن غضائری او را قدح می‌کند و می‌گوید: «انه کان فی مذهبه ضعف» لذا علامه نیز می‌گوید: «والاقوی عندی التوقف فی روایته لطعن هذا الشیخ فیه» یعنی بخاطر اینکه ابن غضائری ظفرین حمدون را طعن کرده است، لذا من نیز در مورد روایت وی توقف می‌کنم. و این نشانگر میزان تأثیر رجال ابن غضائری در علامهٔ حلی است.

ونیز علامه‌حلّی ذیل ترجمهٔ علی بن میمون صانع (که ذکر آن گذشت) می‌گوید: «والاقرب عندی قبول روایته طعن الشیخ ابن‌الغضائری فیه صریحاً، مع دعاء الصادق(ع) له.»

و ابن داود حلی نیز به ضعفاء ابن غضائری اعتماد کرده است و آن را یکی از مصادر رجالی خود نموده است و شاهد براین مطلب این است که در ترجمهٔ احمدبن محمدبن خالد برقی می‌گوید:

«اقول؛ و ذکرته فی الضعفاء لطعن (غض) فیه، و یوقی عندی ثقته.»[2]

آنچه مسلم می‌نماید این است که ابن غضائری در زمینهٔ «رجال شناسی» و «کتابشناسی» از پدرش که از دانشمندان بزرگ بغداد بوده و ظاهراً مکتب ویژه‌ای در رجال‌شناسی داشته، استفادهٔ سیار برده و شاید ازاینرو بوده که نجاشی تا بدین حد به گفته‌های همدرسش توجه داشته‌است و از گفتارهای رجالی وی در مورد مکرر استفاده نموده است.[3] علامه آیت‌الله خوانساری می‌گویند:

برخی از اعلام از عبارات سید محقق داماد چنان استفاده کرده‌اند که وی از ابن غضائری نکوهش نموده و اظهار داشته هموار بانظر تضعیف بروات می‌نگریسته و آنها را تضعیف می‌نموده است.

نخست باید گفت مقصود محقق داماد از این جمله نکوهش از ابن غضائری نبوده و. هرگاه ابن غضائری از نظر او نامناسب می‌نمود بگفتار جرح و تعدیل او توجهی نمی‌کرد و حال

(۱) روضات‌الجنات- علامه‌آیت‌الله‌خوانساری اصفهانی - ترجمه ساعدی خراسانی- جلد اول- ص ۷۲.
(۲) اصول علم رجال- علامه دکتر شیخ عبدالهادی فضلی- ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
(۳) دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی- زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی- جلد چهارم- ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

آنکه در مواضع بسیاری به جرح و تعدیل او اعتماد داشته و گذشته از این مقامات اخلاقی و سیر کمالی او مانع از این است که مانند ابن غضائری را مورد طعن و نکوهش خود قرار دهد.

و هرگاه ایراد چنان جمله‌ای از محقق داماد دلیل برنکوهش او باشد باید گفت از محقق حلی هم که همگان بر عظمت و اعتماد بر او اتفاق دارند نکوهش نموده زیرا دربارهٔ او نمی‌نویسد محقق مرحوم با آنکه اسانید روایات را تضعیف نموده در کتاب معتبر به روایات سکونی تمسک جسته و بدانها عمل نموده است.[1]

«ادریس بن زیاد الکفر ثوثانی» ازجمله راویانی است که نجاشی او را تعدیل نموده است و ابن غضائری هم دربارهٔ وی می‌گوید: «انه خوزی الام، یروی عن الضعفاء». و از آنجائیکه علامه‌حلی، تضعیفات ابن غضائری را معتبر دانسته و آنها را در بسیاری از مواقع و نه در همهٔ موارد، قبول دارد، پس از نقل قول ابن غضائری دربارهٔ «ادریس بن زیاد» می‌گوید: «و الاقرب عندی قبول روایته لتعدیل النجاشی له و قول ابن‌الغضائری لا یعارضه لانه لم یجرحه فی نفسه و لا طعن فی عدالته.»

و اما اینکه گفتیم در اکثر موارد تضعیفات ابن غضائری را معتبر می‌داند و نه در همهٔ موارد، بخاطر این است که ایشان در پاره‌ای از موارد قول نجاشی و شیخ طوسی و یا سایر علمای رجالی را بر قول ابن غضائری ترجیح داده‌اند، هرچند که این ترجیح بسیار کم است و اکثراً تحت تأثیر شدید تضعیفات و جرح و تعدیل ابن غضائری بوده‌اند مثلاً ازجمله مواردی که در آن قول سایر علماء بر قول ابن غضایری ترجیح داده‌اند در ذیل بیان می‌شوند:

علامه‌حلّی ذیل ترجمهٔ اسماعیل بم مهران، بااینکه ابن غضائری وی را تضعیف می‌نماید، ولی در این مورد، قول نجاشی و شیخ طوسی را بر قول ابن غضائری ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «و الاقول عندی قبول روایته، لشهادة الشیخ ابی‌جعفر الطوسی و النجاشی له بالثقه.»[2] و نیز دربارهٔ «ابراهیم بن عمرو یمانی صنعانی» پس از نقل قول نجاشی و توثیق وی، علیرغم اینکه ابن غضائری او را تضعیف نموده وی می‌گوید: «انه ضعیف جداً» ولی با اینهمه، علامه علی قول نجاشی و سایر علمای رجال راکه ابراهیم بن عمرو را توثیق کرده‌اند، بر تضعیف ابن غضائری ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «والا حج عندی قبول روایته و ان حصل بعض الشک بالطعن فیه.»[3]

و همچنین، علامه‌حلی پس از نقل توثیق نجاشی و تضعیف ابن غضائری دربارهٔ

(۱) روضات الجنات - علامه‌خوانساری - ترجمه ساعدی خراسانی - ص۷۹ و ۸۰.
(۲) رجال علامه‌حلی
(۳) همان منبع

«محمدبن اسماعیل بشیر برمکی» می‌گوید: «وقول النجاشی عندی ارجح.»، و دربارهٔ «یعقوب بن سراج کوفی» پس از نقل تضعیف ابن غضائری، می‌گوید: «والا قرب عندی قبول روایته.»[1]

البتّه نمونه‌هایی از این موارد که در آن علامه‌حلی، قول سایرین را بر قول ابن غضائری ترجیح داده است، بسیار کم و معدود است ولی اکثر مواقع، ایشان قول ابن غضائری را بر سایر علماء ترجیح داده و شدیداً تحت تأثیر جرح و تعدیل وی بوده است و میزان این تأثیرپذیری نیز از کتاب خلاصهٔ علامه و کتب فقهی کاملاً مشهود است. برای نشان دادن میزان تأثیرپذیری وی از قول ابن غضائری، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

علامهٔ‌حلی پس از اینکه نظرات رجالی «عقیقی علوی» و «ابن عقده» را دربارهٔ «جابربن یزید» بیان می‌کند می‌گوید: ابن غضائری دربارهٔ وی می‌گوید: «إنّ جابر بن یزید الجعفی الکوفی ثقة فی نفسه، ولکن جلّ من روی عنه ضعیف، فمن اکثر عنه من الضعفاء، عمرو بن شمر الجعفی و مفضل بن صالح و السکونی و منخلّ بن جمیل الأسدی.» علامهٔ‌حلی سپس نظرخودش را مبنی بر توقف در روایات این شخص، عنوان می‌کند و می‌گوید:

«والا قوی عندی التوقف فیما یرویه هؤلاء، کما قاله الشیخ ابن‌الغضائری (ره).»[2]

و همچنین وی قول نجاشی را دربارهٔ «حسین بن شاذویه» نقل کرده و می‌گوید: «قال النجاشی؛ انه کان ثقة قلیل الحدیث»، و سپس از آن قول ابن غضائری را در مورد وی نقل می‌کند و سپس می‌گوید: «و الذی أعمل علیه قبول روایته، حیث عدله النجاشی، ولم یذکر ابن‌الغضائری ما یدل علی ضعفه نصاً.»[3]

علامه‌حلی ذیل ترجمهٔ «محمدبن خاقان» معروف به حمدان، اقوال کشی و نجاشی و ابن غضائری را نقل قول نموده و می‌گوید: قال النضر انه کوفی ثقة خیر، و قال النجاشی؛ «انه مضطرب»، و سپس تضعیف ابن غضائری را مبنی براینکه «انه کوفی ضعیف یروی عن الضعفاء» نقل کرده و در آخر می‌گوید: «و عندی التوقف فی روایته، لقول هذین الشیخین [نجاشی و ابن غضائری] فیه.»[4]

علامه‌حلی (ره) پس از نقل تضعیف ابن غضائری در مورد «ابراهیم بن عبیدالله بن علامهٔ مدنی» می‌گوید: «اقول و هذا الااعتمد علی روایته، لوجود الطعن هذاالشیخ [ابن‌غضائری] فیه، مع انی لم اقف له علی تعدیل من غیره.»[5]

و نیز علامه ذیل ترجمهٔ «ابان ابن ابی عیّاش» می‌گوید: «ابن غضائری، وی را تابعی

(۱)رجال علامه‌حلی
(۲)همان منبع
(۳)همان منبع
(۴)همان منبع
(۵)جامع‌الرواة ـ غروی حائری ـ ج اول ـ ص ۲۶.

خیلی ضعیف می‌داند که از انس بن مالک و از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است و به احادیث وی التفات و اعتنایی نمی‌شود و اصحاب ما می‌گویند که کتاب سلیم بن قیس را ایشان وضع کرده و سپس به سلیم بن قیس نسبت داده است»

علامه پس از نقل قول علی بن احمد عقیقی دربارهٔ سلیم بن قیس، نظر خودش را چنین عنوان می‌کند:

«و الاقوی عندی التوقف فیما یرویه لشهادة ابن الغضایری علیه بالضعف.»[1]

(۱) جامع الرواة - غروی حائری - ج اول - ص ۳۷۴.

و اینک در ذیل نمونه‌هایی از اختلاف دیدگاههای حدیثی و فقهی را که در نتیجهٔ همین تأثیر پذیری بوجود آمده است، بیان می‌کنیم.

بی شک آن دسته از علمای رجال نظیر علامه‌حلی که تحت تأثیر تصنیفات ابن غضائری قرارگرفته‌اند و جرح و تعدیل وی را نظیر جرح و تعدیل شیخ طوسی و نجاشی و کشی می‌دانند، در استنباطات و اجتهادشان از روایات و در مواقع استدلال به روایات جهت تأیید استنباط خودشان، به جرح و تعدیل ابن غضائری، توجه خاصی داشته‌اند و در مورد روایاتِ راویانی که ابن غضائری آنها را جرح و تضعیف نموده است، توقف نموده و آنها را مورد استناد و استدلال خود قرارنداده‌اند.

و در مقابل، آن عده از علمایی که جرح و تضعیف ابن غضائری رت قبول ندارند و یا ثبوت کتاب ضعفاء به ابن غضائری را قطعی نمی‌دانند، در موقع استدلال به روایات، به جرح و تعدیل ابن غضائری توجهی ندارند و یا اگر اعتنایی هم داشته باشند جرح و تعدیل وی را بی اساس می‌دانند.

یکی از این راویانی که احادیث زیادی از وی نقل شده و در سند بسیاری از روایات کتب معتبر شیعه، آمده است، حذیفة‌بن منصور است. اسم اصلی وی «حذیفة‌بن منصوربن کثیرابو محمد بیاع السابری الخزاعی مولاهم کوفی» می‌باشد. وی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نقل می‌کند،و دو پسرش محمد‌بن‌ابی‌حمزه از آن روایت می‌کند. نجاشی می‌گوید: ابن ابی عمیر ازخلیفه روایت نقل می‌کند.

کشی حدیثی را در مدح وی روایت می‌کند و می‌گوید: محمد‌بن عیسی یکی از روات او است.

شیخ مفید رحمة‌الله‌تعالی او را توثیق کرده و مدح می‌کند.

ابن غضائری می‌گوید: «حدیثه غیر نقی یروی الصحیح و السقیم و امره ملتبس و یخرج شاهداً.»

علامه‌حلی که سخت تحت تأثیر جرح و تعدیل ابن غضائری است در کتاب خلاصه ذیل ترجمهٔ حذیفة‌بن منصور می‌فرماید: «عندی التوقف فیه لما قاله هذا الشیخ [ابن غضائری] و لمانقل عنه‌انه کان والیاً من قبل بنی امیه و یبعد انفکاکه‌عن‌القبیح.»

شیخ طوسی ازحذیفة‌بن منصور در کتاب شریف تهذیب، در ابواب

(عـلامة اول شهـر رمضـان)، (فضل التجاره)، (العقود علی الاماء) و (فرض صلاة السفر) روایاتی را نقل می‌کند.

ونیـز در اصـول کـافی، محمد بن سنـان از حذیفة بن منصـور در بـاب (المـداراة) و (الاصـلاح بین النـاس) روایتی را نقل می‌کند و همچنین حکم بن مسکین از او در باب (قص الاظفار) حدیثی را روایت می‌کند.

در کتاب تهذیب، ابن رباح از حذیفة بن منصور و او نیز از معاذ بن کثیر حدیثی را پیرامون علامت اول ماه رمضان نقل می‌کند که ذیلاً بیان می‌شود:

معـاذ بن کثیـر می‌گویـد: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم می‌گویند که رسول الله صلی اللـه علیـه و آلـه و سلم اکثـراً ۲۹ روز مـاه رمضـان را روزه می‌گـرفتنـد. پس در جـواب فـرمـودنـد: دروغ می‌گوینـد، رسول الله (ص) از زمانیکه از طرف خداوند متعال به پیامبری مبعـوث گشت تـا زمـان رحلتشان، هیچ موقع کمتر از ۳۰ روز، روزه نگرفته‌اند و از بدء خلقت آسمانها، ماه رمضان از سی روز کمتر نشده است.

این حدیث را محمد بن سنـان نیـز از حذیفة بن منصـور و او نیـز از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «شهر رمضان ثلاثون یوماً لاینقض ابداً».[1]

شیخ طـوسی بعـد از نقل این روایـات، ذیل کـه از حذیفة بن منصـور نقل شـده است می‌فـرمایـد: این روایت در هیچ یک از اصـول یـافت نمی‌شود و از شواذ اخبار است و کتاب حـذیفة هم از این روایت خـالی است و این روایت در کتـاب حذیفة نیـامـده است، و این در حـالی است که کتاب حذیفة معروف و مشهور است و از طرف دیگر حذیفه یکبار این حدیث را از معـاذ بن کثیـر روایت می‌کند و بار دیگر همان حدیث را بدون واسطه، از امام صادق (ع) روایت می‌ کنـد و خـلاصـه اینکـه این روایت یک خبر واحد است و نمی‌تواند با قرآن و اخبار متواتری که در این زمینه وجود دارند تعارض پیدا کند.[2]

همانطـور کـه قبـلاً اشـاره کردیم، علامه حلی به تبعیت از جرح ابن غضائری، در مورد روایـات حذیفة بن منصور توقف می‌کند و می‌گوید: «عندی التوقف فیه لما قاله هذا الشیخ ...». ایشان در کتاب مختلف الشیعه فی احکام الشریقه، ذیل کتاب صوم می‌گویند:

«سید مرتضی از افراد متفرقه و غریب از اصحاب ما نقل می‌کنند که ماه رمضان سی روز کامل است و شیخ صدوق نیز می فرماید که ماه رمضان همیشه ۲۹ روز است. و اما حق مطلب این است کـه بگوییم مـاه رمضـان مثل سایـر مـاههـای قمـری است کـه دچار کمال و نقصان

(۱) تهذیب الاحکام - شیخ طوسی - ج ۴، باب «علامة اول شهر رمضان وآخره ودلیل دخوله»، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

(۲) تهذیب الاحکام - ج ۴، ص ۱۶۸.

می‌شـود و مشـاهـده و رؤیت بـر آن ذلالت می‌کنـد، و آنچه که یعقوب الاحمر روایت می‌کنـد مؤیـد این مطلب است، ایشـان می‌گوینـد: من به امام صادق (ع) گفتم: ماه رمضان همیشـه کـامل است؟ جـواب دادنـد: «نـه بلکـه مـاه رمضـان مثل سایـر مـاههـااست» و محمدبن فضیل از امـام رضا(ع) نقل می‌کنند که ماه رمضان، ماهی از ماههای قمری است و مثل سایـر ماههای دیگر تمام و نقصان دارد پس بادیدن ماه روزه بگیرید و با رؤیت هلال ماه نیز افطارکنید.»

علامه حلی(ره) پس از اینکه «عدد و شمارش» را در مورد پایان ماه رمضان، بی اعتبار دانستـه وُ ردّ می‌کننـد در-جـواب قائلینی به این‌که ماه رمضان ۳۰ روز کامل است و در جواب عده‌ای که معتقدند ماه رمضان همیشه ۲۹ روز است، می‌فرمایند:

«احتجّـوا بمـاروا‌ه حذیفة‌بن‌منصور عن ابی عبدالله علیه السلام «قال شهر رمضان ثلاثون یوماً لاینقص ابداً، و الجواب انه خبر واحد رواه حذیفة‌بن‌منصور...»[1]

محقق حلی(ره) در کتـاب معتبـر: «عـلامت مـاه رمضـان بـوسیلـه شمـارش و عدد نمی‌بـاشـد، چـرا کـه گـروهی از حشویـه گمان می‌کردند که ماههای سال به دوقسمت تقسیم می‌شوند: ماههایی که ۳۰ روزکامل‌اند و ماههایی که ۲۹ روزاند. پسس رمضان از آن ماههایی است کـه هـرگـز از ۳۰ روزکمتـر نمی‌شـود و شعبـان از جمله ماههایی است که همیشه ناقص است، و برای این حرف خود به اخبار منسوب به اهل بیت غلیهم السلام تمسّک می‌کردند و این اعتقـاد آنهـا بـا عمل مسلمـانـان در اقصی نقـاط دنیا که با رؤیت هلال، روزه می‌گرفتند، منـافـات داشت و مـا روایـات صحیح و صریحی دربـارهٔ عـلامت ماه رمضان داریم که هیچ ضرورتی برای ذکرآن وجود ندارد.»[2]

محقق سید محمدبن علی موسوی عـاملی می‌فرمایند: قول به اعتبار عدد، از شیخ مفید در بعضی ازکتابهایش و از شیخ صدوق در «من لایحفره الفقیه» نقل شده‌است.[3]

ششیخ صـدوق به روایت حذیفة‌بن منصور عمل کرده و معتقد به «اعتبار عدد» در ماه رمضـان است، و رؤیت هـلال مـاه را در دخـول و خـروج ماه رمضان قبول ندارد و در کتاب الفقیه ازوی نقل می‌کند که: «انه (ابوعبدالله علیه السلام) قال؛ شهر رمضان ثلاثون یوماً لاینقص ابداً».[4]

و همچنین در حدیث دیگـری ازوی نقل می‌کنـد که: «شهر رمضان ثلاثون یوماً لاینقص والله ابداً».[5]

(۱) مختلف الشیعة فی احکام الشریعة-علامه حلی-ج اول، کتاب الصوم، ص ۶۶.
(۲) المعتبر-محقق حلی ج ۲ ص ۶۸۸. (۳) مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام-ج ۶-ص ۱۷۸.
(۴) من لایحفره الفقیه-شیخ صدوق (ره)-جلد دوم-۴۷۱/۱۱۰.
(۵) من لایحفره الفقیه-جلد دوم-۴۷۱/۱۱۰.

شیخ صدوق بعد از اینکه این روایات و معنای آنها را بیان می‌کند، می فرمایند: «هرکس برخلاف این اخبار عمل کند، و معتقد به اخباری باشد که عمل اهل سنت را تأیید می‌کنند، حتماً تقیه می‌کند، و در صورت عدم تقیه، باید بگویم که ایشان احتیاج به ارشاد و راهنمایی دارند و باید مسأله برای ایشان روشن شود، و همانا بدعت در صورت ترک ذکر آن، باطل شده و از بین می‌رود، ولا قوة الا بالله.»

محقق موسوی عاملی می فرمایند: تمام روایاتی که شیخ صدوق ذر باب (علامة شهر رمضان) آورده است، همگی ضعیف السند هستند، عین عبارت ایشان در ذیل می‌آید:

«و اقول إنّ ما اورده - رحمه الله - فی هذا الباب من الروایات، کلها ضعیفة السند، و قد ضعفها الشیخ فی کتابی الاخبار، و تأولها بوجوه من التأویل و عارضها بأخبار کثیرة صریحة فی خلاف ما تضمنته و قد اوردنا من ذلک مافیه کفایة.»[1]

شیخ محمدحسن نجفی بعد از اینکه قول به اعتبار عدد در مورد دخول و خروج ماه رمضان را، ضعیف و نادرست می‌داند، اخبار صحیح و صریحی را در نفی اعتبار عدد، ذکر می‌کند: «کقول الصادق علیه السلام فی صحیح حمادبن عثمان؛ «شهر رمضان من الشهور یصیبه ما یصیب الشهور من النقصان»[2] ...و قال جعفر علیه السلام فی صحیح ابن مسلم؛ «اذا کانت علة فأتم شعبان ثلاثین.»[3]

ایشان بعد از ذکر روایات فوق، اخباری از حذیفة بن منصور نقل شده است و دلالت بر اعتبار عدد دارند را شایستهٔ تعارض با اخبار صحیحه‌ای که از محمدبن مسلم و حمادبن عثمان نقل شده است، نمی‌دانند و اخبار نقل شده از حذیفة بن منصور السند می‌داند و می‌فرماید حتی در صورت صحیح بودن سند آن، باید آنرا مطابق آنچه که شیخ طوسی در کتاب تهذیب در تأویل این اخبار آورده است، حمل کنیم. عین عبارت شیخ محمدحسن نجفی در کتاب جواهر الکلام بعد از ذکر روایت محمدبن مسلم، این است:

«الی غیر ذلک من النصوص الّتی لایعارضها غیرها من النصوص المنسوبة الی اهل البیت علیهم السلام التی جمیعها أو أکثرها لایخلو من ضعف و إن تکثر عددها و اشتملت علی القسم بالله، خصوصاً بعد اعراض الأصحاب عنها، بل فی محکی المعتبر ان عمل المسلمین علی خلافها، بل لو صح سندها لوجب تأویلها بما ذکره الشیخ فی کتابی الاخبار او بغیره او طرحها بعد منافاتها للوجدان و المشاهد بالعیان.»[4]

و نیز از راویانی که روایات بسیاری از آنها نقل شده و روایات آنها در کتب معتبر فقهی

(۱) مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام - محقق موسوی عاملی - ج ۶ - علامة شهر رمضان - ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
(۲) و (۳) وسائل اشیعه - باب ۵ - من ابواب احکام شهر رمضان - حدیث ۳ و ۴.
(۴) جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام - شیخ محمد نجفی - جلد ۱۶ - کتاب الصوم، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

شیعه آمده است، سلیمان بن داود المنقری می باشد. مشخصات کلی سلیمان بن داود منقری با توجه به آنچه که در رجال علامه حلی آمده است، این است: سلیمان بن داود منقری منسوب به منقر بن عبیدالله بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن زید مناة بن تمیم بن مرة بن ادبن طابخة بن الیاس بن مضر ابو ایوب شاذکوبی اصفهانی. نجاشی دربارهٔ وی می نویسد: «لیس بالمتحقق بناغیر انه یروی عن جماعة أصحابنا من اصحاب ابی جعفر و کان ثقة.»[1]

قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری معروف به شادگونی روایت نقل می کند و سلیمان بن داود المنقری یکی از طرق روائی صدوق در من لا یحضره الفقیه بوده و نام وی در مشیخهٔ شیخ صدوق ذکر شده است.[2]

مرحوم ثقة الاسلام کلینی ازاو در باب (مایجب من حق الامام علی الرعیة) روایتی را نقل می کند، و همچنین یحیی حلبی از سلیمان بن داود از ابی بصیر در باب (مایعاین المومن و الکافر) حدیثی نقل می کند.

شیخ طوسی در کتاب استبصار تیز از قاسم بن محمد جوهری و او هم از سلیمان بن داود و او هم از سفیان بن عینیة روایتی را درباب (تحریم صوم یوم العیدین) روایتی را نقل می کند.

و نیز شیخ طوسی در تهذیب از حسن بن سماعة و او هم از سلیمان بن داود و او هم از بعضی از اصحاب در باب (الاقرار فی المرض) روایتی را نقل می کند و در این کتاب، درباب (میراث الاخوة و الاخوات) علی بن عبدالله از سلیمان و او هم از علی بن حمزه روایتی را نقل می کند.[3]

اما ابن غضائری، سلیمان بن داود منقری را تصنیف کرده و او را به وضع حدیث متهم می کند، عین عبارت ابن غضائری در مورد ایشان این است: «انه ضعیف جداً لایلتفت الیه، یوضع کثیراً علی المهمات.»[4]

مصنف تحریر المروة الوثقی، ذیل عبارت (و یعرف المغرب بذهاب المحرة المشرقیّة عن سمت الرأس و الاحوط زوالها عن تمام ربع الفلک من طرف المشرق) می فرمایند:

بین مسلمین دربارهٔ وقت صلاة مغرب اختلافی نیست بلکه اختلاف در تحقق زوال حمرهٔ مشرقیه (سرخی که هنگام غروب آفتاب در سمت شرقی آسمان ظاهر می شود) از سمت الرأس است.

(۱) رجال النجاشی – شماره ۴۸۶ – ص ۴۱۶.
(۲) جامع الرواة – محمد بن اردبیلی غروی حائری – ج اول – ص ۳۷۹
(۳) جامع الرواة – غروی حائری – جلد اول – ص ۳۷۹.
(۴) رجال علامه حلی

سپس ایشـان بـه بررسی و تحقیق روایاتی که ماتن در جهت اثبات ذاستدلال استنباط فقهی خـودش، نقل کـرده است، می پـردازد و آنهـا را هم ازحیث دلالت و هم ازحیث سند مـورد تـدقیق و تحقیق قرار می دهد. و در آخر، روایت عبدالله بن وضاح را نقل می کند، و آن روایت این است:

«به امام صادق علیه‌اسلام نوشتم که: قرص خورشید کم‌کم پنهان می‌شود و سیاهی فرا می‌رسـد، سپس بـر مقـدار تـاریکی افـزوده شده تا آنجائیکه خورشید ناپیدا می شود و همان موقع، برىالای کوه در افق، یک سرخی هویدا می‌شود و موذّن نیز در آن هنگام اذان می دهد، آیـا من همان لحظه می‌توانم نماز بخوانم و یا اگر روزه باشم، می‌توانم روزه‌ام را افطار کنم و یا اینکـه بایـد منتظـر باشم تا حمرهٔ مشرقیه از بالای کوه برود و محو شود و سپس نماز بخوانم یا افطار کنم؟»

امام در جواب، فرمودند: «من چنین می بینم که تو منتظر بمانی تازمانیکه حمرهٔ مشرقیه ازبین برود و طریق احتیاط را در دین خود، در پیش بگیر و محتاطانه عمل کن.»

محقق تـرکمانی بعـد از بیان و توضیح مدلول روایت، به بررسی صحت و ضعف سند آن می پـردازد و در مـورد سنـد آن می گویـد: «ضعفی در سنـد آن نیست زیـرا نجاشی، سلیمـان‌بن‌داود را توثیق کـرده‌است و ما تضعیف ابن غضائری در مورد ایشان را بخاطر عدم ثبوت کتاب ابن غضائری، قبول نمی‌کنیم»

عین عبارت محقق ترکمانی که در مورد سند این روایت ذیلاً بیان می شود:

«و أمـا سنـدهـا فلابـأس به، فان سلیمان‌بن‌داودالمنقری الواقع فیه قدوثقه النجاشی و اما تضعیف ابن‌الغضائری له فلم یثبت لعدم ثبوت کتابه عندنا.»[1]

همانگونـه کـه ملاحظه می‌شود محقق ترکمتنی ازجمله علمایی است که جرح و تعدیل ابن غضایـری را قبـول نـدارد و انتساب ضعفاء به وی را نمی پذیرد و لذا جرح وی را در مورد راویان حدیث، بی‌اعتبار و بی‌اساس می‌داند، و این بخاطر عدم ثبوت انتساب کتاب ضعفاء ابن غضائری در نزد محقق ترکمانی است.

و ازجملـه راویانی که احادیث او در کتب معتبر شیعه آمده است، جعفربن مالک است. شیخ طوسی دربارهٔ وی می نویسد: «جعفربن‌محمدبن‌مالک کوفی ثقة، یضعفونه قوم.»[2]

ابن غضـائـری دربـارهٔ وی می‌نویسـد: «إنه کان کذابا متروک الحدیث جملة و کان فی

(۱) تحریرالعروةالوثقی- قربانعلی محقق‌ترکمانی- جلداول -ص۱۷۱-۱۷۹.
(۲) رجال‌شیخ طوسی- ص۴۱۸.

مذهبه ارتفاع و یروی عن الضعفاء و المجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمعة فیه»[۱]

علامهٔ‌حلی هم به تبعیت از ابن غضائری، جعفربن محمدبن مالک را تضعیف کرده و می‌گوید:

«فعندی فی حدیثه توقف و لاعمل بروایته»[۲]

و نتیجهٔ این اعتقاد، این است که، علامه‌حلی دربارهٔ روایات ایشان توقف کرده و بنا را بر ترک عمل بر طبق روایات ایشان، گذاشته است و این درحالی است که شیخ طوسی که وی را توثیق می‌نماید، ازجعفربن محمدبن مالک در باب «الزیارات فی فقه الحج» روایتی را نقل می‌کند که طریق او به این روایت بدینگونه است:

«ابوالقاسم جعفربن محمدبن قولیه از محمدبن همام بن سهیل و ایشان هم از جعفربن محمدبن مالک الفزازی و ایشان هم ازمحمدبن حمدان مدائنی از زیادة قندی نقل کرده‌اند که، ابوالحسن علیه‌السلام فرمودند:

«ای زیاد من آنچه را که برای خود می پسندم برای تو نیز می پسندم و آنچه را که برای خود نمی پسندم برای تو نیز نمی پسندم، نماز را در حرمین و در کوفه و در نزد قبر حضرت امام‌حسین علیه‌السلام، تمام بخوان.»[۳]

و نیز شیخ طوسی در کتاب استبصار، ذیل «ابواب‌المکاتبین» از بزوفری و او هم از جعفربن محمدبن مالک و او هم از محمدبن حسین بن ابی‌الخطاب و او هم ازحسن بن محبوب و او هم ازمالک‌بن عطیه حدیثی را نقل می کند و بعد از اینکه این روایت را هم از حیث سند و هم ازحیث دلالت بر موضوع، می پذیرد، در آخر می فرماید:

«فلاتنافی بین هذه الاخبار و الاخبار الاوّلة»[۴]

ازجمله نمونه‌های دیگر، محمدبن اُوَرَمة ازروانی است که علمای شیعه در شأن وی اختلاف کرده‌اند.

شیخ طوسی در باب (من لم یرو عن واحد من الائمة(ع)) دربارهٔ وی می گوید: «محمدبن اورمة ضعیفٌ، روی عنه الحسین‌بن‌الحسن‌بن ابان»[۵] و نیز در فهرست خودش دربارهٔ وی می نویسد: «وفی روایاته تخلیطٌ»[۶]

قدمای از علماء، مخصوصاً قمیین ایشان را به صفت غلوّ متهم کرده‌اند و گفته‌اند که بر وی نمی توان اعتمادکرد.

(۱)و(۲)رجال علامه‌حلی
(۳)تهذیب‌الاحکام-شیخ طوسی-ج۵-باب فی‌الزیادات فی فقه‌الحج-ص۴۳۱.
(۴)الاستبصار-شیخ طوسی-ج ۴-ابواب‌المکاتبین-ص۳۸.
(۵)رجال شیخ طوسی-ص۴۴۸-شمارهٔ۱۱۲.
(۶)فهرست‌شیخ طوسی-شمارهٔ۶۲۱.

نجاشی کتب وی را نام برده و در میان کتب ایشان، کتاب ردّبرغلات وی را نام می برد و وجود این در میان کتب ایشان، نشان دهندهٔ برائت وی از اتهامی است که قمیین بر وی زده‌اند و او را بـه غلوّ در دین متهم کرده‌اند. و شهادت نجاشی به صحت کتب وی تأییدی در وثاقت ایشـان است و نیـز ابن غضـائری بـا نجـاشی در مـورد وثاقت محمدبن اورمة موافق است و می گوید:

«قمیـون بـر او تهمت زده‌انـد درحالیکه حدیث او نقی و پاک بوده و از هرگونه فسادی عاری است و من در احادیث منسوب به او، چیزی را که باعث اضطراب و نگرانی روح بشود ندیـده‌ام مگـر اوراقی کـه دربارهٔ تفسیر باطن بود و من گمان می کنم که این احادیث مربوط به تفسیـر باطنی، از ایشان نیست بلکه دیگران این احادیث را وضع کرده و به او نسبت داده‌اند و من نـوشتـه‌ای را دیـدم کـه در آن امـام هـادی علیـه‌السـلام بـه قمیین نـوشتـه بـود و در آن محمدبن اورمة را از اتهامی که قمیین به وی زده‌بودند، تبرئه کرده بود.»[1]

علامه‌حلی بعد از نقل نظریهٔ ابن غضائری درباره محمدبن اورمة، می گوید:

«والذی اراه التوقف فی روایته.»[2]

ثقةالاسـلام‌کلینی از محمدبن اورمة و او هم از صالح بن ابی حمـاد در بـاب «إن الجن یأتیهم» حدیثی را نقل می کنـد و همچنین مـرحـوم کلینی از وی در بـاب‌هـای: (طینة‌المؤمن والکـافـر)، (ادخـال السـرور علی‌المـؤمن)، (قضـاء حاجة المؤمن)، (المؤمن و علاماته) و (معـرفةالامـام) احـادیثی را از محمدبن اورمة نقل می کنـد، کـه اینها همگی دلالت بر میزان وثاقت وی در نزد مرحوم کلینی است.

در اصول کافی در باب (معرفةالامام) چنین آمده است:

«حسین بن محمـد از معلّی بن محمـد از محمدبن اورمة و محمـدبن عبـداللـه، از علی بن حسّـان و او هم از عبدالرحمن بن کثیـر و او هم از امام صادق علیه‌السلام و ایشان هم از امـام بـاقـر علیـه‌السـلام روایت کرده‌اند که: امام‌باقر علیه‌السلام فرمودند: ابوعبدالله جدلی بر امیرالمـؤمنین (ع) وارد شد. حضرت فرمود: ای ابوعبدالله نمی‌خواهی تو را خبر دهم از قول خـدای عـزوجلّ (آیـه ۹سوره۲۷): «هرکه کار نیکی آورد بهتر از آن را پاداش گیرد و از هراس روز قیـامت ایمن بـاشـد و هـرکـه کار بدی آورد برو در دوزخ افتد، مگر ممکن است جز آنچه کرده‌اید، جزا ببینید.»

عرض کرد چرا ای امیرمؤمنان قربانت گردم. فرمود: کارنیک شناختن ولایت و دوستی

(۱) جامع‌الرواة ـ غروی‌حائری ـ جلددوم ـ ص ۷۸.

(۲) رجال علامه‌حلی ـ ص ۲۵۳.

ما اهل بیت است و کار بد، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است و باز همان آیه را تلاوت فرمود.»[۱]

شیخ صدوق (ره) در کتاب علل الشرایع[۲] در باب (علة کیفیت بدء النسل) به روایت محمدبن اورمه از زرارة بن اعین و او هم از امام صادق علیه السلام، استناد و استدلال می‌کند و در آن کیفیت شروع نسل از حضرت آدم را بیان می‌دارند، و این نشانگر این است که شیخ صدوق، محمدبن اورمة را ثقه می‌داند و این درحالی است که شیخ طوسی او را ضعیف می‌داند و می‌گوید: در روایات او تخلیط وجود دارد ولی با این همه از وی در کتاب استبصار، باب (من اوصی فقال حجوعنی مبهماً)[۳] و در تهذیب از وی، باب (وصیة الانسان لعبده)[۴] حدیثی را نقل می‌کند.

همچنان که ملاحظه می‌شود، میزان تأثیرپذیری علمای رجال و علمای فقه از تضعیفات ابن غضایری، تأثیر زیادی در ردّ یا قبول روایات و در نتیجه تأثیر مهمی در نوع استنباط فقهی از روایات دارد و اینها نمونه‌هایی بودند از اختلاف دیدگاههای فقهی و حدیثی مترتب بر این تأثیرپذیری.

(۱)اصول کافی-ج۱-باب المعرفة الامام-ص۲۶۲-حدیث۱۴. (۴)تهذیب الاحکام-شیخ طوسی-ج۹-ص۲۲۶-حدیث شمارهٔ۸۸۸.

(۲)علل الشرایع-شیخ صدوق-باب۱۷-علة کیفیة بدء النسل- ص۱۸الی۲۰.

(۳)استبصار-شیخ طوسی-ج۴-ص۱۳۷.

فصل سوم:

«تحلیل دیدگاههای مختلف پیرامون کتاب رجالی ابن غضایری و ارزش علمی آن در نزد علماء رجال»

«تحلیل دیدگاه‌های مختلف پیرامون کتاب رجالی ابن غضایری و ارزش علمی آن در نزد علماء رجال»

آن عده از علماء که انتساب این کتاب را به ابن غضایری، نفی میکنند بخاطر مجهول بودن مؤلفش، تضعیفاتش را بی اعتبار میدانند و آن دسته از علمائی که قایل به صحت انتساب این کتاب به ابن غضایری هستند در ارزیابی واقعیت تضعیفاتش به دو دسته تقسیم میشوند:

۱- برخی از آنها، تضعیفات ابن غضایری را نوعی از فتوای او میدانند که از روی اجتهاد وی صادر شده است و این اجتهاد را از بررسی و غور در عقیده و مرویّات راوی بدست آورده است. این دسته از علماء برای اثبات نظریهٔ خود به مثالهای ذیل متمسّک مشوند:

- ابن غضایری در ترجمهٔ احمد بن الحسین بن مروان ملقب به دندان میگوید: «وقال القمیون کان غالیاً، وحدیثه فیما رأیته یالم، والله أعلم».

- و در ترجمه احمد بن رشید عامری هلالی می‌گوید: «زیدی، یدخل حدیثه فی حدیث اصحابنا، ضعیف، فاسد».

و بدین ترتیب، هرکس که با ابن غضائری در خط اجتهادش موافق و متفق باشد در نتایج و فتوای آن نیز با او موافق خواهد بود. و هر کس که در روش اجتهادش با ابن غضائری اختلاف داشته باشد، تضعیفات او را بی اعتبار می داند زیرا آنها فقط برای خود ابن غضائری حجت هستند و نسبت به دیگران حجت نیستند.

۲- و عده‌ای دیگر از علماء، تضعیفات ابن غضائری را نوعی روایت و خبر ثقه می دانند.

- ابن غضائری در ترجمهٔ احمد بن علی الرازی می‌گوید: «کان ضعیفاً، وحدثنی أبی -رحمه‌الله- أنه کان فی مذهبه ارتفاع».

- و در ترجمهٔ احمد بن محمد بن سیار قمی می‌گوید: «ضعیف، متهالک، غالٍ، محرف، استثنی شیوخ القمیین روایته من کتاب (نوادر الحکمة)، و حکی محمد بن علی بن محبوب فی

کتب (نوادر المصنف)؛ أنه قال بالتناسخ».

«و بخاطر ثبوت وثاقت ابن غضائری، اعتمادکردن بر تضعیفاتش صحیح و جایزاست.»[1]

استاد شیخ جعفر سبحانی می‌گوید:[2] «علماء دربارهٔ این کتاب دیدگاهها و عقاید مختلفی دارند و اختلاف علماء دربارهٔ این کتاب، اختلاف عمیقی است. تاجائیکه عده‌ای از علماء معتقدند که این کتاب ساخته و پرداختهٔ یعضی از معاندین شیعه است تا بدین وسیله تهمت و افتراء را در بین شیعه ترویج دهند و عده‌ای دیگر نیز قائل هستند به اینکه ثبوت این کتاب کاملاً قطعی است و این کتاب تألیف ابن غضائری است و ابن غضائری هم نقاد این علم بوده‌است و لذا توثیق شیخ و نجاشی بر آن مقدم نیست.

و چهارمین دیدگاه مربوط به عده‌ای از علماء است که معتقدند این کتاب متعلق به ابن غضائری است ولی جرح و تضعیف آن معتبر است زیرا ابن غضائری در جرح و تضعیف به گواهی و شهادت قرائنی که اطمینان بخش باشند استناد نمی‌کرد بلکه به اجتهاد خودش در متن حدیث عمل می‌کرد و بر طبق اجتهاد شخصی جرح و تضعیف می‌نمود و لذا اگر حدیث مشتمل بر غلوّ و افراط در حقّ ائمه (طبق اعتقاد خودش) بود، راوی را به وضع کردن حدیث، وصف می‌کرد و او را تضعیف می‌نمود.»

و اینک ما دیدگاههای علماء را در دو بخش دیدگاههای قدما و دیدگاههای متأخرین نقل و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- دیدگاههای قدماء:

الف- آنچه از گفتهٔ علامه در «خلاصه» برمی‌آید، این است که ایشان معتقدند ثبوت نسبت این کتاب با ابن غضائری یک ثبت قطعی است و بهمین خاطر در بسیاری از روایات افراد، بخاطر تضعیف ابن غضائری، توقف کرده است، چنانچه در ذیل ترجمهٔ ظفربن‌حمدون بادرانی (که قبلاً ذکر آن گذشت) از نجاشی نقل می‌کند که: «انه من اصحابنا» و از ابن غضائری هم نقل می‌کند که: «انه کان فی مذهبه ضعف» و سپس می‌گوید: «و الاقوی

(۱) اصول علم الرجال- علامه دکتر شیخ عبدالهادی فضلی- چاپ دوم- ص۱۰۱و۱۰۲.
(۲) کلیات فی علم الرجال- استاد شیخ جعفر سبحانی- صفحهٔ ۸۸.

عندی التوقف فی روایته لطعن هذا الشیخ فیه، یعنی ابن الغضائری.

و در ذیل ترجمهٔ علی بن میمون صائغ می‌گوید: «والاقرب عندی قبول روایته لعدم طعن الشیخ ابن الغضائری فیه صریحاً مع دعاء الصادق(ع) له.» و نیز علامه قول ابن غضائری را در مورد (جابربن یزید) و (عبدالله ابن ایوب) بر قول نجاشی مقدم کرده است و فقط در بعضی موارد برخلاف تضعیف وی عمل کرده است و آنهم بخاطر این است که توثیق نجاشی و شیخ را بر جرح و تضعیف ابن غضائری ترجیح داده است.

ب- ابن داودحلی که از شاگردان سیدبن طاووس است و اعتماد زیادی بر تضعیفات ابن غضائری دارد و کتاب ضعفاء را یکی از مصادر رجالی خود قرار داده‌است، وی در پایان ترجمه استادش ابن طاووس، تصریح می‌کند که بیشتر افادات کتابش از اشارات و تحقیقات استاد نامبرده‌اش می‌باشد.

ابن داودحلی نیز مثل علامه، در بسیاری از روایات، بخاطر تضعیف ابن غضائری، توقف مرده است، چنانچه در ترجمهٔ حذیفة بن منصور با آنکه شیخ مفید و نجاشی او را تثیق نموده و کشی هم حدیثی در ستایش او ایراد نموده است، اظهار داشته ظاهر آنستکه من در حق حذیفه متوقفم زیرا ابن غضائری حدیث کشی را صحیح ندانسته و از او هم بعنوان «یروی الصحیح و السقیم» یاد کرده است.

ج- شهیدثانی در شرح بدایه می‌گوید: «بسیاری از علماء، بعضی از روات را جرح می‌کرند و هنگامیکه از علت جرح می‌پرسیدند، در جواب سببی را ذکر می‌کردند که اصلاً سبب جرحی نبوده است... و بالاخره شهیدثانی در انتهای کلامشان چنین نتیجه می‌گیرند که: «بی شک ملاحظهٔ حال ابن غضائری باعث موهون شدن و بی‌اعتبار شدن گفتار و تضعیفات وی می‌شود.»[1]

د- شیخ الاسلام محمدباقربن محمدتقی مجلسی می‌گوید:[2] «وحاصل مطلب اینکه: کتاب منسوب به ابن غضائری، اثبات نشده است بلکه بعضی از علماء یقین کرده‌اند که این کتاب را بعضی از مخالفین وضه کرده و به ابن غضائری نسبت داده‌اند.

وآنچه که عدم صحت نسبت این کتاب به ابن غضائری را تأکید می‌کند این است که نجاشی در ترجمهٔ خیبری از ابن غضائری نقل می‌کندکه «انه ضعیف فی مذهبه». ولی در کتاب منسوب به ابن غضائری آمده است که: «انه ضعیف الحدیث غالی المذهب». پس اگر انتساب این کتاب صحیح بود، نجاشی آنچه راکه در این کتاب موجود بود، نقل می‌کرد، بلکه اختلاف

(۱) تنقیح المقال فی علم الرجال- علامه مامقانی- ص ۳۳۹.

(۲) رجال المجلسی- شیخ الاسلام محمدباقر مجلسی- ص ۲۹ و ۳۰.

موجود در نقل ازاین کتاب همان طوریکه در ترجمهٔ صالح بن عقبة بن قیس و غیره نیز دیده می‌شود، عدم ثبوت این کتاب راتأیید می‌کند.

و بلکه حتی در چندین مورد ترجمهٔ شخصی در یک نسخه وجود دارد ولی در نسخهٔ دیگر وجود ندارد، و اینها همه مؤید این نکته هستند که نسبت این کتاب به ابن غضائری صحیح نمی‌باشد.»

۲- دیدگاههای متأخرین

الف- علامه شیخ آقابزرگ طهرانی بعد از بیان وضع کتاب و توضیح کیفیت اطلاع یافتن بر آن می‌گوید: «نسبت دادن کتاب «الضعفاء» به ابن غضائری مشهور که استاد شیخ طوسی و نجاشی بود، اجحافی دربارهٔ حق بزرگ اوست و او بزرگتر از آن است که اینهمه سعی در بی‌احترامی بزرگان دین داشته باشد، تا جائیکه هیچ یک از علماء ما که مشهور به تقوا و عفاف و صلاح بوده‌اند، از جرح و نکوهش وی سالم نمانند!!

چنانکه آشکار است مؤلف این کتاب «الضعفاء» یکی از معاندین بزرگان علمای شیعه بوده و خواسته است با هر نیرنگ و شکلی شده، علمای شیعه را از درجهٔ اعتبار ساقط گرداند. بهمین جهت بعضی از سخنان را بنام ابن غضائری در کتاب خود آورده است تا منظور پلید خود را بنام وی بقبولاند، والله اعلم ...»[۱]

علامه طهرانی برای اثبات مدعای خود دلایل ذیل را بیان می‌کند:

۱- بین نجاشی و ابن غضائری در ایام تدریس و تحصیل یک معاشرت و مخالطت و دوستی تنگاتنگی بوده است و هردو همانگونه که در نزد اساتید دیگر تحصیل علم می‌کردند، نزد پدر ابن غضائری هم به تحصیل علم مشغول بودند، لذا اگر این کتاب از تألیفات ابن غضائری باشد اقتضای حال چنین ایجاب می‌کند که نجاشی بر تألیف این کتاب بوسیلهٔ ابن غضائری وقوف و آگاهی یافته باشد (چراکه دوست بر اسرار دوست صمیمی آگاهی می‌یابد) و از آن کتاب کثیراً ما نقل کرده باشد، درحالیکه نجاشی فقط در چند مورد آنهم از بیست و چند مورد تجاوز نمی‌کند از این کتاب نقل قول کرده است و نجاشی در اکثر این موارد هم می‌گوید: «قال احمدبن حسین» یا «قاله احمدبن‌الحسین» که بیانگر این مطلب است که نجاشی این مطالب را مشافهةً از ابن غضائری نقل می‌کند نه از روی کتاب وی.

آری نجاشی در پاره‌ای موارد می‌گوید: «وذکر احمدبن‌الحسین» که ظاهر امر این است که نجاشی آنرا از کتاب ابن غضائری اخذ کرده است.

۲- آنچه که از گفتهٔ شیخ طوسی برمی‌آید این است که تألیفات ابن غضائری قبل از

(۱) الذریعة- جلد ۱۰، صفحهٔ ۸۸.

استنساخ از روی آنها، از بین رفتند و در عین عبارت شیخ طوسی این است: «و اخترم هو (ابن‌الغضائری) و عمد بعض و رثته الی اهلاک هذین الکتابین و غیرهما من الکتب علی ماحکی بعضهم عنه».[1]

۳ـ لفظ «اخترم» [بمعنای هلاک‌شدن] که شیخ طوسی بر ابن غضایری اطلاق کرده‌است نشاندهٔ این است که ابن غضایری به مرگ طبیعی از دنیا نرفته‌است بلکه او قبل ازاینکه به سن چهل سالگی برسد، دنیارا وداع گفته‌است وازآنجائیکه نجاشی دوست ابن غضائری و متولد سال ۳۷۲ هـ می‌باشد لذا می‌توان چنین گفت که ابن غضائری هم متولد آن سال و یا کمی قبل از آن سال بوده است.

و ازآنجائیکه موت اخترامی عبارت است از مرگ شخص، قبل از اینکه آن شخص به چهل سالگی برسد، لذا چنین نتیجه می‌گیریم که ابن غضائری با فاصله کمی بعد از وفات پدرش، وفات یافته است و لذا تاریخ فوت ابن غضائری حوالی سال ۴۱۲ هـ.ق می‌شود.

و بهمین خاطر بسیار بعید به نظر می‌رسد که کتاب ضعفاء بدست نجاشی برسد ولی بدست شیخ طوسی نرسد و این درحالی است که بغداد، شبانه‌روز محل تجمع علماء (نظیر نجاشی و شیخ طوسی) بوده است و شیخ هم در سال ۴۶۰ هـ.ق وفات یافته است و مشهور این است که نجاشی هم به سال ۴۵۰ هـ.ق وفات یافته است و با این تفصیل آیا ممکن است که نجاشی بر این کتاب دست یافته و آگاهی یافته باشد ولی شیخ از آن بی اطلاع باشد؟

و تنها چیزی که می‌توان گفت این است که ابن غضائری اوراق چرک‌نویس و یاداشتهایی را دربارهٔ علم رجال از خود برجای گذاشته است و نجاشی هم بر آنها آگاهی و اطلاع یافته است و از آنها مواردی را نقل کرده است سپس بعضی از معاندین شیعه چیزهایی بر آن اضافه کرده‌اند که در نتیجه این تغییر و اضافات، مشایخ و بزرگانی از شیعه را مورد جرح قرار داده و آنها را به وضع حدیث و خدعه متهم کرده‌اند. بگونه‌ای که ایت جرح و تضعیف باعث لرزش پوست و شانه‌ها می‌شود و این همان مطابق چیزی است که سید داماد در «رواشح»اش می‌گوید: «بسیار کم پیدا می‌شود که شخصی از جرح ابن غضائری سالم بماند و یا از قدح و تضعیفش، ثقه بیرون آید!»

۴ـ سیدبن طاووس که کتاب ضعفاء را ضمن کتابش (حل الاشکال) آورده است از مسئولیت صحت انتساب آن به ابن غضائری تبری جسته و تصریح کرده‌است که نقل او از کتاب ضعفاء از روی روایتش از مؤلف آن یا از غیر آن، نیست بلکه کتاب را بصورت منسوب

(۱) مقدمهٔ فهرست شیخ ـ چاپ اول، صفحهٔ ۲، وچاپ دوم، صفحهٔ ۲۴

به ابن غضائری یافته است.

۵ـ همانا شأن و مقام ابن غضائری بالاتر از آن است که الفاظ جرح شدیداللحنی را دربارهٔ بزرگان از روات استعمال کند و اینهمه سعی در بی‌احترامی بزرگان دین داشته باشد. نظیر محمدبن قاسم مفسر استرآبادی خطیب، راوی تفسیر منسوب به امام حسن بن علی عسکری علیه‌السلام. [چون این مطلب قبلاً به تفصیل بیان شده است، از ذکر مجدد آن پرهیز می‌نمائیم.]

تحلیل این نظریه

این نظریه در غایت تفریط و در مقابل نظریه عده‌ای از علماء که در نهایت افراط است، قرار دارد و علت آن این است:

۱ـ در صحت انتساب این کتاب به ابن غضائری همین بس که، آنچه نجاشی از ضعفاء نقل می‌کند در موارد زیادی یا آنچه که از ضعفاء تا به امروز باقی مانده است، مطابقت می‌کند وچون ملاکشان در نقد رجال و تمییز ثقات با همدیگر فرق داشته است، لذا در موارد خاصی از ضعفاء ابن غضائری نقل می‌کند.

۲ـ همچنان که دانستیم، کتاب ضعفاء، غیر از دو کتاب ابن غضائری است که دربارهٔ اصول و مصنفات نوشته است و ضعفاء هم غیر از این کتاب ممدوحین است و علامه هم در مواردی از ممدوحین نقل می‌کند. و تعمد ورثه در اهلاک دو کتاب اصول و مصنفات دلیل بر اهلاک سایر کتب ابن غضائری نمی‌شود.

۳ـ دربارهٔ امکان عدم اطلاع شیخ بر بقیهٔ کتب ابن غضائری همین بس است که بگوییم، شیخ طوسی شخص عالمی بوده است و راکثر علوم اسلامی شرکت می‌جسته است و در بعضی از آنها نیز متخصّص بوده است و همچنین زعیم و رهبر شیعه در عراق بوده است و لذا از چنین شخصِ متبحّر در علوم که مسئولیتهای دینی و اجتماعی سنگین و زیادی را تحمل می‌کرده است، غفلت و عدم اطلاع از ضعفاء ابن غضائری چیز بعید و محالی بنظر نمی‌رسد.

ولی در مورد نجاشی وضع کاملاً فرق می‌کند چون نجاشی علاوه بر اینکه دوست ابن غضائری بوده است و با او در دروس پدر ابن غضائری و سایر اساتید شرکت می‌جسته است بلکه در علم رجال و انساب نیز متخصص بوده‌است لذا غفلت از چنین کتابی برای نجاشی، امری خلاف عادت و عجیب است.»[1]

علامه دکتر شیخ عبدالهادی فضلی بعد از اینکه خلاصهٔ دلایل شیخ آقابزرگ طهرانی را نقل می‌کند، در جواب وی چنین می‌گوید:

۱- اینکه نجاشی و طوسی، نسخهٔ کتاب ضعفاء را نیافته‌اند و از اقوال ابن الغضائری استفاده نکرده‌اند، دلیل بر عدم وجود کتاب نیست. زیرا همچنانکه مشهور است: «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود».

۲- تصریح سیدبن طاووس به عدم روایت کتاب از مؤلفش، به معنی طعن در انتساب کتاب به مؤلفش نیست و واقعیت امر این است که سیدبن طاووس توانسته است بر روات چهار کتاب رجالی دیگر دست پیدا کند ولی نتوانسته است روایت انتساب ضعفاء به ابن غضائری، را پیدا کند.

و نقل از کتاب، بدون اینکه ناقل از مؤلفش روایت بکند در صورت ثقه بودن مؤلفش، بمعنی سستی در انتساب کتاب و ضعف و طعن در کتاب نیست بلکه مسئله عکس این است، چراکه اعتماد سیدبن طاووس برای کتاب، اطمینان و اعتماد به این کتاب را چند برابر می‌کند.

۳- اینکه ابن غضائری الفاظ جرح شدیداللحنی بکار برده‌است در صورتیکه ضعف راوی در نزد وی ثابت شده باشد، دلیل بر عدم ورع و تقوای ابن غضائری نیست، چراکه این مسئله به مزاج و سلیقهٔ تند و خاص او برمی‌گردد و یا بمنظور تاکید نمودن بر عدم رجوع به مثل چنین راوی، الفاظ جرح شدیداللحنی را بکار برده است و یا شاید طبق گفتار محقق وحید بهبهانی «این نشاندهندهٔ آن است که ایشان آثار و احوال رجال را آنچنان که باید تحقیق و بررسی نمی‌کرد و یا اکثر مواردی را که ایشان از جرحیّات می‌دانست، در حقیقت جرح نبوده است».[2]

و این بمعنای آن نیست که بگ.ییم کتاب تألیف ابن غضائری نیست، زیرا خطا و اشتباه مربوط به روش و طریقهٔ جرح و تعدیل است و نیز تطبیق از شخص عالم در صورتیکه در کتابش واقع شده باشد، دلالت بر عدم صحت انتساب این کتاب به ابن غضائری نیست.

(۱) کلیات فی علم الرجال- استاد شیخ جعفر سبحانی- ص ۹۰.

(۲) تنقیح المقال- علامه مامقانی ج ۱ صفحهٔ ۵۷.

۴- و تضعیف محمدبن قاسم مفسر استرآبادی خطیب بوسیلهٔ ابن غضائری در حالیکه شیخ صدوق او را توثیق نموده است، دلیل بر نفی انتساب این کتاب به ابن غضایری نیست.

تنها چیزی که می‌توان گفت این است که: تضعیف ابن غضائری با توثیق شیخ صدوق تعارض پیدا نمی‌کنند زیرا شیخ صدوق خرّیت این فن است، لذا قول شیخ صدوق مقدم می‌شود.

وثاقت اُسترآبادی و تعدیل وی بوسیلهٔ شیخ صدوق محل بحث است، آیت‌الله خوئی می‌گوید:[1] «همانا هیچ کدام از متقدمین حتی شیخ صدوف (قدس سره) که از محمدبن قاسم بلاواسطه روایات زیادی را نقل می‌کند بر توثیق وی تصریح نکرده‌اند و نیز غیر از آنچه که به ابن غضائری نسبت داده می‌شود، کسی وی را تضعیف نکرده است، و قبلاً نیز گفته شده است که نسبت این کتاب به وی اثبات نشده است.

و اما متأخرین، علامه و محقق داماد و غیره او را تضعیف نموه‌اند، و جماعت دیگری نیز وی را توثیق نموده‌اند. و قول صحیح این است که بگوییم محمدبن قاسم شخصی مجهول‌الحال است که نه وثاقتش و نه ضعفش اثبات نشده است. و اینکه شیخ صدوق از او روایات زیادی را نقل می‌کند، دلیل بر وثاقت وی نسیت مخصوصاً هرگاه کثرت روایات مربوط به غیر کتاب (فقیه) باشد زیرا در غیر کتاب فقیه ایشان ملتزم نشده‌اند که حتماً از ثقه نقل بکنند.

آری شیخ صدوق ذیل روایتی که از وی در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل می‌کند کثیراً مابه وی «رضی الله عنه و رحمه‌الله» می‌گوید و این نشانهٔ اعتماد شیخ صدوق بر وی است.

ولی اعتماد صدوق بر وی دلل بر وثاقت او نیست، زیرا شاید اعتماد شیخ صدوق بخاطر اصالت عدالت باشد.

«بهرحال این یک مسئلهٔ اختلافی است و اینکه یک شخص رجالی شیوخ خود را تعدیل کند دلیل بر طرد ارزشها و حرفهای دیگران نیست.»[2]

ب- و نیز از علمائی که انتساب کتاب به ابن غضائری را نفی کرده‌اند، آیت‌الله خوئی (قدس سره) است که خلاصهٔ استدلال ایشان در ذیل می‌آید:

۱- اینکه علامه حلی در اجازاتش به ابن غضائری اشاره نمی‌کند، گ‌اه سخن ماست.

۲- نجاشی و شیخ طوسی هم هیچ نامی از وی در فهرستشان نبرده‌اند.

(۱) معجم رجال الحدیث- آیت‌الله خوئی- جلد ۱۷، صفحهٔ ۱۵۶.

(۲) اصول علم الرجال- علامه دکتر فضلی- صفحهٔ ۱۰۵-۱۰۳.

۳- بین آنچه که نجاشی از ابن غضائری نقل می‌کند با آنچه که در کتاب ضعفاء وجود دارد، اختلاف وجود دارد.

۴- قصور مقتضی جهت صحت انتساب این کتاب به ابن غضائری.

آیت‌الله‌خوئی (قدس‌سره) با این دلایل می‌خواهد ثابت‌کند که ادله‌ای که برای اثبات انتساب این کتاب به ابن غضائری اقامه می‌شود، ناتمام و نارسا هستند، و اما جواب این نظریه:

۱- در استدلالاتی که درجواب علامه طهرانی گفته شد، معلوم شدکه «عدم الوجدان لایدل علی عدم وجود» [برای توضیح بیشتر به تحلیل نظریهٔ علامه طهرانی رجوع شود]

۲- اینکه علامه، ابن غضائری را در اجازات خودش نقل نمی‌کند دلیل بر نفی انتساب این کتاب نیست زیرا علامه خودش در موارد زیادی بر این کتاب (ضعفاء) اعتماد کرده است و این مطلب از کتاب «خلاصه»اش معلوم می‌شود، و اینکه علامه او را در اجازاتش نقل نکرده است، یا بخاطر سهو و نسیان است و یا عدم ذکر نام ابن غضائری بخاطر دلیل دیگری، می‌باشد.

۳- اختلافی که آیت‌الله‌خوئی به آن اشاره می‌کند، شاید بخاطر اختلاف نُسخ است و یا شاید بخاطر این است که نجاشی تضعیف را از زبان ابن غضائری، سماعاً نقل کرده است - همینگونه هم است - و از نسخه‌ای که بصورت کتابی منتشر شده بود، نقل نکرده است.

۴- چهارمین دلیل، مربوط به جواب استاد شیخ‌جعفرسبحانی است، ایشان می‌فرمایند:

«آنچه را که صاحب معجم‌رجال الحدیث دربارهٔ قصور مقتضی و عدم انتساب این کتاب به ابن غضائری، گفته‌است، دلایلی ناتمام و نارسا هستند زیرا این قرائن در ثبوت انتساب این کتاب به ابن غضائری کفایت می‌کنند و اگر ما براین قرائن اعتماد نکنیم آنوقت لازم می‌آید که ما بسیاری از کتبی را که از طریق روایت و اجازه بدست ما نرسیده است، ردکنیم. وخلاصه رد این کتاب با این دلایلِ ناقص و نارسا، صحیح نیست.»(۱)

ج- ازجملهٔ دیدگاههای متأخرین، نظریهٔ علامه‌شیخ‌محمدتقی‌شوشتری در قاموس‌الرجال است، ایشان می‌فرمایند:

«این کتاب اگرچه از دورهٔ مجلسی مشهور شد و هرچند عده‌ای به آن توجهی نداشتند

(۱) کلیات فی علم‌الرجال - استاد جعفر سبحانی - صفحهٔ ۹۱.

و بـا این گمـان کـه مـؤلف آن در جـرح و تضعیف افـراد شتابزده عمل می‌نموده، به آن وقعی نمی‌نهـادنـد ولی این پنـدار و این سخن، یک سخن بی‌محتـوایی است زیـرا کسـی در دقّت‌نظر، بپای ابن غضائری نمی‌رسید و برای میزان دقت نظر وی، همین بس که عالمی مثل نجاشی کـه أضبط و اعلم علم‌رجـال است بر وی اعتماد کرده است و همچنانکه قبلاً گفتیم، شیخ در مقـدمهٔ فهـرستِ خود، ابن غضائری را بعنوان اولین شخصی که در مصنفات شیعه و اصـولشـان، فهرستی تالیف کرده است، معرفی می‌کند و ابن غضائری را نقاد این علم معرفی می‌کنـد و لذا ابن غضائری، شتابزده وبی‌دقت به جرح وتصنیف نمیپرداخت،بلکه در تصنیف افـــراد،شـخـص مـتـــأمـل ومتحقـق بـــودوحتی کسـانی راکـه قمیّــون آنهـــارا تضعیف کـرده‌بـودنـد،تقویت‌کـرد،نظیـر:احمدبن حسین بن محمـــد وحسین بن‌آذوقـه و زیـدالـزراد وزیدالـزسی و محمدبن‌اورمة،زیرا ابن غضایری کتابهای آنها را دیده واحادیث صحیح آنهارا رؤیت کرده‌بود.

آری مشهــور بین علمــای متـأخّـر این است کـه («ابن غضایری»درجرح افراد و روات شتابـزده عمل می‌نمود و لذا به طعن و جرح ابن غضایری توجه واعتنا نمی‌شود.)، در حالیکه مـا بر کتابهایی که ابن غضائری به آنها طعن زده‌بود اطلاع یافته و متوجه شدیم که ابن غضائری پس از غـور و بـررسی و تحقیق آنهـا را جرح و تضعیف کرده بود، نظیر کتاب «استغاثه علی بن احمد کوفی، کتاب تفسیر محمدبن قاسم استرآبادی و کتاب حسین بن عباس بن جریش.»[1]

و امـا استـاد شیخ جعفـر سبحانی دربـارهٔ دیـدگـاه عـلامـه‌حلی محمدتقی شوشتـری می‌گوید:

«البتـه پوشیده نماند که این نظریه در غایت افراط است و اگر کتاب حاوی چنین منزلت و مقامی باشد پس چرا نجاشی در کلیه موارد به آن استناد نکرده است و فقط در بیست و چند مـورد به آن استناد کرده است ؟ و این در حالی است که ابن غضائری بسیاری از مشایخی را که میزان وثاقتشان برای ما، مثل خورشید در وسط روز آشکار است، تضعیف کرده است.

عـدم اعتنـا و تـوجـه به جرح و تضعیف ابن غضائری بخاطر شتابزدگی ابن غضائری در جـرح و تضعیف نیست و بخـاطـر این نیست کـه ایشـان بیش از حـد متعـارف روات را جرح می‌کردند، بلکه عدم اعتنا به جرح و طعن وی بخاطر این است که ایشان در جرح و تضعیف به شهـادت و گـواهی مسنـد و محکمی استنـاد نمی‌کردنـد و در تعدیل افراد هم به طرق حسّی اعتمـاد می‌کـردنـد و نیـز در جرح و تعدیل افراد بر استنباطات و اجتهادات شخصی خودش

(۱) قاموس الرجال - علامه‌حاج شیخ محمدتقی شوشتری - جلد اول، صفحه ۴۱ و ۲۹۰ - ۲۹۷.

اعتماد می‌کرد.»[1]

د- و از جمله دیدگاه متاخرین، دیدگاه عده‌ای از علماء است که معتقدند:

«کتاب ضعفاء متعلق به ابن غضائری است، ولی از آنجائیکه تضعیف و جرح ابن غضائری مستند به شهادت و سماع نیست و بلکه بعد از دقت در روایات افراد، براجتهاد خویش اعتماد می‌کند، لذا جرح و تضعیف ابن غضاری حجّت نیست و نمی‌توان جرح ابن غضائری را پذیرفت زیرا ابن غضائری هرگاه برحسب اعتقاد خودش، روایتی را شامل غلوّ و ارتفاع می‌دانست، آن روایت را تضعیف می‌کرد و راوی را به وضع کردن حدیث متهم می‌نمود، ابن غضائری عدهٔ زیادی از روایات قمیین را بعد از اینکه کتب و احادیث صحیح آنها را مطابق عقیدهٔ خویش یافت، تصحیح نمود و آنها را تعدیل کرد.

محقق وحید بهبهانی از جمله علمایی است که نسبت به کتاب ابن غضائری چنین اعتقادی را دارد و شاهد بر این قول، گفتاری است که وی در پاره‌ای زمینه‌ها بدان اشاره کرده‌است:

«بدان که بسیاری از قدما، مخصوصاً قمیین و غضائری برای ائمه علیه‌السلام، مقام و منزلت خاصی را از نظر رفعت و جلالت قائل بودند و برای ائمه که مرتبهٔ معینی از عصمت و طبق اجتهاد و رأی خودشان، برای آنها یک مرتبهٔ معینی از کمال را معتقد بودند و تعدی از این مرتبه راجایز نمی‌دانستند و معتقد بودند که برای ائمه باید همین مرتبه از کمال و عصمت را قائل شد و هرکس که در اعتقاد خود نسبت به ائمه از این مرتبه تعدی می‌نمود، آن را برحسب اعتقاد خودشان غلو و زیادتی می‌دانستند تا جائیکه حتی نفی سهو از ائمه را نیز غلو می‌دانستند...

و خلاصه، ظاهراً قدماء در مسائل اصولی با هم اختلاف داشتند، چه بسا چیزی در نزد عده‌ای فاسد یا کفر یا غلو و یا تفویض، جبر و یا تشبیه بود ولی همان چیز نزد عده‌ای دیگر از ضروریات اعتقادی بود و باید بدان ایمان می‌آوردند... پس بنابراین، آگاه باش که چه بسا قمیین و غضائری بعد از اینکه به راوی صفت غلو را نسبت می‌دادند به او صفت کذب و وضع کردنِ حدیث را نسبت می‌دادند، گویا در روایت راوی طلبی و یا اشاره‌ای دیده می‌شد که دلالت بر غلو راوی داشت.»[2]

هـ- مرحوم میرزا محمد تنکابنی (ره) می‌نویسد:

«... و از زیادتی ورع بسیاری از روات را تضعیف کرده است. پس اگر تضعیف او با

(۱) کلیات فی علم الرجال - استاد جعفر سبحانی - صفحهٔ ۹۲.

(۲) الفوائد الرجالیه - وحید بهبهانی - صفحهٔ ۹-۳۸ چاپ شده در آخر کتاب رجال خاقانی و صفحهٔ ۸ چاپ شده در مقدمهٔ منهج المقال.

تعدیل دیگـران تعـارض کنـد تضعیف او مـوهـون است و اما توثیق او در اعلاء درجه وثاقت است چنانکه منظورمه درایه و غیر آن ذکر کردیم، رحمةالله تعالی علیه.»[(۱)]

و- علـّامــه آیت‌اللــه العظمی محمدبـاقـرخـوانســاری اصفهـانی در کتـاب شریف روضـات‌الجنـات، بعـد از اینکـه بـه اثبـات وثـاقت و اعتبار ابن غضائری می پردازند و کتاب ضعفاء را با ادله‌ای قاطع، منسوب به ابن غضائری می‌دانند می‌گویند:

«عـلاوه برآن کتاب ابن غضائری اصولاً برای ذکر ضعفا ترتیب یافته و ازکتاب دیگرش کـه دربـارهٔ ممـدوحین است نـامی نبـرده‌انـد باآنکه اگر ازکتاب دیگرش نامی ببرند خواهند دانست نـام بـرده تـا چـه انـدازه برروات صحیح اعتماد و اطمینان داشته است. بالاخره نقل اقـوال ازکتاب مزبورش کاری کرده که اعلام پس از او تعیین کرده‌اند، طبیعت ابن غضائری بر تضعیف روات برقـرارگـردیـده وخلقش ب آن موضوع استوار شده است. هرگاه تضعیفاتیکه نـامبـرده ایـراد نمـوده مـوجب مدح او ندانیم مایهٔ قدح او نخواهد بود زیرا تضعیفات او روی هوای نفس نبوده بلکه ناشی ازکمال احتیاط اوست.»[(۲)]

ی -آیت الله موسی زنجانی مدظله العالی می‌نویسد:

«من ابن غضائری را شخصی جلیل القدر و مورد اعتماد و مقبول القول می‌دانم مگر در مـواردی کـه از روی اجتهـاد شخصی به جرح رجال پرداخته است، که در این موارد ایشان را مقبـول القـول نمی‌دانم و قریب به یقین این است که بگویم که در این کتاب دسیه چینی شده است و بعـد از وضع آن ،آنـرا بـه ابن غـضائـری نسبت داده‌اند و هماناا‌صل کتاب (الله اعلم) بـوسیلـه عده‌ای از مغرضین اهل سنت نوشته شده است تا اکثر مطالب این کتاب را که دربارهٔ احـوال روات است، مطابق عقیـدهٔ خـودشـان، منطبق سـازنـد، همانطوریکه این مطلب بر شخص متتبع و محقق پوشیده نمانده است.»[(۳)]

ر- علامه دکتر فضلی پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری می‌نویسد:

« و بعـد از اینکـه بیـان کـردیم کـه ادلـهٔ قـائلین بـه عـدم صحت انتسـاب «ضعفاء» به ابن غضـائـری نـارسـا و ناتمام است و بعد از ارائه قرائنی نظیر اعتماد امثال سیدبن طاووس و علامه‌حلی و ابن داودحلی براین کتاب و دلیل محقق وحید بهبهانی درجهت اثبات انتساب آن و ارائـه سایـر قـرائنی کـه درجهت اثبات صحت انتساب این کتاب به ابن غضایری است، عقیدهٔ‌خویش را در سه بخش بصورت ذیل خلاصه می‌کنیم:

۱ - بی شک، کتــاب (ضعفــاء) تــألیف أبی الحسین احمـد بن الحسین مشهـور بـه

(۱) قصص العلماء- میرزامحمدتنکابنی- صفحهٔ ۴۲۳.

(۲) روضات الجنات- علامه اصفهانی خوانساری- ترجمه ساعدی خراسانی- جلداول- صفحهٔ ۸۰.

(۳) الجامع فی الرجال- آیت‌الله موسی زنجانی- ج اول، ص ۱۰۹

ابن غضائری است.

۲ ـ بعضی از تضعیفات ابن غضائری براساس روایت است و برخی دیگر ناشی از اجتهاد می‌باشد.

۳ ـ عقیدهٔ ما بر این است که همانگونه که با روایات و اجتهادات علمای رجال در توثیق افراد برخورد می‌شود با روایات و اجتهاد ابن غضائری هم در تضعیفِ افراد همانگونه معامله و برخورد شود.[1]»

ودر خاتمه دیدگاه استاد محقق شیخ جعفر سبحانی را پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری بیان می‌کنیم:

«همچنانکه گفته می‌شود تضعیفات ابن غضائری اعتباری ندارد زیرا کثیراًالجرح بوده است و کمتر روایات را تصدیق و یا تعدیل نموده‌است و در کثرت جرح ازحد متعارف تجاوز نموده‌بود و قول شاهد زمانی معتبر است که شاهد انسانی متعارف و معمولی باشد و بهمین خاطر هرگاه دونفر در هوایی کاملاً ابری و در حالیکه نظّار زیادی هم وجود دارند ادعای رؤیت هلال بکنند، از آنها این ادعا پذیرفته نمی‌شود برای اینکه چنین شهادتی در چنان محیطی غیرعادی و غیرطبیعی بنظر می‌رسد بهمین دلیل تضعیف ابن غضائری هم پذیرفته نمی‌شود ولی تعدیل وی مورد قبول است.

ولی این سخن اشکالاتی دارد، برای اینکه:

«این حرف آن موقعی صحیح است که کتاب ممدوحین ابن غضائری بدست مارسیده باشد و ما دیده باشیم که تضعیف شده‌های وی از ممدوحین و موثقین وی بیشترند و در چنین حالتی، این سخن صحیح است ولی باکمال تأسف باید بگوییم که کتاب ممدوحین وی بدست ما نرسیده است تا بدین وسیله به مقدار تعدیل و تصدیق وی پی ببریم، اورا به خرج ازحد متعارف محکوم کرد؟

و از طرف دیگر بین جرح و تعدیل شیخ و نجاشی با جرح و تعدیل ابن غضائری، نسبت عموم وخصوص من وجه وجود دارد: چه بسا ضعیف آن دو در نزد ابن غضائری تعدیل شده است و بالعکس، و بهمین دلیل نمی‌توان تضعیفات ابن غضائری را بدلیل خارج شدن ازحد متعارف جرح، ردّ نموده و حجّت ندانست.

بلکه حقیقت مطلب این است که توثیقات و تضعیفات ابن غضائری مستند به حس و

(۱) اصول علم‌الرجال ـ علامه دکتر عبدالهادی فضلی ـ صفحهٔ ۱۰۹.

شهـود و سماع از مشایخ و ثقات نیست بلکه مستند به حدس و استنباط و قرائت متون و روایـات است و همچنین وی بـواسطـه آنچه که راوی از روایت نقل می‌کند، در مورد راوی قضاوت می‌کندو چنین شهادتی به هیچ وجه حجّت نیست چه در تضعیف و چه در توثیق.

آری کلام ابن غضائری در غیر از این موارد، حجّت است و آن موقعی است که راوی را وصف کنـد به این که او کوفی است یا بصری یا واقفی یا فطحی ویا او دارای کتبی است، والله العالم بالحقائق.»[1]

(۱)کلیات فی علم الرجال ـ استاد شیخ جعفر سبحانی ـ صفحه ۱۰۲و۱۰۲.

خلاصه:

«خلاصه ای از اهمّ نتایج بحث»

همچنانکه گذشت، در مقدمهٔ رساله پس از اشاره‌ای کوتاه به اهمیت علم رجال، نگاهی اجمالی به تاریخ تدوین کتب رجالی شیعه به معنای مصطلح و عام آن تا قبل از زمان رجال ابن غضائری داشتیم و سپس در همین مقدمه توضیحاتی را دربارهٔ فصلها و بخشهای مختلف رساله ارائه نموده و ضمناً ضرورت بحث از موضوع را مورد تأیید قرار دادیم. سپس در فصلهای رساله، به تفکیک دربارهٔ شخصیت و احوال ابن غضائری، و پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری و تحلیل دیدگاههای مختلف پیرامون کتاب رجالی ابن غضائری و ارزش علمی آن در نزد علماء، بحث و تحقیق مفصلی را ارائه نمودیم.

آنچه که در خاتمه شایان ذکر است این است که بگوییم، ابن غضائری و کتاب رجالی وی، از دیرباز مورد نقد و بررسی محافل علمی، مخصوصاً علمای رجال بوده و هست و نقدها و دیدگاههای مختلفی پیرامون کتاب رجالی وی صورت گرفته است لذا ما برحسب ضرورت بر آن شدیم تا قبل از پرداختن به ارائه این دیدگاهها و تحلیل آنها، به شخصیت و احوال خود ابن غضائری پرداخته و همچنان که در فصل اول اشاره شد، در این زمینه گفتیم که: «زندگی وی در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، چراکه در منابع رجالی شیعه همچون الفهرست، رجال طوسی، رجال نجاشی و آثار متأخر که به استناد به این منابع نوشته شده‌اند، شرح حالی از وی بدست داده‌نشده و تنها نجاشی در برخی نقل قولهایی که از وی نموده به زندگی و دانش وی اشارتی کرده است. شناخت کامل این است که بگوییم شیخ ابوالحسن احمد فرزند حسین بن عبیدالله بن ابراهیم، از اعاظم علمای شیعه در قرن پنجم هجری و از شیوخ محدثین امامیه و اجلاء محققین می‌باشد. وی از شاگردان پدرش حسین معروف به غضائری (م۴۱۱ هـ.ق) و شریک بحث ابوالعباس احمد نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ هـ.ق) بوده است.»

و سپس در این فصل مشایخ و تألیفات وی را به تفصیل بیان کردیم و گفتیم که شیخ طوسی در مقدمهٔ الفهرست، آنجا که دربارهٔ فهرستهای امامیه سخن می‌گوید، یادآور شده که وی دو کتاب: یکی در ذکر «مصنفات» و دیگری دربارهٔ «اصول» امامیه تعریف کرده بوده است و سپس می‌افزاید که ابن غضائری در این دو کتاب بیش از پیشینیان کوشش کرده تا به تفصیل آثار امامیه را معرفی نماید، اما شیخ طوسی نقل کرده که به سبب کم توجهی بازماندگانش، این دو کتاب و دیگر کتابهای او از بین رفته‌اند.

و این عبارت نشان میدهد که این دو کتاب قبل از اینکه از آنها نسخه‌برداری شود از بین

رفتند مگر نجاشی که از این دو کتاب کثیراً نقل می‌کند و همنطوریکه بیان کردیم آنچه را که نجاشی نقل می‌کند غیر از این دو کتاب است.

ظاهر امر این است که ابن غضائری چهار کتاب را تألیف کرد و کتاب ضعفاء چهارمین کتاب ابن غضائری است، اولین و دومین کتاب ابن غضائری همان اصول و مصنفات است که شیخ در مقدمهٔ فهرست به آنها اشاره می‌کند و سومین کتاب ابن غضائری همان کتاب ممدوحین است که هرگز بدست ما نرسیده است، ولی علامه در خلاصه از آن نقل می‌کند و چهارمین کتاب وی همان کتاب «ضعفاء» است و خیلی بعید به نظر می‌رسد که ضعفاء همان دو کتابی باشد که شیخ در مقدمهٔ فهرست به آن دو اشاره می‌کند. و خیلی بعید به نظر می‌رسد که ابن غضائری فقط دو کتاب «مصنفات» و «اصول» را نوشته باشد و مانند فهرست شیخ، هیچ اشاره‌ای به وثاقت یا ضعف شخص نکرده باشد.

و از آنجائیکه عده‌ای از علماء، کتاب «ضعفاء» را به پدر ابن غضائری یعنی حسین بن عبیدالله غضائری نسبت می‌دهند، لذا برای روشن شدن این مسئله، در بخش دوم فصل اول، به بحث اجمالی پیرامون زندگینامه حسین بن عبیدالله غضائری، استادان، تلامیذ و تألیفات وی پرداختیم و گفتیم که کتاب ضعفاء بر فرض ثبوت نسبت، از جمله مؤلفات ابن غضائری (احمدبن‌حسین) است نه غضائری (حسین بن عبیدالله) و گفتیم که اولین کسی که بر این کتاب وقوف یافته است، سید عالیقدر ابن طاووس حلی است و بر اساس آنچه که در کتاب تحریر طاووسی آمده است، سیدبن طاووس در مقدمه کتابش، ضعفاء را به پسر یعنی (احمدبن‌حسین) نسبت داده است. آنجا که می‌گوید: «من تصمیم گرفتم که در این کتابم، اسمهای مصنفین و غیر مصنفین از کتب خمسه و کتاب ابی‌الحسین احمدبن‌حسین ابن عبیدالله غضائری را که مخصوصاً دربارهٔ ضعفاء موشته شده است، جمع کنم.»

سپس در آخرین بخش از فصل اول به بیان دیدگاههای علماء دربارهٔ ابن غضائری پرداختیم. انچه که مسلم است احمدبن‌حسین بن عبیدالله غضائری از مشایخ بزرگوار و ثقاتی است که اصولاً نیازمند هیچگونه توثیقی نیست. بزرگان دانشمندان گفتار اورا در کتب رجال یادکرده وآنها را در ردیف گفتار معتمده و در برابر گفتار اعاظم برجستگان قرار می‌دهند و از او با کلمهٔ شیخ یاد می‌کنند و بروی ترحم نموده و با جملهٔ رحمة‌الله علیه به پاکی و طهارت باطنب او اشاره می‌نمایند.»

در فصل دوم به کتاب رجال ابن غضائری و معیار و ملاک وی در جرح و تعدیل راویان حدیث پرداختیم و گفتیم که عده‌ای از علماء معتقدند که تضعیف و جرح ابن غضائری مستند به شهادت و سماع نیست بلکه بعد از دقت در روایات افراد، بر اجتهاد خویش اعتماد می‌کرد و لـذا هـرگـاه بـرحسب اعتقاد خویش، روایتی را شامل غلو و اقرار می‌دانست، آن روایت را ضعیف می‌دانست و راوی را بـه وضع کردن حدیث متهم می‌کرد و همچنین تعداد زیادی از روایـات قمیین (نظیـر روایـات محمدبن‌اورمة) را بعد از اینکه کتب و احادیث صحیح آنها را دیـده و آنهـا را مطابق عقیدهٔ خویش یافت، تصحیح نموده و آنها را صحیح دانست. و سپس به شرح معنای غلو پرداخته و دیدگاه محقق شوشتری را در این خصوص بیان کردیم و گفتیم کـه ابن غضـائـری ضعف مضمـون روایت و مخـالفت روایت با اعتقادش را در مواردی که به ائمـه(ع) مربـوط می‌شد، دلیل بر ضعف روایت می‌دانست و لذا راوی آن را جاعل حدیث و وضّـاع حدیث معرفی می‌کرد، و سپس کلام محقق شیخ ابوالمهدی کلباسی را دربارهٔ ضعفاء ابن غضـائـری نقل کـردیم. محقق کلباسی معتقدند که ابن غضائری شتابزده به توثیق یا جرح روایت می‌پرداخت و برای گفتار خود دلایلی را ذکر می‌کند و در انتها، یکی از دلایل خودش را اینگونـه اظهار می‌دارد که ابن غضائری در مورد دینش بسیار غیرت‌مند بود و از آن حمایت می‌کـرد و بخـاطـر همین روحیهٔ خـاص، بسیاری از امور کوچک را بزرگ جلوه میداد و هرگاه عمل مکـروهی را کـه شنـاعت و زشتی آن در نـزد او زیـاد بـود، مشاهده می‌کرد، بر عامل آن شدیداً طعن و لعن و نفرین میداد.

در بخش دوم این رساله به تعارض توثیقات علماء مشهور رجالی با جرح ابن غضائری پرداخته و إکثار ابن غضائری در جرح ثقات را مورد تدقیق و تحقیق قرار دادیم و برای تعارض جـرح وی یـا توثیقاتت سایرین و اکثـار وی در جـرح ثقات نمونه‌هایی را ذکر کردیم و در این خصوص گفتار محقق وحید بهبهانی را نقل کردیم، ایشان می‌فرمایند: «کمتر کسی است که از جـرح وی سالم بماند یا از قدح وی ثقه بیرون درآید و ایشان بزرگان از ثقات و اجلاء از روات را کـه شایستگی جـرح و قدح نداشتند جرح و تضعیف نمودند...» و سپس نمونه‌هایی از اکثار ابن غضـائـری در جرح ثقات نظیر: جرح مفسر استرآبادی، احمد بن مهران، عبدالله بن محمد، ظفربن حمـدون بـادرانی، علی بن میمون صائغ و حذیفة بن منصور و ... را عنوان کردیم و بعد از آن نمونـه‌هایی را از تعارض توثیقات علمای رجای با جرح ابن غضائری را ذکر کردیم و در میان آنها به ابوبصیر لیث مرادی، احمد بن محمد بن خالد برقی، جعفر بن محمد بن مالک قراری، سهیل بن زیـاد و سایـر روات را کـه مـورد توثیق اکثر علمای مشهور رجالی شیعه قرار گرفته‌اند

ولی ابن غضائری آنها را جرح کرده است، اشاره کردیم.

در بخش سوم از فصل دوم ، به بحث میزان تأثیر پذیری علمای رجال از ابن غضائری پرداخته و نمونه هایی از این تأثیرپذیری را ذکر کردیم و در آن به توجه و اعتماد نجاشی، سید بن طاووس، علامه حلی و ابن داود بر این کتاب اشاره کرده و در این خصوص کلام علامه آیت الله خوانساری را ذکر کردیم که فرمودند: «...بلکه هرگاه دقت کنیم خواهیم دید علامه قول او را در برابر قول شیخ و نجاشی وکشی و امثال ایشان از فهول اعلام گرفته و گاهی هم قول او را بر اقوال آنان ترجیح داده یا توقف خود را ناشی از اظهار نظر وی دانسته است.»

در تأیید کلام علامه خوانساری، نمونه هایی از این تأثیر پذیری ،نظیر آنچه که در مورد حذیفة بن منصور ، محمد بن مصادف، جابر بن یزید، حسین بن شاذویه، محمد بن خاقان و غییره صورت گرفته است، بیان کردیم و گفتیم که علامهٔحلی علت ترجیح قول ابن غضائری یا توقف خود را ناشی از اظهار نظر ابن غضائری می داند. سپس به بیان اختلاف دیدگاههای فقهی و حدیثی مترتب بر این تأثیر پذیری پرداخته و گفتیم که علمایی نظیر علامه‌حلی که تحت تأثیر تضعیفات ابن غضائری قرارگرفته است و در مواقع استنباط و اجتهاد فقهی به روایاتی راویانی که ابن غضائری آنها را تضعیف نموده است، استدلال و استناد نکرده است و همین عامل باعث ایجاد تشتّت و اختلاف دیدگاههای فقهی در پاره ای از احکام و مسائل شرعی شده است و سپس به ذکر نمونه هایی از این اختلافات پرداخته و ضمن آن به روایت حذیفة بن منصور درخصوص علامت شروع و پایان ماه رمضان، و به روایات سلیمان بن داود منقری و برخی دیگر از راویان، اشاره کرده و در آن به اختلاف دیدگاههای حدیثی و فقهی که بر اثر همین تأثیر پذیری بوجود آمده پرداختیم.

در فصل سوم، دیدگاههای مختلف پیرامون ضعفاء ابن غضائری را بیان کرده و برخی از آنان را مورد نقد و بررسی و تحلیل قرارداديم و مجموعه این دیدگاهها را در دو بخش: ۱ـ دیدگاههای علما و ۲ـ دیدگاههای متأخرین تقسیم بندی نموده و در بخش اول به دیدگاه علامه‌حلی اشاره کردیم ،به نظر ایشان: «انتساب این کتاب به ابن غضائری محرز است و حجیت این کتاب منوط به عدم تعارض آن با توثیقات شیخ طوسی و نجاشی است، گویی دیگر از علماء معتقدند که: «کتاب ضعفاء تألیف ابن غضائری است و ابن غضائری هم نقاد علم رجال بوده است، لذا توثیقات شیخ طوسی و نجاشی بر آن مقدم نیست.»

سپس در بخش دوم به دیدگاه علماء متأخر نظیر وحید بهبهانی پرداختیم، ایشان

معتقدند این کتاب تألیف ابن غضائری است ولی از آجایی که جرح و تضعیف ابن غضائری مستند به شهود و سماع نیست و بلکه اجتهادی است، لذا جرح و تضعیف ابن غضائری معتبر نیست. علامه طهرانی در الذریعه می نویسند: این کتاب تألیف ابن غضائری نیست بکه تألیف بعضی از معاندین شیعه است. و در نهایت، نظریه استاد آیت الله جعفر سبحانی را در این خصوص ذکر کردیم، ایشان معتقدند: «توثیقات و تضعیفات ابن غضائری مستند به حس و شهود و سماع از مشایخ و ثقات نیست بلکه مستند به حدس و استنباط است، لذا هیچ یک از تضعیفات و توثیقات ابن غضائری معتبر نیست.»

فهرست منابع و مآخذ:

۱ـ رجال العلامه حلی ، علامه حلی.

۲ـ تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال الشیخ نجاشی، سید محمد علی موحد ابطهی

۳ـ الذریعة، علامه رازی.

۴ـ رجال النجاشی، ابی العباس احمد بن علی النجاشی الأسدی الکوفی.

۵ـ بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی .

۶ـ معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی موسوی خوئی.

۷ـ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی. ۸ـ کلیات فی علم الرجال، آیت الله جعفر سبحانی.

۹ـ قاموسی الرجال، علامه محمد تقی شوشتری.

۱۰ـ چهار کتاب اصلی رجال، آیت الله سید علی خامنه‌ای .

۱۱ـ علم الحدیث، زین العابدین قربانی .

۱۲ـ الفهرست، شیخ طوسی.

۱۳ـ زجال الطوسی، شیخ طوسی.

۱۴ـ عدة الاصول، شیخ طوسی .

۱۵ـ تنقیح المقال فی علم الرجال، علامه مامقانی .

۱۶ـ سماء المقال، محقق کلباسی .

۱۷ـ مجمع الرجال، عبدالله بن حسین شوشتری .

۱۸ـ الذریه الی تصانیف الشیعه، علامه تهرانی .

۱۹ـ فوائد الدجالیه ، وحید بهبهانی .

۲۰ـ بحار الانوار، علامه مجلسی .

۲۱ـ اصول کافی، کلینی .

۲۲ـ رجال بن داود، ابن داود حلی .

۲۳ـ مصفی المقال، فی مصّنفی علم الرجال، علامه شیخ آقابزرگ طهرانی .

۲۴ـ منهج المقال، سید میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استر آبادی .
۲۵ـ نقد الرجال، سید مصطفی تفرشی .
۲۶ـ منتهی المقال فی احوال الرجال، (معروف به رجال ابی علی حائری) شیخ ابی علی محمد بن اسماعیل حائری .
۲۷ـ جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی .
۲۸ـ دائرة المعارف بزرگ اسلامی .
۲۹ـ قوائد الحدیث ، محی الدین موسوی غریفی .
۳۰ـ مفاخر اسلام،، علی دوانی .
۳۱ـ اقرب الموارد.
۳۲ـ منتهی الارب .
۳۳ـ لسان العرب .
۳۴ـ دایرة المعارف القرن العشرین .
۳۵ـ مهذب الاسماء.
۳۶ـ الکنی و الالقاب ، مرحوم حاج شیخ عباس قومی .
۳۷ـ المنجد الابجدی .
۳۸ـ قاموس اللغة.
۳۹ـ الانساب، ابی سعد سمعانی .
۴۰ـ معجم البلدان، امام شهاب الدین ابن عبدالله یاقوب بن عبدالله حموی رومی بغدادی.
۴۱ـ دائرة المعارف الشیعیة العامة، علامه شیخ محمد حسین اعلمی حائری .
۴۲ـ لغت نامه دهخدا.
۴۳ـ معجم الادباء (ارشاد الاریب الی معرفة الادیب)، یاقوت حموی .
۴۴ـ ریحانة الادب ، علامه میرزا محمد علی مدرسی .
۴۵ـ دائرة المعارف تشیّع .
۴۶ـ معرفة الحدیث، شیخ محمد باقر بهبودی .
۴۷ـ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله افندی اصبهانی .
۴۸ـ روضات الجنات فی احوال العلما و السادات ،علامه آیت‌الله‌العظمی سید محمد باقر خوانساری اصفهانی .
۴۹ـ رجال علامه بحرالعلوم.

۵۰- امل الآمل ، شیخ حر عاملی .

۵۱- رجال الکشی، کشی .

۵۲- قصص العلما، میرزا محمد تنکابنی .

۵۳- استبصار، شیخ طوسی .

۵۴- تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی .

۵۵- من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق .

۵۶- مختلف الشیعه فی احکام الشریعت، علامه حلی .

۵۷- المعتبر، محقق حلی .

۵۸- مدارک الحکام فی شرح شرایع الاسلام ، محقق سید محمد بن علی موسوّی عاملی .

۵۹- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ، شیخ محمد نجفی .

۶۰- تحریر العروة الوثقی ،قربان علی محقق ترکمانی .

۶۱- علل الشرایع ،شیخ صدوق .

۶۲- اصول علم الرجال، علامه دکتر شیخ عبدالمادی فضلی .

۶۳- رجال المجلسی ، شیخ الاسلام محمد باقر مجلسی .

۶۴- الجامع فی الرجال ،آیت الله موسی زنجانی .

۶۵- مجمع الرجال، قهپایی .

فهرست مطالب

فهرست مطالب | **صفحه**

۱۲۱۴۳